

فدراسیون یهودیان ایرانی

شופار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال نهم - شماره ۶۳ - مارچ ۱۹۹۱ - فروردین ۱۳۷۰



ZAD

The Greatest Furniture

1012 S. ROBERTSON BLVD
LOS ANGELES, CA 90035
TEL-PH (213) 657-2677
(213) 652-6666

FAX: 1 213 659 7370



FRANCESCO MERONI
E FIGLI

1-20030 SEVESO (MI) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 50-16-63
Telex 326215 Meroni I

با اسمهای مشابه اشتباه نگیرید

کلیه اجناس با مارک **MERONI** حک شده است

ADRAY'S

فروشگاه های ادریز مرکز ارائه انواع برتر وسایل زندگی بخصوص
الکتریکی و الکترونیکی با ارزان ترین و مناسب ترین قیمت...

ADRAY'S LOWEST PRICE GUARANTEE:

Adray's will refund the difference in price, plus 10% of the difference, if you can find your Adray's purchase for a lower advertised price in any local stocking store within 30 Days after your purchase; upon stock and price verification. Not Applicable to special orders.

ADRAY'S

VISA

Master Card

OPTIMA

Discover

DISCOVER



Walk-In and Walk-Out an ADRAY'S Card-holder Today. O.A.C.

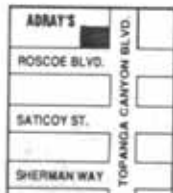
\$2,000 EXPRESS CREDIT AVAILABLE

Subject to Credit Approval

30 Day RETURN POLICY

Within 30 Days, Return your Adray's Purchase. Original Receipt, Box & Packaging, All Intact, Unblemished & Complete, and Adray's will Refund the Purchase Price, No Questions Asked.

VISIT ADRAY'S NEW STORE at 5615 Woodruff Ave. in LAKEWOOD!!



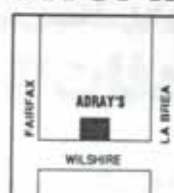
CANOGA PARK
8351 Topanga Canyon Blvd.
(818) 348 - 2600



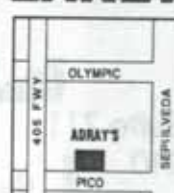
TORRANCE
4142 Pacific Coast Hwy.
(213) 378 - 8777



VAN NUYS
6609 Van Nuys Blvd.
(818) 988 - 1500



MIRACLE MILE
5575 Wilshire Blvd.
(213) 835 - 8181



WEST LOS ANGELES
11201 West Pico Blvd.
(213) 479 - 8797



VENTURA
6040 Telegraph Road
(805) 854 - 8689



LAKEWOOD
5615 Woodruff Ave.
(213) 825-8722

Adray's is Not Responsible for Typographical Errors or Omissions. Illustration may not Necessarily Represent Advertised Item. We reserve the right to end programs at any time. Not All Products in All Stores.

دکتر اری بابکنیا

سایه‌ساز زنان، نازا ستر

Ari Babaknia, M.D.

Announces

The Opening of His Office for Practice In

افتتاح مطب جدید خود را در بورلی هیلز با اطلاع میرساند

Gynecology
and
Infertility

465 N.Roxbury Dr., Suite 711
Beverly Hills, CA. 90210

(213) 273-5588
(714) 540-1122

بورلی هیلز
اورنج کانتی

Law Offices of
STANLEY C. FRANKLIN
A Professional Law Corporation

استنلی فرانکلین

باسابقه ترین وکیل شناخته شده در جامعه ایران کالیفرنیا
بامکاری

پری فرانکلین



(818)

۲۴ ساعته

901-0344

وکیل متخصص در امور

تصادفات اتومبیل

| باپرداخت کمترین حق الوکاله |

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys, CA 91411



בנק לאומי bank leumi

در بانک لئومی ما به زبان فارسی با شما صحبت می کنیم

- اعطای اعتبار بر مبنای موجودی انبار و حسابهای دریافتی
- اعطای اعتبار برای واردات و صادرات
- خدمات بانکی در اسرائیل
- اعطای وام ساختمانی
- سپرده های ثابت

(۲۱۳) ۲۷۸-۷۰۰۱

(۸۱۸) ۹۰۶-۱۸۳۶

لطفاً در شعبه های انسینو و بورلی هیلز با فریده تماس بگیرید.

BEVERLY HILLS BRANCH*

9731 Wilshire Blvd.
Beverly Hills, CA 90212
(213) 278-7001

ENCINO BRANCH*

16530 Ventura Blvd.
Encino, CA 91436
(818) 906-1836

CALIFORNIA PRINCIPAL OFFICE

6380 Wilshire Blvd.
Los Angeles, CA 90048
(213) 852-1900

HEAD OFFICE TEL-AVIV

*Member **FDIC**

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048
Tel.: (213) 655-7730
(213) 655-7731

...وبهاری دیگر

سال هشتم - شماره ۶۳

مارچ ۱۹۹۱ فروردین ۱۳۷۰

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیر نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیرمسئول

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی نوالله خرازی

نینا استوار فرزانه طالعی

گیتی بروخیم سام کرهانیان

دکتر باروخ بروخیم دکتر فریدون نصرتی

طرح ها از: زیلا پرهامی - یافاساقیان

مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار
۱/۴ صفحه ۱۵۰ دلار
۱/۲ صفحه ۱۲۰ دلار
۱/۴ صفحه ۱۰۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

For information regarding
advertising please call: (213) 655-7730

امور چاپ و طراحی هنری: چاپخانه

پرسایز پرنیتینگ ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳)

بهار به همراه خود نوروز ۱۳۷۰ و سپس عید پسخ را به ارمغان می آورد

در این دیار بی فصل و همیشه بهار کمتر اثری از زمستان وجود دارد و با گذشت هر سال ما اگر برف زمستان را نمی بینیم اما فرود برف پیری را بر تارهای مویمان شاهدیم که اشارتی است دیگر از «جهان گذران» و اینکه باز سالی دیگر در غربت گذشت.

سالی را که پشت سر گذاشتیم سرشار بود از نشانه های گوناگون غلبه نیکی بر پلیدی و روشنایی بر تاریکی و عدل بر ظلم. سرزمین ما ایران در سال ۱۳۶۹ در آرامشی نسبی بسر برد و با وجود اثر نامساعد زیانهای ناشی از جنگ تحمیلی دیکتاتور عراق بر مردم ما، ایران ما همچنان بر پا ایستاد.

یهودیان جهان، سال گذشته را سال چهارمین رهائی بزرگ خلق خود نام نهادند. رهائی اول به رهبری بزرگ پیامبر و انسان والای همه قرنهای، حضرت موسی از چنگ فرعون و ایادی اهریمن صفت او رهائی دوم خلق یهود از چنگ اسارت و ظلم بابلیان بدست توانای پادشاه بشردوست ایران زمین کوروش. رهائی سوم از ستم بزرگترین یهودی ستمیز همه قرنهای هیتلر و تشکیل دولت اسرائیل در ارض موعود و بالاخره چهارمین رهائی مردم تحت ستم ما از تبعیضات و شکنجه و کشتارهای استالین و میراث داران پلید او که تا با امروز نیز دست از یهودی ستیزی آشکار خود بر نمیدارند.

سالی که گذشت سال رهائی عنان یک آدم کش حرفه ای دیگر بنام صدام حسین بود که بار دیگر منطقه ستم دیده خاورمیانه را به خاک و خون کشید اما این بار شکست خورد و به لانه خود خزید. و ما ایرانیان حیرت زده ماندیم که وقتی این گردنه بند حرفه ای به سرزمین ما حمله برد و خون صدها هزارتن از خواهران و برادران ما را به زمین ریخت و قسمت های بزرگی از میهن ما را تسخیر کرد، کجا بودند نیروهای چند ملیتی که به همین بهانه ایکه در جنگ عراق و کویت شرکت کردند، به پشتیبانی مردم بی گناه ما بیایند؟ سهل است، او را یاری هم دادند تا پیروزمندانه از این ستمیز و آدمکشی جان سالم بدر ببرد. و این در تده لجام گسیخته، از ایران فارغ نشده به کویت پرداخت و در این میان، به مصداق «گنه کرد در بلخ آهنگری» موشکهای خود را بسمت اسرائیل فرستاد و مردم بی دفاع آن سرزمین را زیر آتش گرفت- چرا که مثل همیشه، یک یهودی بهترین بزه قربانی است!

یهودیان و ایرانیان وجه مشترک تاریخی دارند. ماندگاریشان را میگویم. و ما همگان میمانیم.

نوروزتان پیروز و عید رهائی خلق یهود از چنگال ستم فرعونیان بر همه شما مبارک باد.

THE WHITE HOUSE
WASHINGTON

March 12, 1991

Dear Mr. Aghai:

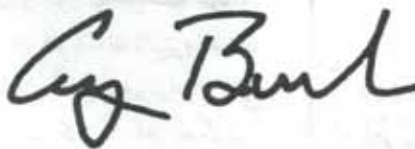
Thank you for your message about the United States efforts to liberate Kuwait. This was not a war we wanted, but there are times when we confront principles worth fighting for; this was one such time. I believe that future generations of Americans will recognize that more was at stake than one small country. Standing up to aggression, for justice, and for the rule of law was worthy of the struggle of Operation Desert Storm.

The cooperation of the community of nations in pursuing the goals of the United Nations resolutions is unprecedented. We respectfully salute the troops of many nations, fighting side by side, who stopped Saddam Hussein and restored freedom to Kuwait. Certainly we have a special place in our hearts for our own, and we are proud of the tremendous victory that American forces have won. Rest assured that we will bring them home as soon as possible – and to the hero's welcome they deserve.

We will continue to assume our responsibility as a catalyst for peace and stability in the Persian Gulf region. We will also work with our coalition partners to implement the UN objectives in a just and timely fashion.

All Americans rejoice that the fighting is over. However, let us not forget those who gave their lives for this cause, those who lost loved ones, or the innocent people who have suffered as a result of this conflict. Let us pray for all those thus affected, and let us pray for continued blessings on the United States of America.

Sincerely,

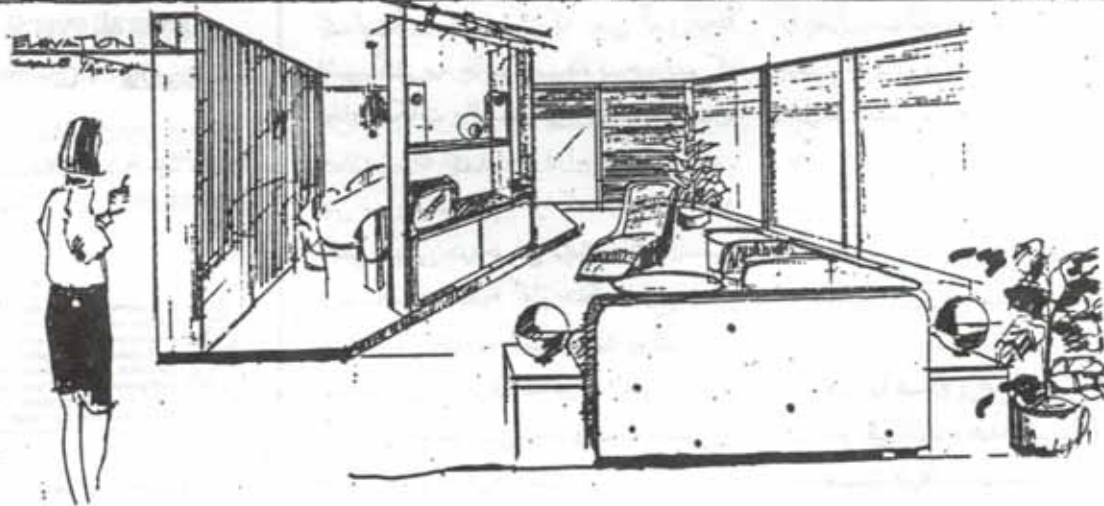
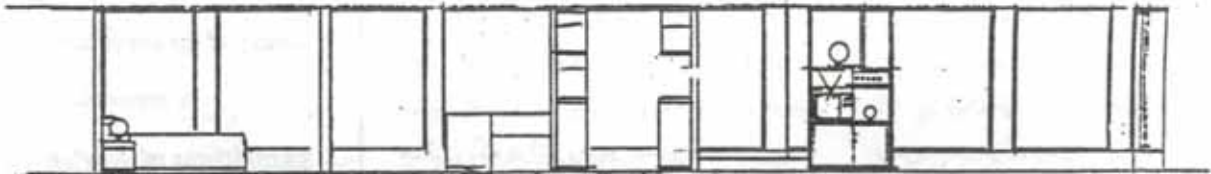
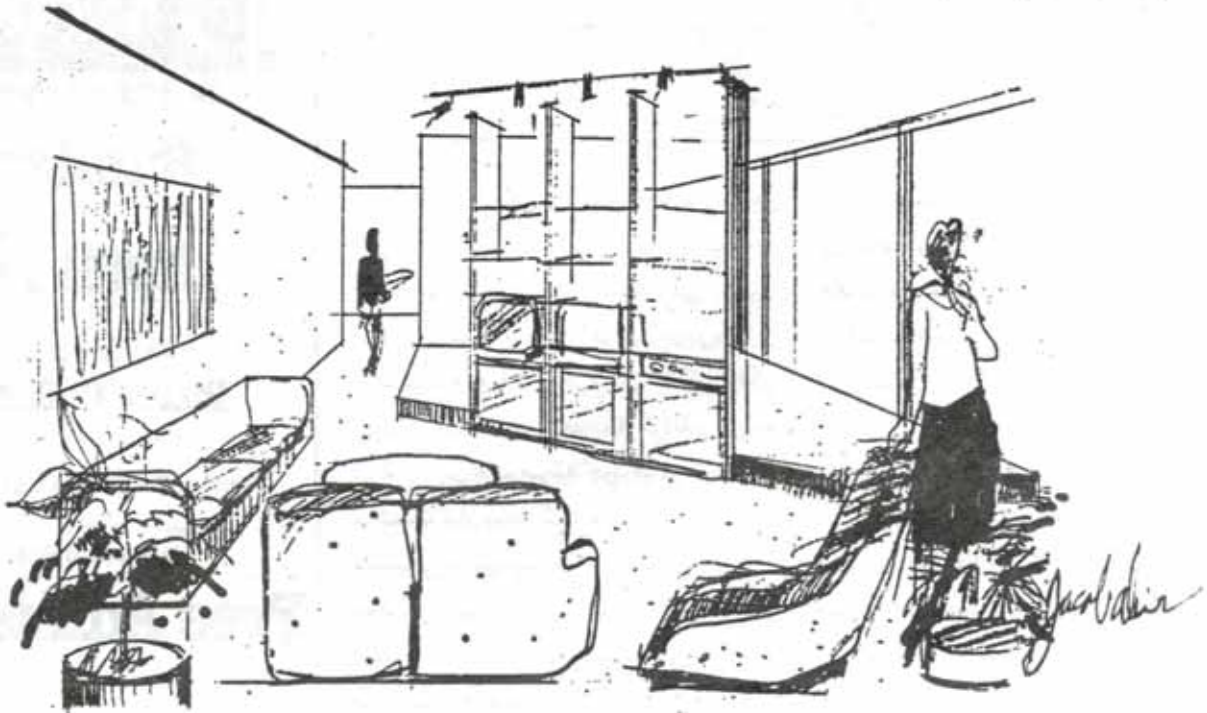


Mr. Solomon Aghai
Chairman
The Iranian American
Jewish Federation
Suite 811
6505 Wilshire Boulevard
Los Angeles, California 90048

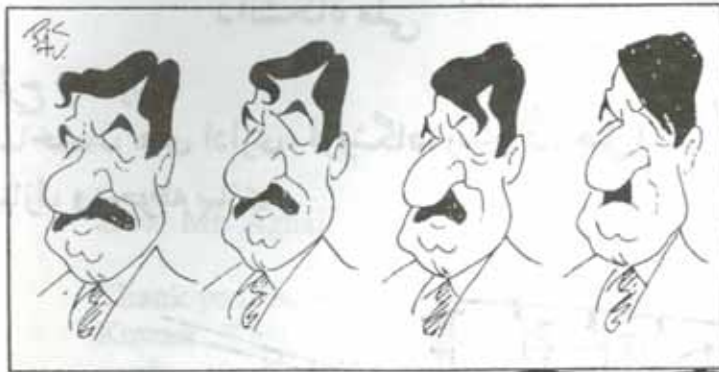
J. A. JACOB ABIR, ASID
ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER
10717 Wilshire Boulevard, Suite 203
Los Angeles, California 90024
[213]470-9228

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری
دانشگاه ملی

طرح و نظارت:
ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،
منازل و محوطه سازی



سر انجام شوم رهبران ضدیهود



هیتلر از تبلیغات اغراق آمیز یا از استعارات روزنامه نگاری نیست بلکه گویای واقعیتی انکارناپذیر است. هنگامی که آدولف هیتلر در سی ام اپریل ۱۹۴۵ در مخفی گاه زیرزمینی خود نابود شد، بسیاری او را وجود خطا کاری می دانستند که هرگز تاریخ نظیر او را نخواهد یافت. این باور که نشانی از وحشت و امید هردو را داشت خیالی باطل از آب درآمد. هیتلر موجودی منحصر بفرود نبود. تا وقتی ملیونها انسان کورکورانه مطیع و فرمانبردار قلدران میشوند روی کار آمدن او چیزی بعید و ناممکن نمی تواند باشد.

اگر صدام حسین را صرفاً یک مستبد و یا یک دیکتاتور مدرن بنامیم حق مطلب را در مورد پدر عراق (در درون هیتلر آلمانها او را پدری خواندند) ادا نکرده ایم برخلاف دهها فرمانروای استبدادگر که امروز در سراسر دنیا صاحب قدرند، برای صدام حسین کافی نبود که فقط حاکم مطلق مردم سرزمینش باشد، آنها را در اختناق بگذارد، از آنها بهره بگیرد و تا آنجا که مملکت از این تسلط و استثمار غرق لذت شود.

در باره صدام و امثال او این هیولا های تاریخ که تمام هدفشان حفظ و توسعه موقعیت فردیشان است، چیز اسرار آمیز عجیبی وجود ندارد. علائق و اهداف شخصی اینان، براعمال و رفتارشان فرمان

ایامی که صدام حسین مست و مغرور تل آویورا هدف گرفته بود و خانه و کاشانه یهودیان را به موشک می بست، مطبوعات دنیا مقالاتی بسیار در باره او نوشتند و او را با دیگر مستبدان کوتاه فکر دنیا از جمله هیتلر مقایسه کردند، گرچه صدام نیز چون مرشد خود هیتلر سرنوشتی نکبت بار پیدا کرد و با برافراشتن علم دشمنی با یهودیت، ملت بدبخت عراق را بجائی کشاند که سر بازانش در برابر دشمن زانو زدند و دست بوسی کردند و ملت مسانه تقاضای غذا نمودند و سرانجام مهربانان بر رهبری ننگین او خواهد خورد و سخن گفتن از او و ال درم بلدم کردنهای او شاید عبث بنماید، با اینهمه در میان نوشته هائی که در این زمینه انتشار یافت به مقاله ای از یک روشنفکر که اصل آن در مجله اشپیگل به چاپ رسیده برخورداریم که بخاطر نکات واقعیت گرایانه اش دریغمان آمد فشرده ای از آنرا در اینجا نقل نکنیم. این نویسنده چپ گرا که در سال ۱۹۶۸ نقش مهمی در جنبش دانشجویان آلمانی داشت به هنگام آغاز جنگ خلیج فارس دانشجویان آلمانی را که برای حمله متحدین به عراق تظاهرات اعتراض آمیز می کردند سرزنش نمود و صدام حسین را میراث خوار هیتلر خواند.

او که «هانس اینرزیگر» نام دارد می نویسد تشابه شیوه فکری و کارهای صدام و

Come to the Party



Sunday,

April 14

11 AM - 5 PM
Pierce College

Corner of Victory Blvd. and Mason St.

In Woodland Hills

Free Admission

A donation of one can of food for the hungry is requested.

Exhibitions of Jewish Culture from all over the world

• Booths • Children's Park

• Ethnic Food • Dancing on the Lawn
• Celebrity Appearances • Continuous Entertainment • Live Rock Bands



Sponsored By: The San Fernando Valley Region and the Community Relations Committee of the Jewish Federation Council of Greater Los Angeles, and the West Valley Kehillah, in cooperation with synagogues and Jewish organizations of the San Fernando Valley. Supported by a grant from the United Jewish Fund.

Parking in Pierce Lot: \$3.00
For more information, call 818/587-3259
Rain date: April 21.

میراند و نحوه کردارشان قابل پیش بینی است.

صدام حسین نیز چون هیتلر، علیه یک دشمن سیاسی داخلی یا خارجی پای به میدان نگذاشت. دشمن او تمامی جهان بود. تصمیمی عاجلانه و سفیهانه برای حمله و تجاوز، انگیزه اصلی وی بود، هدفها، علل و تبیین هجوم و حمله بر دیگران در جریان کار و با توجه به شرایط موجود بعداً بوجود می آمدند! اینکه کجا و به چه گروهی باید تاخت، به ایرانیها، به کردها، به سعودی ها، به فلسطینی ها، به کویتی ها، یا به اسرائیلی ها فقط بستگی به این داشت که امکان و موقعیت کدامیک فراهم می آمد. نابودی خود عراقی ها را هم نمیتوان نادیده گرفت. آنها هم معاف نبودند. انهدام آنها آخرین قسمت مأموریت صدام در جنگ اخیر بود. برای وی، میل و کشش به مرگ و نیستی مشوق همه اعمال حاکمانه او بود. تمامی نقشه های او بر پایه امیال اهریمنی انجام می پذیرفت و خود او آرزو داشت که در میدان جنگ و خونریزی آخرین نفر باشد که بمیرد.

صدام و هیتلر بموازات هم پیش رفتند. «پدر آلمان» نه تنها دشمن یهودیان، چکها، لهستانی ها، انگلیسی ها، فرانسویها، هلندیها، اسکاندیناوی ها، روسها و امریکائیها بود بلکه دست آخر با آلمانها هم عداوت ورزید و از اینرو بی جا نیست اگر او را «دشمن بشریت» بدانیم. تصاویر مضحک صدام، آنجا که دستی بر سر کودکان گروگان خود می کشید دقیقاً یادآور همان کاری بود که هیتلر پنجاه سال پیش بدان توسل جست.

از دیدگاه تاریخ، صدام حسین ها و هیتلرها تنها زمانی بروی صحنه می آیند که جامعه آنان خواهان روی کار آمدن آنها باشند. قدرت این استبدادگران در نیروی نظامی آنها نیست بلکه این شیفتگی بی حد و حصر و از جان گذشتگی پیروان

آنانست که به آنها قدرت می بخشد. بهمین دلیل هرگونه مقایسه ای بین هیتلر و صدام، الزاماً مقایسه میان ملت‌های آنانرا نیز لازم می‌شورد اگر گفته شود «آلمانها، ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ همان اعراب زمان جنگ خلیج بودند» سخنی است منطقی که علت درونی جنگ اخیر را نیز آشکار می‌سازد. بدیهی است که امروزه آلمانها خود را با توده های عرب همسان نمیدانند با اینهمه هنوز بازمانده ها و تفاله های فاشیسم بطور پنهانی تداوم دارد و اینرا هیچ آلمانی بسادگی نمی پذیرد. هنگامی که گروه کثیری از جوانان آلمانی برای فلسطینی ها دل میسوزانند و اسرائیل را «متجاوز» می‌شمارند و هنگامی که این جوانان، بجای آنکه صدام حسین را بخاطر گردنکشی اش محکوم کنند علیه جورج بوش زبان به اعتراض می گشایند، نمی توان آنرا صرفاً به اعتبار خام فکری و ندانستگی آنان پذیرفت.

هیچ ملتی چون ملت آلمان بر اساس تجربیات خود قادر نیست دریابد که امروزه در جهان عرب چه میگذرد. هر مصاحبه ای که این روزها از رباط تا بغداد انجام می گیرد انعکاسی است از صدای خود آلمانها در دوران جنگ دوم «مبارزه خود را تا نابودی دنیا ادامه خواهیم داد» «شهرها را منهدم خواهیم کرد» «آنها را که مورد نفرت هیتلر باشد به عدم خواهیم فرستاد» «بزرگترین جنگ همه اعصار و قرون» «جنگ نهائی» «پیروزی مطلق» و همه اینها شکارهای ثبت شده در تاریخند.

آنچه آلمانها را به هیجان آورد تنها ارائه کشت و کشتار به آنان نبود بلکه میل و خواسته کشته شدن خودشان هم بود. و عین همین مسئله را اخیراً در دنیای عرب شاهد بودیم: میلیونها تن حاضر بودند برای صدام حسین کشته شوند و اینرا دائم با هیجان فریاد می کشیدند. حتی یک واعظ فلسطینی در اردن بر بالای منبر می گفت

که «مردم ما آماده اند تا گازهای مرگبار صدام حسین را استشمام کنند و دردم بهلاکت برسند!» و پیداست که «پدر» برای آنکه مردمی را به چنین آرزویی برساند از انجام هیچکاری که در قدرت اوست فرو گذار نخواهد کرد. هیتلر چون به ناکامی رسید فریاد برآورد که «ملت آلمان سزاوار نیست زنده بماند» صدام نیز در باره مردم کشورش همین گونه اندیشید.

امروزه کارشناسانی که درباره نبرد خلیج بحث می کنند میگویند که ما با پدیده ای متفاوت رو بروئیم، فرهنگ اعراب با فرهنگ غرب قابل قیاس نیست، شیوه تفکر و بینش مردم عرب برای غرب پر از راز و رمز است و شرایط مذهبی آنان چنانست که فردی خارج از محیط، قادر به درک و فهم آن نیست.

اینها فریضه های آرام بخشی اند که به مسئله اعراب و پدید آمدن رهبران مستبد آنان جنبه محلی میدهند. اگر میشد مرگ آفرینی هیتلر و یارانش را در آغاز کنترل کرد کافی بود که آنانرا برای مدتی دراز در آسایشگاهی روانی نگهداشت و برای دنیا امکان آسایش و آرامش را فراهم ساخت در زمان ما نیز برای صدام و نظایر او، صرفنظر از ویژگیهای فرهنگی و مذهبی، این تنها کاریست که می توان بدان توسل جست تا از آدمکشی ها جلو گرفت.

صدام، این دشمن بشریت، بهمان سان عمل کرد که «پدر» پیشین او، برافروختن آتش جنگ برای ملتی تحقیر شده بدون توجه به تفاوت شرایطی که موجب پیدایش این رهبران تبه کار شد باید اذعان کرد که انکار و احساسات مریدان صدام و نسل گذشته آلمان پدیده یک قالب و یک فرم بود و هر دو ملت یک هدف را دنبال می کردند. بعبارت دیگر ما با یک عرب و یک آلمانی سروکار نداریم بلکه با واقعیتی در حیطه مردم شناسی رو بروئیم.

آلمانها پس از جنگ سی ساله خود را بازندگان ابدی می دانستند و این احساس

خواری و خفت بعد از معاهده ورسای آشکارشدودر بحران اقتصادی ۱۹۲۹ باوج خود رسید. وقتی مردمی نتوانند احساس خواری واقعی یا خیالی خویش را برطرف سازند، تمام نیروی روانی خود را برای ایجاد نفرت، دشمنی، کینه تیزی و انتقام جوئی درحدی غیرقابل تصور بکار می برند. چنین مردمی خود را قربانیان اوضاع و شرایط می دانند و هرگونه مسئولیتی را برای موقعیتی که خود را درآن یافته اند ازخویش سلب می کنند.

صدام حسین هم نقش «پدر» را بازی کرد. او هم بعنوان دشمن انسانیت از نیروهای نهائی و سرخورده توده ها بهره

گرفت. او نیز فقط گوشش به شعارهائی که آتش آنها را خود برافروخته بود شنوا بود. عقل در اعمال او نقشی نداشت. بلکه احساسات خام او تهی و کم بود. بهمین سبب تمام کوششها برای دانستن ایدئولوژی او و حتی بحث در باره آنها، به شکست رو برو گردید. از عقایدی که او از آنها بهره برداری می کرد، هرکدام به سفاقت و بلاهت نزدیکتر بود، قلدری و گردنفرازی بیشتری را به یدک می کشید.

جنون صدام او را وا میداشت تا رو یداد های واقعی را تنها از دیدگاه توطئه و خیانت ببیند و عاجز از مشاهده واقعیت ها باشد. فلاکت و سرگشتگی ملتی که

هشت سال دردهای جنگ زدگی را تحمل کرده بود و احساس خفت و بدبختی می کرد کافی بود با یافتن بهانه ای تازه او را بیش از گذشته پیرو و مفتون خود کرد و این بهانه چه چیزی می توانست باشد جز «نفرت از یهودیان»، بهانه ای که برای هیتلر نیز ایده آل بود و بوسیله آن احساسات پیروانش را برانگیخت و همقطاران امروزیین او نظیر صدام، از همین بهانه ابلهانه برای نیل به مقاصد پلید خویش استفاده می کنند. و سرانجام چنان سرشان به سنگ می خورد که دیگر یارای ایستادن ندارند چه رسد به توان رهبری.

پرسایز پرینتینگ



PRECISE PRINTING

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوارد

(بین دوهمینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

افسانه برادران عرب

یا اعراب برادر

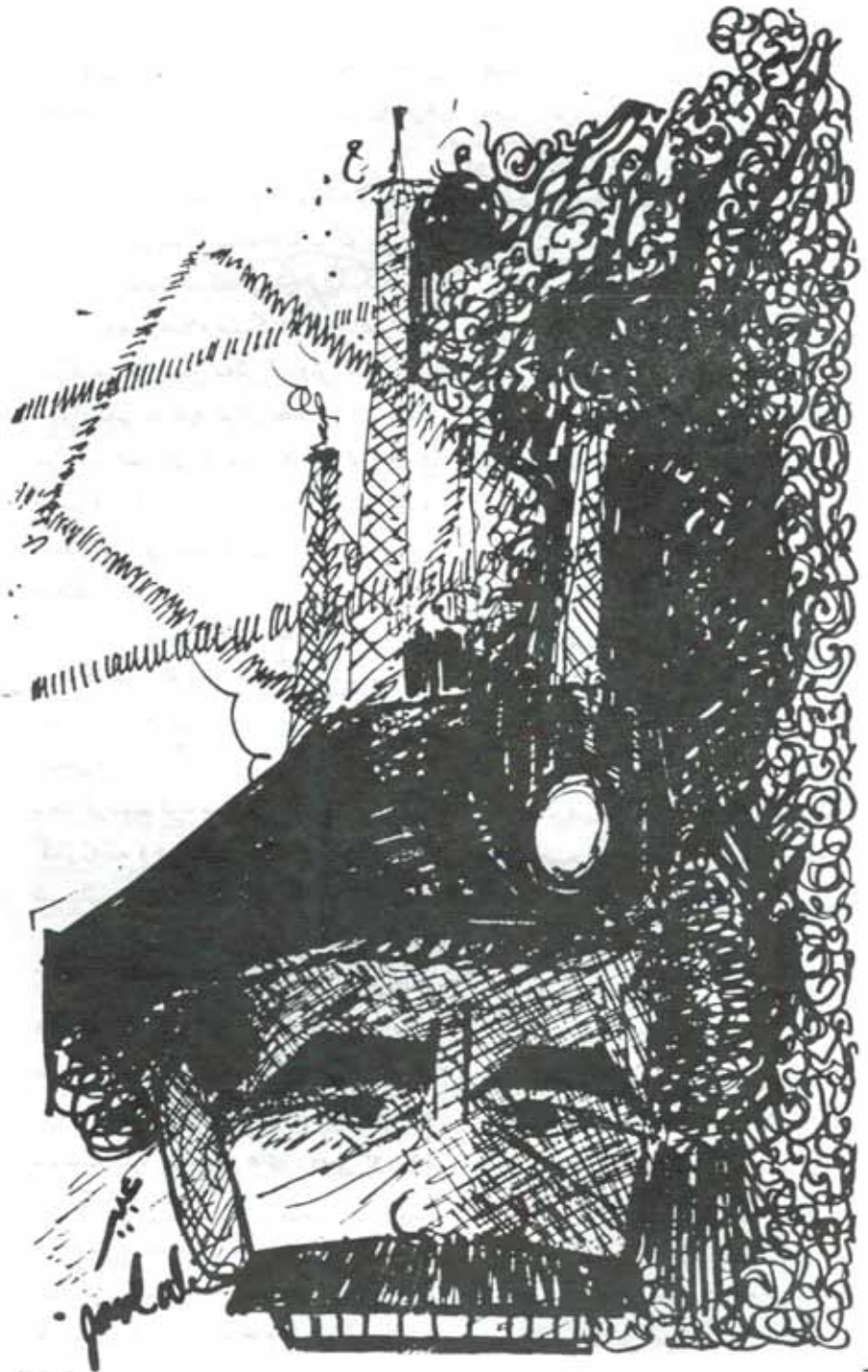
حمله صدام حسین به کویت و قسوت ها و گشت و کشتارهای سربازان بی رحم عراقی را در یک مملکت باصطلاح «برادر» برای همیشه افسانه «اعراب برادر» یا «برادران عرب» را بی اعتبار کرد و بجای فرستاد که عرب نی انداخت.

نارنجکی که صدام در کویت منفجر کرد و دسته گل خونین و نفت آلودی که نامردانه در خلیج فارس به آب داد برای همیشه منطقه خاورمیانه را عوض کرد. دود بیشتر از ۹۰۰ چاه نفت کویتی هم (این جلاد بغداد عمداً به آتش کشید) بچشم دنیا رفت و هنوز هم فصل آخر این ماجرای مخوف نوشته نشده است.

مسلماً وقتی تاریخ نویسان و وقایع نگاران و مفسرین سیاسی و نظامی و محققین و روانشناسان و فیلم برداران و نویسندگان، تحولات و تشنجات دهه آخر قرن بیستم را بنویسند و بروی صحنه بیاورند یکی از پُرشورترین، «فشرده» ترین و عبرت انگیزترین فصول آن تحولات هفت ماهه اخیر در خاور میانه خواهد بود. هفت ماهی که از حمله عراق به کویت شروع شد و با شکست افتضاح آمیز نیروهای صدام حسین پایان گرفت و هنوز هم این رشته سردراز دارد.

حوادث و اتفاقات و تحولات منتظره و غیرمنتظره این هفت ماه آنقدر سریع و پشت سرهم بوده و بهمن وار مثل هوار بر سر این منطقه فرو ریخته است که «یکجا درک کردن» آنها فعلاً میسر نیست و حتی کارگردانان و سردمداران این تأثر خونین را هم گیج و مبهم کرده است و از این کلاف سردرگم کلافه شده اند!

این «هفت ماه فشرده» اقل از هفت سال میخواید که تجزیه و تحلیل و فهرست بندی و نمره گذاری شود. در این نوشته بذکر رئوس مطالب اکتفا شده است چون باید پیش از آنکه تحولات عظیم دیگر، این ماجراها را زیر هوار بگیرد و از یادمان ببرد، بروی کاغذ آورد و ثبت کرد و بخاطر سپرد



و بعد سر فرصت سراغشان رفت و حق مطلب را ادا کرد.

در این هفت ماه آنقدر حوادث بدون سابقه و «اولین باری» روی داده است که انسان نمیداند از کجا شروع کند و غیر از سر تکان دادن و انگشت حسرت به دندان گرفتن (و شاید هم براخای شحیان خواندن) کاری از دستمان بر نمی آید.

این اولین باری است که دولت اسرائیل بی آنکه یک گلوله هم شلیک کند (بطور غیر مستقیم) در جنگ با یکی از دشمنان بی رحم و سرسخت و «قسم خورده» خود فاتح شده است.

این نخستین باری است که دولت و ملت غیور اسرائیل دندان روی جگر گذاشته و تلفات و خرابی های موشک های اسکاد را تحمل کرده و خشم خود را فرو برده و بدم صدام حسین حيله گر نیفتاده است و با صبر ایوبی خود مادر صدام را بعزایش نشانده است.

بدون شک این خنثی مشی اسحق شمیر و سایر دستیاران با درایت او از عاقلانه ترین کارها بوده است و در تاریخ درخشان این ملت با شهامت (ولی صبور) با خنثی پلائی ثبت خواهد شد.

درست است که ظاهراً اسرائیل در نبرد با صدام حسین و حمله متفقین شرکت نکرده است ولی شکی نیست اطلاعات محرمانه نظامی و سیاسی ذیقیمی را در اختیار امریکا گذاشته است چون ما امثال الی کهن زیاد داریم و باشد که روزی داستان ارزش کمک دولت اسرائیل و مأمورین فداکار موساد در کمک به نابودی صدام حسین و جلوگیری از تلفات سر بازان متفقین برملا شود و دنیا را به تحسین وادارد.

این اولین باری است که یک چند دولت عرب- دولت عرب دیگر را اینطور بی رحمانه به نابودی کشانده و خاک آنرا توبره کرده و افسانه برادری عرب با عرب

را بصورت یک ادعای توخالی و بی اساس درآورده است.

یک زن کویستی که بعد از فرار سربازان عراقی به خانه تاراج شده خودش بازگشته بود به خبرنگار امریکائی گفت: این منزل و ماوی من بوی عفونت صدام حسین را میدهد و همه چیز را عوض خواهم کرد و خواهم شُست. یکبار دیگر این جمله را بخوانید. این اظهار نظر یک عرب درباره یک عرب دیگر است و خیلی پُرمعنی است.

این اولین باری است که دشمن اسرائیل و دشمن عربستان سعودی و مصر و سوریه یکی است!

این اولین باری است که (بعد از اشغال کویت) یک جوان کویستی که در امریکا تعلیمات نظامی را فرا میگرفته در تلویزیون اعلام میکند که حاضر است با کمال میل دوش بدوش سربازان اسرائیلی بر علیه عراق بجنگد. و در همان برنامه هم یکی از سران عربستان سعودی صبر و بردباری دولت اسرائیل را در مقابل حملات موشک های اسکاد تمجید میکند.

این اولین باری است که بازماندگان هولوکاست که بیشتر بستگان آنها در اطاق های گاز هیتلر جان دادند برای دومین بار خطر مردن با گاز سمی را تجربه کردند و بعد از نیم قرن در اسرائیل باز ماسک ضد گاز زدند و در معرض خطر موشک های شیمیائی صدام مُخبط المزاج قرار گرفتند.

باور نکردنی اینجاست که همان قومی که پنجاه سال پیش یهودیان را در اطاق های گاز کُشتند همان گازها را هم برای صدام حسین به هدیه بردند و طرز بکار بردن آن را به این جلاّد کنار رود فرات یاد دادند و بُرد موشک های روسی او را هم زیاتر کردند.

صدام حسین بزرگترین جنایت ها را در آلودگی عمدی منابع طبیعی مرتکب شد. او میلیون ها تُن نفت خام را در خلیج فارس

ریخت و صدمات جبران ناپذیری به این دریای تقریباً سر بسته وارد آورد. او بیش از هزار چاه نفت کویت را آتش زد و دود غلیظ آن به باران سیاه تبدیل شد باران سیاهی که علاوه بر ایران و دیگر کشورهای همسایه احتمالاً هندوستان و چین را هم آلوده خواهد کرد.

کشوری مثل کویت که از لحاظ ذخائر نفتی سومین یا چهارمین مملکت دنیا است در اثر حمله عراق و نابودی عمدی چاه های نفت این روزها فقط برای دو هفته نفت کافی برای مردم خود دارد (صادر کردن آن پیشکش!).

اگر قرار باشد مدال (با طوق لغت) نمک خوردن و نمکدان شکستن را بکسی بدهند صدام حسین و یاسر عرفات و ملک حسین مستحق آن هستند.

صدام به دو مملکتی حمله کرد و چشم طمع دوخت که ولینعمت او بودند (کویت و عربستان سعودی) و سال ها باو باج سیل دادند و بلیون ها دلار بلاعوض باو بخشیدند...

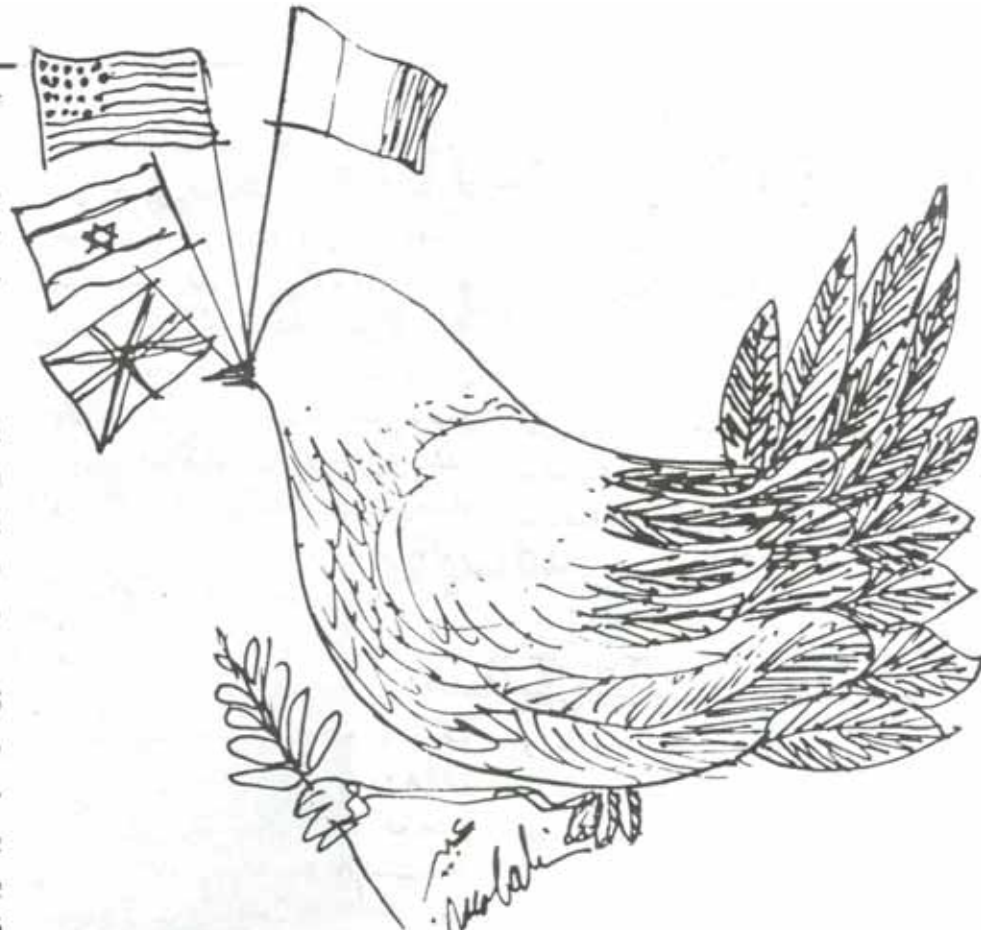
۰ ۰ ۰

حرف خیلی است، درد دل و سؤال هم خیلی است ولی انسان از بس مناظر رقت انگیز و صحنه های وحشتناک و باور نکردنی را درباره ماجرای فتنه خلیج فارس در تلویزیون می بیند یا در رادیو می شنود و در مطبوعات میخواند کم کم یک حال ضعف و حتی گیجی باو دست میدهد و نمیداند چه عکس العملی نشان بدهد.

به بعضی از این سؤال های تقریباً بدون جواب توجه بفرمائید:

چطور دنیا اجازه داد یک دیوانه خطرناک و یک کرم متعفن بصورت اژدهائی هولناک در بیاید؟

این هامان ثانی این هیتلر با اسم عربی که تهدید کرده بود دو سوّم اسرائیل را خاکستر کند درست در ایام پوریم بخاک در غلطید. آیا این امر تصادفی است یا برای



کفگیرشان به ته دیک خورده است.

آخر یک فرد بدبختی که (طبق نوشته جاک اندرسون) مادرش او را ترک کرده و در کودکی بی رحمانه از ناپدریش کُتک میخورد و برای او دزدی میکرد و در ۱۴ سالگی هم اولین قتل را مرتکب شده است چطور میتواند رهبر و پیشوا و قهرمان یک قوم باشد؟ او بیش از ۲۰ سال با ترور و تبعید و تهدید و بلوف عراق را بصورت یک زندان ۱۷ میلیون نفری درآورد و حتی در شکست هم لاف زدن و بلوف زدن را رها نکرد.

درمقابل حمله احتمالی نیروهای زمینی متفقین بارها لاف زد که این جنگ «مادر همه جنگ ها» خواهد بود. بعد از شکست افتضاح آمیز او، وزیر دفاع امریکا بطور طنزآمیزی گفت که نبرد با عراق بجای مادر همه جنگها تبدیل به مادر همه فرارها شد...

ولی او بازم از رو نرفت و بعد از تخلیه اجباری کویت ب مردم خود در رادیو گفت ما پیروز شده ایم و دماغ کُفّار را بخاک مالیده ایم و دستور جشن پیروزی داد و خیلی از اتباع او هم گوسفند و اریا از روی ترس در خیابان ها راه افتادند و تیربها خالی کردند و جشن پیروزی (!!)

گرفتند. ماجراهای تکان دهنده زیاد است: پرستاری کویتی (که صورت خودش را پوشانده بود) گفت طی ۷ ماه اشغال کویت او بیش از ۲۴ نفر از سربازان عراقی را که برای معالجه به بیمارستان شهر کویت اشغالی می آمده اند پنهانی با تزریق آمپول های عوضی و سستی کشته است.

صحنه های غم انگیز و وحشتناک و باورنکردنی و گزارشات بی رحمی ها و چپاول ها و کشت و کشتارهای سربازان عراقی در کویت بی شمار است.

دستهای با تبر قطع شده سرهای بریده، شوک های الکتریکی، بدن های با اسید

تهیه گازهای شیمیایی و میکروبی برای نابودی خود و دیگران کرده اند. آیا باریتعالی (زبانم لال) در توزیع و تقسیم منابع و ثروت های این کره خاکی کور نخوانده است و تبعیض قائل نشده است؟ آیا قابلیت در این دنیا شرط نیست؟

به بعضی از این ارقام و آمارهای عبرت انگیز و باورنکردنی نگاهی بیفکنید:

تا این ساعت بیش از ۳۲۰۰ تانک عراقی از زمین رفته و از حیز انتفاع افتاده است و اگر هر تانک را ۶۰ تن حساب کنیم معادل ۲۰۰ هزار تن فولاد در میدان نبرد بی صاحب و نیمچه سوخته افتاده است و باید بصورت آهن پاره مصرف شود.

صدام مجنون بیش از صد بلیون دلار به کشور خودش صدمه زده است و صد بلیون دلار به کویت. حال اگر صد بلیون دلار خسارت جنگ با ایران را هم به ستون مدیون این مجنون اضافه کنیم سربجهنم میزند ولی هنوز خیلی ازاعراب و فلسطینی ها او را قهرمان قوم عرب میدانند و با صلاح الدین ایوبی مقایسه اش میکنند. حقاً اینها

ما و دنیا پیامی پنهانی در بر دارد؟ این رهبر قلابی طی ماه ها اشغال کویت بارها فرصت داشت که ظاهراً هم شده است قول تخلیه کویت را به یک دنیای زود باور بدهد و چهار هزار تانک و یک میلیون سرباز خودش را دست نخورده نگاه دارد ولی مثل اینک (عین فرعون مصر) خداوند قلب او را سخت کرد و سرانجام باعث نابودی او شد. آیا این تصادفی است یا با ماجرای فرعون اولی رابطه ای دارد؟

فرعون رود نیل سربازان خودش را در قعر آبهای تاریک بحر احمر به زیارت مالک دوزخ فرستاد و این فرعون کنار رود فرات (صدام حسین) هم بیش از صد هزار کشته و ۱۵۰ هزار اسیر داد. آیا بین این دو فرعون و دو حادثه (با ۳۴۰۰ سال فاصله زمانه و چند فرسخ فاصله مکانی) وجه تشابهتی هست یا نه؟

صدام و معمر قذافی روی اقیانوسی از طلای سیاه نشسته اند و هردوی آنها بیشتر این ثروت باد آورده را صرف تسلیحات و

و سیگار سوخته شده، ناخن های کنده شده، چشمان از حلقه درآورده و گوشهائی که سیخ در آن فرو رفته، پرتاب کردن کودکان روی دستگاه های تنفسی از پنجره بیمارستان و حمل دستگاه ها به عراق، سربریدن دخترکی هفت ساله در مقابل پدر و مادرش (بجرم نشان دادن عکس امیرکویت به همکلاسی های خودش)، صحنه هائی از اسرای عراقی در حال بوسیدن پا و کفش اسیرکنندگان خودشان و راپورت یکی از آنها که یک هفته است با آب باران و علف زندگی کرده اند فراموش شدنی نیست.

چقدر بجاست که دولت اسرائیل این وحشیگری ها و سبعیت های عراق را در کویت روی ویدیو ضبط کند و هر وقت دنیا باین ملت غیور و ستمدیده فشار آورد تا با دشمنانی که در پی نابودی او هستند کنار بیاید و آنان را در دامن خود پروراند دولت را بیخ گوش خودش بآنان اختصاص دهد نسخه ای از آنرا برایشان

نمایش دهد.

من از وقتی که شاهد تراژدی کویت و بی رحمی های سربازان عراقی بوده ام همه اش این مثل زننده (ولی تکان دهنده) بیادم آمده است: کسی که با مادر خود زنا کند با دیگران چه ها کند.

این ماجرای وحشتناک (کمر بر بستن یک ملت عرب در نابودی یک ملت عرب و برادر) باید هشدار برای اسرائیل باشد. وای اگر جلادی سیاه قلب نظیر صدام حسین و سربازان دیو صفت او به تل آویو و حیفا و پروشالانیم دست بیاوند... وای اگر...

•••

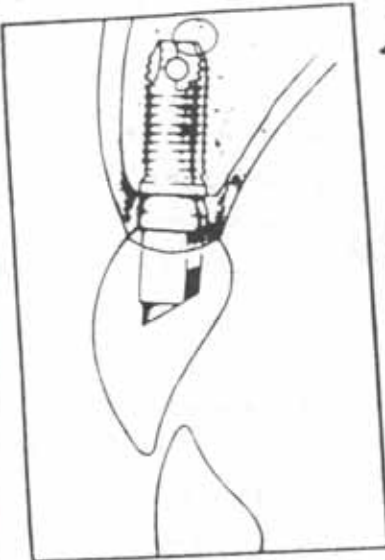
گفتم که هم اکنون ۳۲۰۰ تانک درهم شکسته صدام حسین (۲۰۰ هزارتن فولاد) در بیابان های شمال کویت و جنوب عراق بی صاحب افتاده است. بیاد بساویریم پیش گوئی یسعیا را که گفت «و ملل شمشیرهای خود را تبدیل به داس زراعتی کنند». چه بسا که بزودی این

۲۰۰ هزارتن فولاد را ذوب کرده ماشین های زراعتی بسازند و گرسنگان حبشه و سودان و سایر ممالک قحطی زده دنیا را نان بدهند. آیا چنین معجزه ای ممکن است؟ از خدا هر چه بگوئید بر می آید. اولین معجزه او آخر فوریه اتفاق افتاد و نیروی ۵۰۰ هزار نفری صدام حسین (هامان عرب) در عرض صد ساعت (فقط ۱۰۰ ساعت) نابود و تار و مار شد. بیائید برای معجزه دوم (وقوع پیشگوئی یسعیا) دعا کنیم.

چهل و سه سال از تشکیل دولت اسرائیل میگذرد و اکنون برای اولین بار زمزمه شناسائی آن توسط عربستان سعودی و اردن و سوریه بگوش میرسد و صدام حسین یکبار دیگر ثابت کرده است که عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

بیائید برای یسعیا هورا بکشیم و برای معجزه دوم دعا کنیم. نوبتی هم باشد نوبت اسرائیل است.

دکتر بیژن عافار



جراح و متخصص بیماریهای لثه
پیوند و کاشتن دندان (Implant)
آسیستان پروفیسور دانشگاه UCLA
عضو انجمن جراحان لثه آمریکا
قبول اورژانس ۲۴ ساعته

BIJAN AFAR DDS, MS
PERIODONTICS & IMPLANT DENTISTRY
16661 Ventura Blvd. Suite 606
Encino, CA 91436

(818) 784-GUMS
(818) 784-4867

شرکت لباس

LEBAS FASHION



وارد کننده بهترین لباسهای
مردانه از ایتالیا و فرانسه
و
توزیع کننده معروفترین مارکها
در
سرتاسر آمریکا

ساختمان جدید لباس
با پارکینگ اختصاصی

دردان تاون لوس آنجلس، تقاطع خیابان پانزدهم و سن تی

LEBAS FASHION, 1501 SANTEE, L.A., CA 90015

Tel: (213) 749-9000

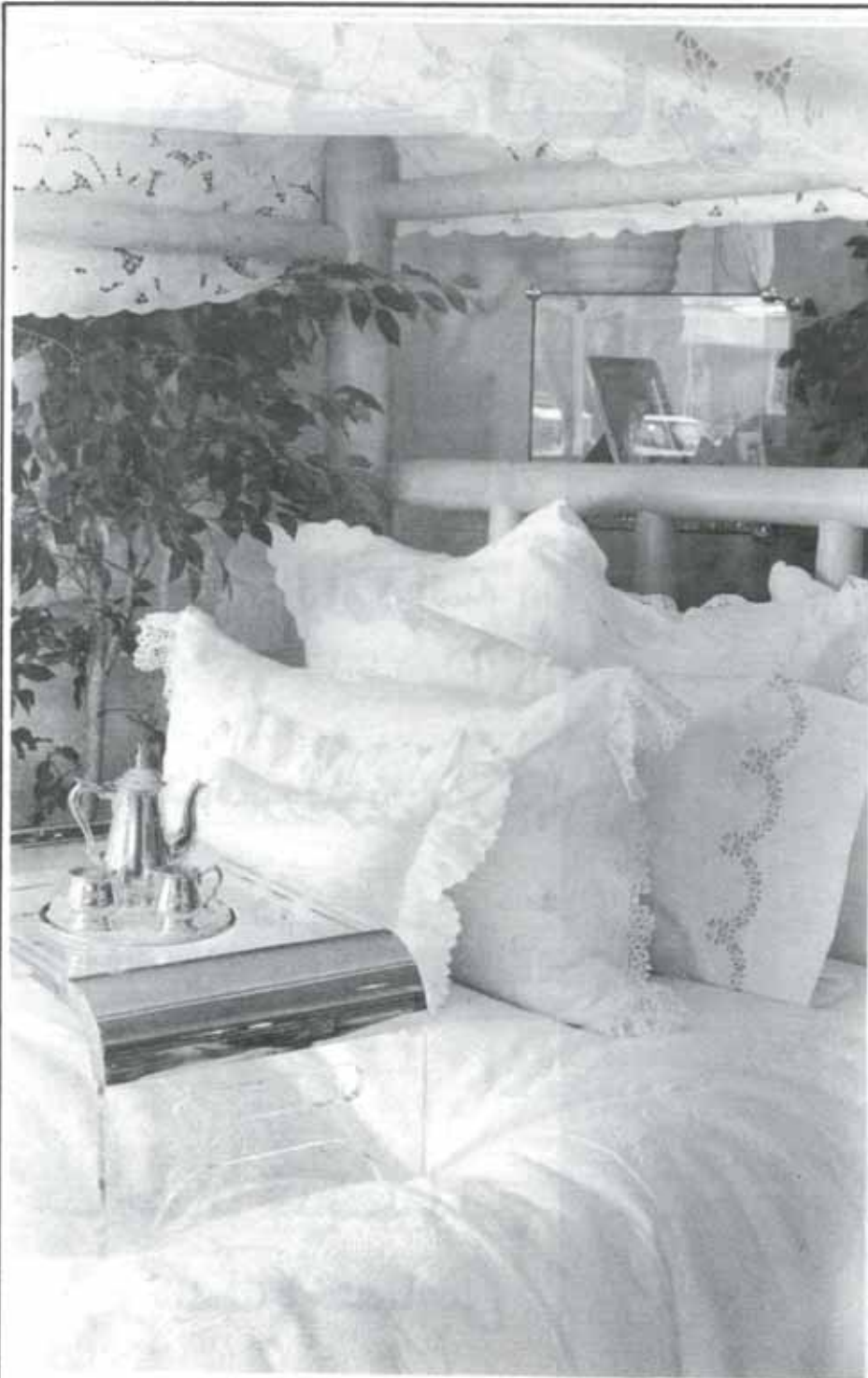
تلفن ۷۴۹-۹۰۰۰ (۲۱۳)

The Linen Room

عرضه کننده
زیباترین و بهترین
لوازم دلخواه

اطاق خواب و حمام
با کیفیت عالی

و قیمت مناسب



860 S. Los Angeles St.
Los Angeles, CA 90014

طبقه چهارم کوپربیلدینگ در
دان تاون لوس آنجلس

(213) 622-3320

انواع ملحفه - لحاف - حوله های تزئینی
رومیزی - لحاف پر قو - مجموعه ای زیبا
از ساتن لوازم تزئینی حمام و...

بزرگ‌راو

ریز نقش‌ما

«و اما من چونان زیتون سبزدرخانه خدا هستم
و به رحمت او توکل میکنم که ابدی است»
مزمور ۵۲ - آیه ۸



موعظه میکرد میگفت: «خلقت یک
تصادف ساده ناشی از تصادم دو نیستی
است. این یک واقعیت خیلی ساده است
ولی بدلیل اینکه کاپیتالیزم و بورژوازی
تابع آن درطنی قرون و اعصار توده‌ها را
محروم از سواد و دانش نگهداشته اند،
بنابراین مردم عادی نمیتوانند این امر را
درک کنند.»

بچه‌ها به نشانه درک کامل گفته
سجادی سر تکان دادند- اما من حالیم
نشد. پرسیدم «هستی زائیده از برخورد دو
نیستی- منطقی نیست!» و سجادی به
طعنه پاسخ داد که: «بیخود نیست که
نمره جبر تو همیشه زیر هفت است.
آقا جان، منفی در منفی میشود مثبت-
نیستی در نیستی، میشود هستی- بهمین
سادگی!» و بچه‌ها بهمین سادگی قانع
شدند و من بازهم نفهمیدم.

عصر که از مدرسه برمیگشتیم با
گروهی از همکلاسان یهودیم همراه بودیم.
بخانه ما میآمدند چون سالمرگ پدر بزرگم
بود و پدر خواسته بود تا برای تکمیل عسارا،
عده ای را با خود بیاورم. هیجان بحث
قبلی هنوز درما بود. پرو یز گفت: «راست
میگفت سجادی، منطقی خیلی قوی دارد.
با فرمول جبری وجود خدا را رد کرد!» و
من پاسخ دادم: «نیستی معادل منفی
نیست. نیستی یعنی هیچ، منفی یعنی
موجودیتی عددی در آنسوی صفر. بنابراین
اگر صفر معادل نیستی باشد، صفر ضربدر
صفر باز میشود صفر، نه هستی.»

بحث کنان با بچه‌ها به خانه رسیدیم
و رو به «بت همیقداش» به نیایش
ایستادیم. جلوی ما «ملاشمعون» راو
محبوب یهودیان اصفهان با قدی کوتاه و
ریش بلند و پر پشت و صدای پرصلابت
نیایش را رهبری میکرد. مینحا و عربیت
که تمام شد، نخود و کشمش و کوکوی
سبزی و گلاب دور گرداندند و همه براخا
گفتند. بچه‌ها عازم رفتن بودند که اسحق،
یکی از هم مدرسه ای های من پیشهاد

قرص، میاندار بود و ما در دنیای کوچک
خودمان او را به شکل و شمایل یک لنین
کوچک میدیدیم، مخصوصاً وقتی
احساساتی میشد و برای دنیا تعیین
سرنوشت میکرد که: «نظام کاپیتالیستی،
خیلی عمر کند ده بیست سال دیگر است،
بعدش توده های زحمتکش سرنوشت جهان
را بدست خواهند گرفت و با پیاده کردن
نظام دیکتاتوری پرولتاریا- محرومیت
را از کرة خاکی ریشه کن خواهند کرد.»

سجادی، پس از اینکه از زمین فارغ
میشد، بسوی آسمان میرفت و میکوشید تا
خداوند را نفی کند. یادم میآید یکبار که
ما را گرد خود جمع کرده بود و برایمان

کلاس هشتم بودیم. اول فعالیت
حزب توده بود و اشاعه افکار مارکسیستی.
حرف از نظام توده ای بود و حکومت مردم
بر مردم و اندیشیدن و به تحلیل نشستن
ماتریالیزم تاریخی و گرو بدن به نهضت
چپ و میانه روها را «ری وی زیونیست»
خواندن و ملتون را «دگماتیک» و لذت
بردن از بکارگرفتن این واژگان عجیب و
غریب فرنگی و گهگاه به این و آن فخر
فروختن که: «بله، ما هم حالیمان است!»
زمان از کلاس در رفتن بود و انتهای
حیاط بزرگ آن گروه گروه جمع شدن.
سجادی، که بچه «گزر» ازدهات اطراف
اصفهان بود و از توده ای های پرو پا



گفت:

- عبری میدانی؟

- نه!

- حیف. بگذار برات ترجمه کنم. آیه ای که خواندم از کتاب پیدایش بود. باب اول، آیه ۲۷ که میفرماید: «پس پروردگار آدم را به گونه خود آفرید...» یعنی همان حرفی که تو میزنی اما نه به اون شکل کفرآمیز. یعنی ما جرقه های کوچکی هستیم از عظمتی که عقلمون بهش نمیرسه، اقا جیش می کنیم، همیشه و همه جا و در هر لحظه. حرفت کاملاً درسته که ما خیلی ناتوانیم که بتونیم پروردگار را بدرستی بشناسیم.

انگار برق گرفته بودمان. همینطور نشسته بودیم و به دهان راومان چشم دوخته بودیم. و او آرام اما با صلابت و با لحنی مهربان و پدرانه با همه ما سخن می گفت. اینجا و آنجا. یعقوب و یکی دوتا دیگر از بچه ها کوشیدند چیزی بگویند یا ملاشمعون را بصورتی گیر بیاندازند- اما به عبث- و بعد سکوت بود.

چیزی که هنوزم چون روز روشن در برابر چشم من است و هر بار که بیاد

هستی باعث شده که ما در فکرمان خالقی را بشکل و شمایلش که شما توصیف میکنید خلق کنیم. همین.

راو گفت: پس تو میگی خدا خود مانسیم و نیروئی یا قدرتی بیرون از ما و فکرمون وجود نداره، درسته؟

- درسته!

- یعنی اگه زبونم لال خلقت مال خدا نباشه، پس طبعاً مال بنده خداست.

- ما بنده نیستیم ملا، ما خود خدائیم!

ملاشمعون، در حالیکه با کف دست بر زانوی میگوید، قهقهه ای سر دارد و گفت:

- رحمت به شیر پاک مادرت، تو حالا یک بچه اسرائیل درست و حسابی شدی. میدونی چرا؟

یعقوب با ناباوری و حیرت زده پرسید: «چطور مگه؟» و راو محبوب ریزاندام من، در حالیکه توره را از روی میز کوتاه جلوش برداشته بر چشم گذاشت و سپس بوسید، آنرا جلوی یعقوب گذاشت و ورق زد و به بخش مورد نظر خود که رسید، شروع به خواندن کرد- به عبری. پس از تمام شدن آیه ای که میخواند، رو به یعقوب کرد و

کرد نظر سجادی را با ملاشمعون در میان بگذاریم. من مخالفت کردم. راستش نگران بودم مبادا راو محبوبم در پاسخ در بماند. اسحق مخالفت مرا بحساب ارتجاعی بودنم گذاشته بمن اطمینان داد که با چند جمله ملاشمعون را از اوج ایمان به خدا به ژرفای بی دینی سقوط میدهد. معطل نکرد و خطاب به ملا گفت:

- جناب ملا، شما که اینقدر مؤمن هستید، بفرمائید خدا کیه؟

ملاشمعون دستی به ریشش کشید، با چشمان گرد، سیاه و پرنفوذش به اسحق خیره شد گفت:

- بنشین اسحق پسر حاجی مئیر، بنشین تا بهت بگم خدا کیه.

چهار زانو روی زمین نشست، اسحق را کنار خود نشانده و ما همگی گرد آندو نشستیم. راو قدری مکث کرد و بعد، مثل فرماندهی که بناگهان تغییر تاکتیک جنگی میدهد، گفت:

- اول تو بمن بگو خدا کیه، بیینم چند مرده حلاجی! اسحق گفت:

- خدا جناب ملا زائیده فکر من و شما است. ناتوانی ما از تعیین مأخذی برای

میآورم هزار بار این را و مردمی را تحسین میکنم، رفتار او با ما بچه ها بلافاصله پس از به کرسی نشاندن نقطه نظرش بود. چهارزانو نشسته بود. لبخندی نه از سر تمسخر که از روی مهربانی و عشق به ما مشتاقان دانستن، گوشه لبش نقش بسته بود- و او هرگز یعقوب را شماعت نکرد. هرگز در تمام طول مدت بحث- که بچه ها خیلی تند رفتند و چندین بار هم به مقدمات دین پیود و خود ملایبی ادبانه تاختند، کوچکترین اعتراض یا پرخاشی از او نشنیدم. را و ما، راوی همه مهربانی هاست.

آخرین باری که او را دیدم کمی پیش از انقلاب بود که برای کاری از تهران به اصفهان رفته بودیم. در منزل یکی از دوستان سعادت زیارتش را داشتم. ریش هایش کاملاً سفید شده بود و ابروها و مژه هایش هم؛ با همان دیدگان نافذ، همان لبخند مهربان خاص خودش و همان تند و تیزی همیشگی. دوان دوان آمد. پیشانیاش را بوسیدم. به زور وادارش کردیم بنشیند. باید میرفت را و ما همیشه کاری داشت. کاری برای مردم. همانطور چهارزانو نشست روی زمین. بفرما آدیم که روی صندلی بنشیند، با کف دست کوبید روی زمینی که: «بیاینجا بشین بغل دست من بیینمت- حالا دیگه رفتی تهرون اعیان

شدی روزمین نمی نشینی؟»

خود خودش بود. همان ملاشمعون همیشگی ما. راحت، شوخ و بی تکبر. و من کنار این روحانی فروتن و مردمی نشستم و از گذشته گفتیم و شنیدیم. گه با غم و اندوه یاد رفتگان را کردیم و گاه به خاطره ای شیرین خندیدیم و ملا دست بریش خود کشید و قهقهه زد و بروی زانویش کوبید و بیاد من آورد کودکیم را و روزی که با اسحق و دیگر همکلاسانم گرداگردش نشستیم و با او خدا را یافتیم.

ملاشمعون ما از احترامی وافر میان هم محله ای های مسلمانان نیز برخوردار بود. براستی این او بود که از بروز هرگونه تنش و برخورد زائیده از تفاوت مذهبی میان یهودیان محله جهانباره اصفهان با مسلمانان جلوگیری میکرد. من یکبار به چشم خود دیدم که پسر بچه ده پانزده ساله ای، سر محله جهانباره، ریش او را گرفت و کلاهش را از سرش بز زمین انداخت و جهودش خواند و دشنامش داد. پیش از آنکه ما واکنشی نشان دهیم، گروهی از دکانداران مسلمان از مغازه هایشان بیرون ریختند و جوانک را دستگیر کردند و از ملاشمعون با احترام دلجوئی کردند. و او، بزرگمنشانه لبخندی زد و گفت: «بچه اند و شیطان! ولش کنید بره. مسئله ای نیست!» و ما دیدیم که جوانک پرخاشگر،

سرش را بزیر انداخت و از آنجا دور شد و در چشمان کسبه مسلمان مشاهده نمودیم نگاههای ستایش آمیزشان را بخاطر بزرگواری و گذشت این روحانی افتاده و مؤمن. همه دوستش داشتند و غیر یهودیان بسیاری بودند که ختنه کردن فرزندان خود را به او می سپردند.

از یکی از فرزندان او که مقیم این دیار است اخیراً حال او را پرسیدم. گفت: «هنوز اصفهان است.» پرسیدم: «بار سفر نمی بندد؟» گفت: «نه، نمی آید. در کنیسه های اصفهان هنوز تعدادی توره است که پدر خود را متولی آنها میداند و میگوید تا سراینها به سامان نرسد، من از اینجا تکان نمی خورم!»

مویه تنم راست شد. ایمان خدشه ناپذیر ریز نقش را و محبوب من بسیار بزرگتر از حد تصور من بود. ملاشمعون، که به گفته فرزندش این روزها بسیار پیر و فرتوت شده، چون سر بازی سلحشور از بزرگترین و مقدس ترین میراث مردم ما چون چشم خود، پاسداری می کند بدون هراس از عوارض جنسی که این پایمردی او میتواند بدنبال داشته باشد.

را و محبوب من و دیگر همشهریانم، بگفته حضرت داود، بسان زیتونی همیشه سبز در خانه خداست. خدا یارش باشد و عمرش افزون باد.

یکی از خاطره انگیزترین یاد گارهای مراسم زناشوئی، بر میتصوا و بت میتصوا

کارتهای دعوت آن میباشد.



چاپخانه پینک پرینترز

1253 N. VINE ST.
SUITE 11
HOLLYWOOD, CA
TEL: (213) 460-2950

مدیران: سعید گلیاد

شهریار خلیلی

چاپ کننده زیباترین کارتهای دعوت و سایر امور چاپی.

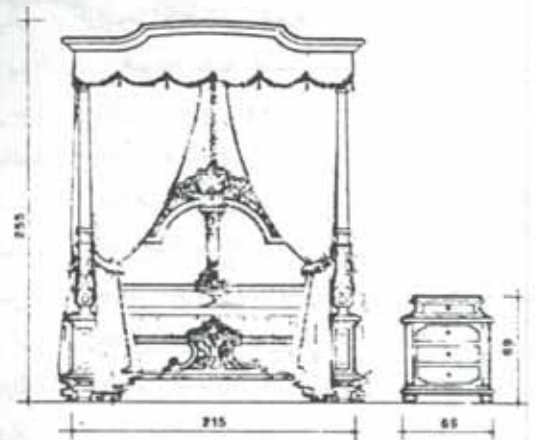
لوسترهای کریستال طلایی ۲۴ عیار

Samuels

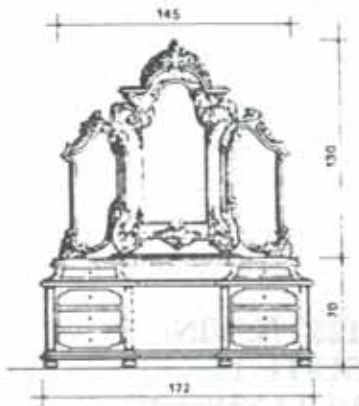
نمایشگاه مبلمان سمو ئلز

با همکاری طراحی طراحان حرفه‌ای
مبلمان منزل و محل کار شمارا بعهده می‌گیرد

استیل - مدرن - کلاسیک



در انتخاب مبلمان، سمو ئلز آخرین معیار گاه شماست



(213) 857-0101

5522 WILSHIRE BLVD.
L.A., CA 90036

DESIGNER: MORTEZA GHAMSARI

دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکوپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

(213) 855-7071

تلفن: ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

کورش صدیق پور

وکیل دعاوی

در
دفتر تخصصی

رایان و صدیق پور



Law Offices of
Ryan & Sadighpour

به کلیه امور بعد از

تصادف

شماره سیدگی میکند

1801 Century Park East, Suite 1801
L.A., CA 90067

(213) 277-7900

معمای نفرت از یهودیان

نوشته مشفق همدانی

انتشار مقاله «مسیو حبیب نه جاسوس بود و نه خائن» که از کتاب آماده انتشار «نیم قرن خاطرات روزنامه نگاری» اثر مشفق همدانی نویسنده و مترجم نامدار یهودی اقتباس گردید چنان مقبول طبع خوانندگان ما قرار گرفت که شاید بتوان گفت کمتر نوشته ای تا این حد مورد قبول دوستان مشکل پسند شوفار بوده است. بسیاری از شما خواستید که از این نویسنده توانا مقالات دیگری منتشر کنیم و از او بخواهیم با شوفار همکاری بیشتری داشته باشد. به خواسته شما عمل کردیم و از مشفق همدانی، نویسنده و روزنامه نگار ارزنده خواستیم که قسمت دیگری از خاطرات خود را که مربوط به یهودیان و یهودیت میشود در اختیار ما بگذارد. خاضعانه و مشفقانه پذیرفت و فصلی دیگر از کتاب در دسترس انتشار خود را به شوفار هدیه کرد. و ما پاره هائی از آنرا با اجازه و موافقت خود او برای شما تلخیص می کنیم.

گفت حکم یک زندگی روستائی تمام عیار را داشت. نان را هرکسی در خانه خود می پخت. قسمت اعظم اغذیه از قبیل پنیر و مرباهای مختلف در خانه فراهم میشد. گوسفند و مرغ و خروس که در محیط آزاد و سالم پرورش می یافت در خانه ذبح میگردد.

خاطره آن روزها مرا وامیدارد به این حقیقت تلخ اذعان کنم که هرچه تمدن جلوتر میرود و انسان از زندگی طبیعی دورتر میشود، با وجود همه ظواهر فریبنده تمدن و با وجود تلویزیون و اتومبیل و هواپیما و انواع و اقسام تسهیلات، زندگی آن حلاوت و سادگی و بی تکلفی گذشته را ندارد.

اینک که به هشتادمین مرحله زندگی خود نزدیک می شوم، هنگامیکه مانند کوه نوردی برفراز قله ای مرتفع، پرتگاهها، بلندیها، نشیب و فرازهای صعب و خطرناک را از نظر میگذرانم و می بینم که هنوز قدرت آنرا دارم که ساعت های

خاک آن استر و مردخای را در آغوش گرفته و در تقدس آن برای یهودیان دنیا جای تردید نیست، با همه زیباییها و جلالش و همه جزئیات محیط با عظمتش همچون پرده سینما از مقابل دیدگانم رژه می رود. هوای عطر آگین و نشه انگیز عباس آباد و دره مراد بیگ را استنشاق میکنم و بوی گل سرخ های آتشین رنگ شورین مشام را لذت می بخشد- چمن های پهناور چهارچمن، تاکستانهای پر بار و باغهای میوه سنگستان را بیاد می آورم که نظیر آنها را هرگز در نقطه ای دیگر از دنیا مشاهده نکرده ام.

توده های برف که گاهی ماهها کف کوچه های باریک را می پوشاند و رفت و آمد را دشوار میساخت و زیبایی خاصی داشت دور از دود و دم اتومبیلها که در آن زمان اثری از آنها نبود بر لطافت هوا می افزود. زندگی کودکی من در این شهر دل انگیز، مثل یک زندگی ایلپاتی، بسیار سالم و نشاط انگیز بود. در حقیقت میتوان

چرا مشهدی حسین بقال که نکبت و کثافت از سر و رویش می بارید من کودک یهودی را نجس می خواند اما همسایه مؤمن ما که نمازخوان بود در انتهای عید پسخ برایمان نان و کلوچه می آورد؟ و چرا پسران مسلمان در راه مدرسه آلیانس به من و برادرم با چوب و سنگ حمله می کردند اما افراد سرشناس مسلمان فرزندان شان را به همین مدرسه می فرستادند؟

من به حکم کار و حرفه خود، به دلخواه یا به اجبار شهرهای بسیاری از دنیا را دیده ام و مناظر طبیعی زیبای فراوانی بر صفحه ضمیرم نقش بسته است. اما به جرأت می توانم گفت که اثر هیچ نقطه ای از جهان، روشن تر، جاودان تر و شورانگیزتر از مناظر دلفریب و افسونگر زادگاه همدان در ذهنم ثبت نشده است. اینک که این سطور را می نگارم همدان که

متوالی قلم بزخم و فرسنگها راه بروم و با انواع مشکلات دست و پنجه نرم کنم، بیش از پیش متقاعد میشوم که اساس بنیة نیرومندی من در محیط سالم آب و هوای بی نظیر و در میان مناظر دل انگیز همدان نهاده شده است و خدای متعال را از این روی نیز سپاسگزارم.

در همدان برخلاف بسیاری از شهرهای دیگر ایران یهودیان برای سکونت خود محله مخصوصی نداشتند بلکه در تمام شهر پراکنده بودند و غالباً در بهترین خانه ها زندگی می کردند. خانه ما درست در قلب مذهبی ترین ناحیه شهر قرار داشت و فاصله آن تا مسجد معروف علویان بیش از صد قدم نبود. ساکنین حوالی آن عموماً اهل مذهب و مسجد بودند بابتهمه ما با همسایگان خود چنان روابط دوستانه و محبت آمیزی داشتیم که من تا آغاز ورود به دبستان هیچگونه اختلاف مذهبی و هیچ نوع تبعیضی را احساس نکرده بودم. با همسالان مسلمان خود در نهایت صلح و صفا جوش میخوردیم و ساعتها در کوچه طویل خودمان با آنها تیله بازی می کردیم و حتی به خانه همدیگر رفت و آمد میکردیم. هر سال در پایان معدنیسان، مادران همبازیها، برای مادران نان و کلوچه و شیرینی می آوردند.

دیری نپائید که دریافتیم تعصبات کور اجتماع بین من و همسالان من که از بامداد تا شام مانند پرندگان بی خبر به بازی اشتغال داشتیم فرق بسیار می گذارد. آنچه مرا متوجه این امر کرد واقعه ای بود که در سن پنج سالگی برایم روی داد: به هنگام ناهار پدرم کاسه ای بدستم داد و گفت برو به مشهدی حسین بقال بگو این ظرف را پر از ماست کند و پولش را بحساب بگذارد. مشهدی حسین مردی لاغر اندام و بلند قامت بود و در دکان کوچکش همه چیز اعم از میوه و تره بار و اجناس عطاری و آجیل و نفت و لبنیات و غیره را بطور درهم برهم روی بساط پخش

می کرد و می فروخت. هنگامیکه کاسه را به او نزدیک کردم و گفتم پراز ماست کند، دستش را پس کشید و دستور داد کاسه را وسط کفه ترازو بگذارم. دستورش را انجام دادم. از کوزه ای ماست را در کاسه ریخت و مجدداً با اشاره فهماند خودم کاسه را بردارم. با دستهای کودکانه خود کاسه را از وسط کفه برداشتم و بخانه باز گشتم. داستان را برای پدرم که هر که او را می شناخت در دینداری و خداپرستی و ایمان و روحانیتش شک نداشت بازگو کردم و این کار را دلیل تنبلی آن مرد بقال دانستم. پدرم گفت: «او تنبل نیست. خشکه

مقدس است. متعصب است. عقیده دارد ما یهودیان نجسیم و او باید از هرگونه تماس با ما دوری کند و گرنه دردنیای دیگری به جهنم خواهد رفت.» گفتم: «پدر! او خودش صورتی نشسته و کثیف، دستهایی کبیره بسته، لباسی چرک و پراز لک داشت. چگونه او پاک است و مانا پاکیم؟» پدر لبخندی زد و سری تکان داد.

از همان لحظه بذر عقده حقارت در نهاد بی آرایش من کاشته شد و یک نوع نگرانی مبهم و شک و تردید در باره نظام اجتماعی آدمی سراسر وجودم را فرا گرفت



تا روزی که برای نخستین بار با شور و شغف زایدالوصف کیف مملو از کتاب و دفتر و مداد را بشانه انداخته و با اتفاق برادر بزرگترم برای ورود به دنیای مملو از لذت و نشئه تحصیل و دانش اندوزی روانه مدرسه آلیانس شدم. خانه ما تا مدرسه بیش از پانصد ششصد متر فاصله نداشت. اما در عرض راه می بایست از دوسه کوچه تنگ و باریک عبور کرد. هنوز در همدان خیابانهای وسیع احداث نشده بود. بمحض ورود به نخستین کوچه دوسه تن کودک مسلمان با چوبدستههای ضخیم از دور بطرف ما آمدند که برادرم فوراً دستم را گرفت و نهیب زد زودتر فرار کنیم که بما نرسند. از فرط ترس تمام نیروی خود را در پاهایم جمع کرده و میدویدم. بهتر تریب بود آنروز خود را به مدرسه رساندم تا اولین روز دبستان را آغاز کنم. در فضای بازنزدیک مدرسه دیدم فراشان محافظ ایستاده اند و مواظب هستند کودکان یهودی مورد اذیت و آزار قرار نگیرند.

از آنروز موضوع اختلاف و دشمنی مذهبی لحظه ای ذهنم را رها نمی کرد. دائم از خود می پرسیدم علت این عداوت و کینه ورزی چیست. چرامن تا دیروز، در عالم باصفای کودکی، با همسالان مسلمان همسایه در نهایت صلح و صفا بسر می بردم و امروز که بمدرسه میروم باید با چند پسر بچه مواجه شوم که ساعتها در کوچه کمین کشیده اند تا مرا بخاطر یهودی بودنم مضروب سازند.

هر روز که میگذشت این اندیشه بیشتر رنجم میداد بویژه از آنروزی که حمله کودکان مسلمان بهنگام رفتن من به مدرسه همچنان ادامه داشت و برادرم و من با هزاران ترس و لرز بزمخت از جنگ آنان گریخته خود را بمدرسه میرساندیم. آنچه مرا بیشتر شگفت زده می کرد آن بود که مدرسه آلیانس چنانچه بعداً شرح آنرا خواهم نوشت، مدرسه ای کم نظیر بود و از لحاظ تعلیم و تربیت با بهترین مدارس

اروپا کوس برابری میزد و بهمین خاطر تمام سردمداران مسلمان همدان و روسای ادارات و خانواده های سرشناس فرزندان خود را برای تحصیل به این مدرسه میفرستادند و بنابراین این کانون بیعتاند آموزش علاوه بردانش آموزان یهودی عده زیادی شاگرد مسلمان داشت.

کینه توزی مسلمان با یهودی جانم را میسوخت و دائم در پی این معما بودم. چیزی مبهم و گنگ و پیچیده وجود داشت که جواب آنرا بسادگی نمیشد پیدا کرد. چرا من کودک یهودی با همبازی مسلمانم دوست بودم اما مشهدی حسین مرا و کاسه دست مرا نجس میدانست. چرا آن پسر بچگان مسلمان بمن و برادرم با سنگ و چوب حمله می کردند تا یهودی آزاری کنند اما آن مرد صاحب نام مسلمان، فرزندانش را به مدرسه آلیانس می فرستاد تا در کنار من و برادرم بنشینند و درس بخوانند. جواب این معما چه بود؟

سالها میگذشت و اخبار وحشتناکی که از گوشه و کنار ایران در مورد قتل و آزار افراد یهودی انتشار می یافت سخت رنجم میداد. کتابخانه مدرسه که بهمت مسیو کهن پا شده بود منبعی بود تا برای یافتن جواب سؤال کهنه ای که بی گمان به

اشکال مختلف از اذهان بسیاری از ما گذشته است کاوش کنم. گذشته تاریخ ایران برابهام امر می افزود. کوروش و داریوش چرا و صفویان و قاجاریان چرا؟ راز این تفاوت فاحش چه بود. بعدها با مطالعه بیشتر دریافتم معمای من، معمای جهانگیر است و جنگهای صلیبی و دوران سیاه قرون وسطی گواه دیگری است از آثار وحشت آور و کشت و کشتارهایی که تعصب کور با اصطلاح مذهبی بار می آورد. اندک اندک بر من روشن میشد که احساس حقارتی که بخاطر دین و مذهب در من ایجاد شده احساس نابجاست و تمامی این مظالم و خشونتها و عداوتها و نژادپرستی ها ناشی از جهل و نادانی و خرافات پرستی است و از حمله به کودکان یهودی همدان گرفته تا کشتار و قتل عام جامعه یهودی در شهری از زمان تزار روس جملگی از نادانی و نافهمی سرچشمه می گیرند و در واقع آنان که بنام مذهب با یهودیان عداوت میورزند مغزشان را بکار نمی اندازند و پیداست وقتی که مغزی بکار نیفتاد همه افکار پوچ و ساخته و پرداخته دشمنان دین را به آسانی می پذیرد و صاحبش به گوسفندی بدل میشود که در میان گله ای پیش میرود.



جهان یهود

پاره خبرهائی از ملتى بزرگ با جمعیتی اندک، در دنیائی بزرگ

یهودیان امریکا و جنگ خلیج فارس

در جریان جنگ خلیج فارس اختلاف نظرهائی بین گروههای مختلف یهودیان امریکا بخصوص میان گروههای لیبرال و محافظه کار بوجود آمد. در گروه لیبرال بعضی از دانشگاهیان بخصوص استادان یهودی دانشگاه هاروارد نسبت به جنگ نظرات مخالفی ابراز داشتند و اینگونه اظهار نظرها بتدریج از محافل خصوصی گروههای روشنفکر و لیبرال به مجالس عمومی نیز نفوذ کرد.

با وجود نظرهای مخالفی که وجود داشت، هنگامیکه از مخالفین سؤال می شد چه راه حلی برای مسئله پیشنهاد می کنند از جواب دادن شانه خالی میکردند. مجله TIKUN ارگان محافل سیاسی پیشرو یهودی جلساتی را در دانشگاه بوستون، سانفرانسیسکو و واشنگتن تشکیل داد که در هر کدام از آنها بیش از پانصد نفر شرکت کردند و هدف از تشکیل این جلسات بررسی دیدگاههای مربوط به جنگ اعلام شده بود.

بطور کلی گروههای محافظه کار یهودی امریکا از جنگ علیه عراق حمایت میکردند لیکن لیبرالها بیشتر جانب مخالفین جنگ را میگرفتند.

در یکی از جلساتی که به ابتکار مجله فوق تشکیل شده بود و دستور جلسه بررسی مفهوم روابط اسرائیل و امریکا در طی جنگ بود عده زیادی از روشنفکران شرکت کرده بودند. در این جلسه آن درشونیتس استاد حقوق در دانشگاه هاروارد در مقابل ناثومی کامسکی استاد زبان شناسی در دانشگاه M.I.T. و برنارد اویشای سردبیر مجله دانشکده علوم اداری

دانشگاه هاروارد قرار گرفته بود. کامسکی بشدت از سیاستهای پرزیدنت بوش انتقاد کرد و گفت تا روز اول آگست ۱۹۹۰ صدام حسین یک آدم کش حرفه ای و کانگستر بود معذک با آقای بوش دوستی داشت و حتی مراودات بازرگانی با هم داشتند. اما همین مرد در روز دوم آگست به چنگیزخان تبدیل شد. کامسکی اضافه کرد جواب صحیح به یک متجاوز بمباران مردم بیگناه نیست بلکه بنظر او دیپلماسی و ادامه تحریم میتواندست کارساز باشد، ولی التیماتوم «تسلیم یا مرگ» شانس حل مسالمت آمیز مسئله را از بین برد.

برنارد اویشای گفت اگر بعد از جنگ همکاری متفقین ادامه یابد حل دیپلماتیک مسئله فلسطینی ها و اسرائیل بصورت یک شمشیر برنده در دست امریکا باقی خواهد ماند و دیگر نمیتوان ارتباط آن را با جنگ عراق نادیده گرفت. اسرائیل هم باید با حل این مشکل موافقت کند زیرا در طول جنگ ثابت شد که امنیت اسرائیل نمیتواند از خارج تأمین شود بلکه این امر با کمک فلسطینی ها باید عملی گردد و جنگ نشان داد که قلمرو وسیعتر اسرائیل را از حمله های موشکی مصون نگاه نمیدارد.

درشونیتس با نظرات کامسکی و اویشای مخالف بود. معذالک او هم مخالفت خود را با جنگ اعلام نمود. بنظر درشونیتس امریکا دیگر مخالفتی با حل مسئله فلسطینی ها و اسرائیل نخواهد داشت راین امر باید در چهارچوب روابط اعراب و اسرائیل بررسی و حل و فصل شود چرا که میدانیم اسرائیل از هر طرف بوسیله کشورهای محاصره شده که بگفته خودشان دشمن سوگند خورده آن هستند. با

وجود مخالفت درشونیتس با جنگ درگیریهای لفظی شدیدی بین کامسکی و او در گرفت که تنها با میانجیگری حاضران در جلسه خاتمه یافت!

کمک مالی به قیام کنندگان فلسطینی
مسئولین مالی سازمان آزادیبخش فلسطین از دول عرب تقاضا نموده اند که اعتبار بیشتری برای کمک به قیام فلسطینیها اختصاص دهند. «جاوی الحسین» رئیس سازمان ملی کمک اظهار داشت که دول عرب کمتر از ۳۰ درصد از تعهدات خود را برای کمک باین دسته جات پرداخت نموده اند.

میراث نازیسم

چهارتن از افراد «نئونازیست» آلمان شرقی تحت توقیف درآمده و بمدت یکسال و ده ماه زندانی شده اند. علت این امر پشتیبانی از نازیسم (هیتلری) و میلیتاریسم می باشد. این افراد به تشکیل یک سازمان زیرزمینی و مخفی بنام «اس. اس.» شاخه «والتر کروگر» متهم می باشند.

محاكمه يك جنایتكار جنگ جهانی دوم

یک نفر از اهالی اوکراین عضو سازمان «اس. اس.» در جنگ جهانی دوم در مسکو به جرم شرکت در جنایات و کشت و کشتارهای دسته جمعی دوران هیتلر و به اتهام ویران کردن ۲۵ دهکده و قتل هزاران نفر افراد بی گناه تحت محاکمه قرار گرفت. میکائیل وربوو یو متهم است که این عملیات وحشیانه را در فاصله نوامبر ۱۹۴۱ و می ۱۹۴۳ انجام داده است. احتمال می رود که بیش از ۵۰ شاهد در دادگاه حاضر شده و بر علیه نامبرده به شهادت پردازند.

وحدت و همکاری سازمانهای یهودی آلمان

سازمانهای یهودیان آلمان غربی و شرقی برای اولین دفعه با یکدیگر ملاقات کردند تا با توجه به وحدت دو آلمان دربارهٔ رویه مشترکی که این سازمانها در قبال یکدیگر برای تلفیق فعالیت و همکاری و اتحاد بعمل آورند به مذاکره پردازند. بعضی از یهودیان که خاطرات دوران نازیسم را هنوز از یاد نبرده اند از اینکه این اتحاد دولتها احتمالاً منجر بوجود آمدن انتی سمی تیسیم و احیاناً ناسیونالیسم هراسناک می باشند که مبادا همان بساط آزار و شکنجه و کشت و کشتار تجدید گردد.

کاهش کمک به سازمان آزادیبخش فلسطین

دراړو پای شرقی کمک به سازمان آزادیبخش فلسطین کاهش می یابد. با سقوط نظام کمونیستی در مالک اروپای شرقی که حمایت کنندگان از تروریسم و سازمانهای تروریستی بودند کمک باین سازمانها بخصوص سازمان آزادی بخش فلسطین کاهش می یابد. تا با امروز دولتهای رومانی، چکوسلواکی، آلمان شرقی، و لهستان کمکهای نظامی و تسلیحاتی قابل توجهی به این قبیل سازمانها معمول می داشتند. این کمکها در حال حاضر طبق اظهارات «مارک هلر» مفسر سیاسی دانشگاه تل آویو در مرکز یافا برای مطالعات استراتژیکی متوقف شده یا کاهش یافته است.

پروژه مشترک امریکا و شوروی

بنا به اظهار یک مقام مطلع اسرائیلی مقامات دول امریکا- شوروی و اسرائیل مذاکراتی را برای ساختمان یک هواپیمای مسافرتی آغاز نموده اند.

بموجب این خبر شوروی هواپیماهای ایلوشین ۹۶ خود را به اسرائیل خواهد فرستاد و در آنجا صنایع هواپیما سازی اسرائیل با استفاده از تکنیک ساختمان موتورهای هواپیماهای امریکائی (پرات

هوتنسی) و سیستمهای فضائی جدید که در اسرائیل ساخته میشود از آن یک نوع هواپیمای جدید خواهد ساخت.

امتیازات دروزی های اسرائیل

موشه ارنز وزیر دفاع اسرائیل در ملاقاتی که با رهبران دروزی اسرائیل انجام داد اعلام نمود کلیه سمتهای نظامی که در ارتش اسرائیل موجود است به روی افراد دروزی این کشور بازمست.

موشه ارنز در این ملاقات که در یکی از دهکده های گالیل انجام گرفت گفت که سربازان و افسران دروزی از همان حقوق و مزایا و فرصتهائی استفاده میکنند که سربازان و افسران یهودی از آن برخوردارند. تعدادی از افسران دروزی که اکثراً در پلیس مرزی اسرائیل خدمت میکنند اخیراً از اینکه تاکنون هیچ دروزی از درجه سرهنگی به بالاتر ارتقاء نیافته اند به موشه ارنز شکایت کرده بودند.

موشه ارنز همچنین به رهبران دروزی اطمینان داد که ارتش اسرائیل کاملاً آمادهٔ مقابله با تهدیدات خارجی میباشد.

او دربارهٔ اعتراض بعضی از دولتهای اروپای غربی مبنی بر تبعید تعدادی از تروریستهای فلسطینی گروه هاماس اظهار داشت که اگر دولتهای اروپای غربی باین گونه تروریستها رو برو میشدند رفتاری بمراتب شدیدتر در پیش میگرفتند. در طی این ملاقات ارنز لباس مخصوص دروزیها را بپوشان داشت و باو عنوان شیخ دروز اعطاء شد.

نتایج جنگ خلیج فارس برای اسرائیل

در ماه فوریه گذشته اسحق مدائی وزیر دارائی اسرائیل گفت که جنگ خلیج فارس از روز اشغال کویت تا نیمه فوریه ۹۱ برای اسرائیل نزدیک به ۳/۲ بیلیون دلار زیان و هزینه در برداشته است اما با

وجود این رقم عظیم اقتصاد ملی هنوز براه خود ادامه میدهد.

ارقام مورد نظر وزیر دارائی اسرائیل باین شرح بود:

از دست دادن درآمد توریسم	
واضافه قیمت انرژی	۱۰۰۰
کاهش بازده تولید در روزهای اول شروع جنگ	۱۰۰۰
افزایش هزینه های دفاعی	۶۷۰
کاهش صادرات	۲۵۰
افزایش هزینه های بیمه	۱۶۰
کاهش فعالیت های حمل	۱۰۰
جمع	۳۱۸۰

توسعه روابط سیاسی و بازرگانی

بین اسرائیل و جمهوری خلق چین

روابط چین و اسرائیل توسعه بیشتری می یابد. اخیراً یک هیئت سه نفری از نمایندگان بازرگانی اسرائیل رسماً از چین بازدید نمودند.

چندی قبل نیز ۱۴ نفر از اعضای اطاق بازرگانی اسرائیل به چین عزیمت نمودند. این گروه با رهبران و مقامات دولت چین درباره توسعه امور سیاسی و بازرگانی به مذاکره پرداختند.

اوراهام بلاس رئیس اطاق بازرگانی اعلام نمود نتیجه مذاکراتی که در این چند روزه انجام گرفت بسیار دلگرم کننده بود و نمایندگان دولت چین در این ملاقاتها لحن بسیار دوستانه داشتند. اگرچه تاکنون بین دو دولت اسرائیل و چین روابط رسمی سیاسی برقرار نگردیده و بهمین دلیل نیز روابط بازرگانی بین دو کشور آنطور که باید توسعه نیافته ولی بنظر میرسد پس از این



ملاقات وضع بکلی دگرگون شده باشد. بنظر آقای بلاس نتیجه این مذاکرات مقدمه ایجاد روابط سیاسی بین اسرائیل و جمهوری خلق چین خواهد بود.

زیانهای حاصل از قیام فلسطینی ها

قیام فلسطینی ها در سواحل غربی رود اردن و نوار غزه برای اسرائیل در دو سال گذشته به قیمت یک بلین دلار تمام شده است. طبق گزارش بانک «هپوالیم» اثرات قیام فلسطینیها اهمیت خود را از دست داده است چه مقامات اسرائیلی توانسته اند وسائلی برای مقابله و همچنین جبران زیانهای احتمالی آن آماده سازند و بازار کار توانست خود را با اوضاع جدید وفق دهد.

تأمین ذغال مورد نیاز صنعت اسرائیل

پیرو دیدار سرژ سولوکوف مدیرعامل کمپانی ملی ذغال کلمبیا از اسرائیل و مذاکراتی که با مقامات اسرائیلی بعمل آورد موافقت شد بمدت ۵ سال سالیانه ۷۵۰۰۰ تن ذغال برای اسرائیل ارسال شود. این کشور یکی از بزرگترین خریداران ذغال از کلمبیا می باشد.

برقراری روابط تجارتي بين يونان و اسرائيل

قرارداد جدید ایجاد روابط تجارتي و اقتصادی بین اطاق تجارت اسرائیل و یونان توسط رئیس جمهور یونان بامضاء رسید در این مراسم موشه گیلپوا نماینده سیاسی اسرائیل نیز حضور داشت. تبادلات تجارتي بین دو دولت در سال ۱۹۸۰ بالغ بر یکصد و هشتاد و هفت ملیون دلار بوده است.

تحریم مبادلات تجارتي با اسرائيل

دول عرب در اجتماعي که در دمشق صورت گرفت اعلام نمودند که درصددند فشار اقتصادی به اسرائیل را شدیدتر نمایند

انکار هولوکاست

یک استاد نیمه وقت دانشگاه ایندیانا که به دانشجویان اظهار داشته است که احتمالاً هولوکاست بوقوع نه پیوسته و این امر ساخته و پرداخته افکار یهودیان می باشد از سمت خود معزول گردید. نامبرده همچنین اضافه نمود که بدون وجود ادلف هیتلر تأسیس دولت اسرائیل هیچگاه بوقوع نمی پیوست. استاد نامبرده اظهار داشته بود که اغلب کشته شدگان قربانیان مراکز و کمپهای بازداشتی نازیسم از مرض و ناخوشی و از گرسنگی مرده اند نه در اطاقهای گاز.

تجلیل از یک دانشمند یهودی

پس از گذشت ۵۷ سال از یک دانشمند یهودی آلمانی تجلیل بعمل میآید. میرارنست خیم Sir Ernest Chaim که مفتخر به دریافت جایزه نوبل در طب برای تکمیل و توسعه پنی سلین گردید پس از ۵۷ سال فرار از دست نازیهای آلمان یک پلاک در برلین بافتخار وی نصب گردید.

اغفال یهودیان

در امریکای شمالی اغفال یهودیان و جذب آنها به آئین مسیحیت ادامه دارد اقدامات وسیع و کوشش گمراه کننده ی سازمان یهودیان مسیحی که یهودی متولد شده اند ولی مسیح بودن حضرت عیسی را نیز تأیید می نمایند به جذب سایر یهودیان در واشنگتن اسباب نگرانی یهودیان را فراهم نموده است. مجله ای جدیداً نیز اعلام نموده است که یکی از این اجتماعات «یهودیان مسیح» حتی نام تشکیلات خود را «کنیسا» نهاده اند. مقامات «هیئت ربایهای واشنگتن» اخطار نموده اند که ادعای این سازمانهای مذهبی گمراه کننده و بمنظور واژگون کردن حقایق و جذب یهودیان به مسیحیت می باشد.

و معاملات تجارتي را با اسرائيل تحریم نموده و با فشار آوردن بیشتر بر کمپانی هائی که تحریم اقتصادی بر علیه اسرائيل را اعمال نمی نمایند ناراحتی بیشتری برای اسرائيل بوجود آورند. در این اجتماع ۲۳ کمپانی از امریکا، انگلیس، ایتالیا، اسپانیا، یونان و قبرس به لیست سیاه معامله گران با اسرائيل اضافه شده است و از ۱۷ کمپانی که پیشنهاد اعراب را در تحریم تجارت با اسرائيل پذیرفته اند رفع تحریم گردید.

روابط اسرائيل و استرالیا

هیئتی از صاحبان صنایع و تجار اسرائیلی در نظر دارند برای توسعه بیشتر تجارت و مبادلات اقتصادی با استرالیا باین مملکت عزیمت نمایند. اسرائیل در سال ۱۹۸۹ مبلغ یکصد ملیون دلار برلیان و مواد پلاستیکی به استرالیا صادر نموده است.

شکایت سازمان آزادیبخش فلسطین

سازمان آزادیبخش فلسطین طی اطلاعیه ای اعلام داشت که وجوهی را که دولت اسرائیل از آلمان شرقی برای جبران خسارات وارده به یهودیان در دوران جنگ جهانی دوم دریافت می نماید، برای اسکان یهودیان شوروی در نواحی غربی رود اردن و نوار غزه بکار می برد.

فرخان و یهودیان

هیئت امنای دانشگاه میشیگان دستور داده است که از پرداخت مبلغ پنج هزار دلار کمک به دانشجویانی که از فرخان رهبر سیاهپوستان مسلمان ضد یهود دعوت بعمل آورده اند که در این دانشگاه به سخنرانی بپردازد خودداری و کمک هزینه آنان را قطع نماید. این تصمیم در نتیجه اعتراض شدید هیئت دانشجویان و رهبران اجتماع یهودیان اتخاذ گردیده است.

استراتژی انرژی در آمریکا

مورد تأکید قرار گرفته است و پیش بینی شده که با گروههای طرفدار حفاظت محیط زیست مشکلاتی بوجود آید. قرار است یک سازمان جدید فدرال بوجود آید که توسعه نیروگاههای اتمی و مسئله خطرناک تشعشعات زباله های اتمی را زیر نظر بگیرد. سالها است ایالت نوادا دولت فدرال را بخاطر بوجود آوردن قبرستان زباله های اتمی در کوهرستانهای این ایالت مورد تعقیب قرار داده و قرار است بزودی دیوان عالی کشور در باب پرونده های مربوط به این امر و قابل طرح بودن آن در دیوان عالی کشور تصمیم گیری نماید. هدف مشخص دیگر در برنامه های استراتژی جدید اینست که تأمین افزایش مصرف برق در سالهای آینده جز از طریق تأسیس نیروگاههای اتمی جدید امکان پذیر نخواهد بود و بخصوص تمیز بودن این منبع انرژی از جمله مشوقهای توسعه نیروگاههای اتمی بحساب آمده است.

اتمی. سند تقدیم شده به کنگره حاصل ۱۸ ماه جلسات طولانی تحقیق جهت تنظیم این استراتژی با حضور بیش از چهارصد نفر از کارشناسان امر و بررسی ۲۲۰۰۰ صفحه پیشنهادات و نظرات مختلف بوده است. ایجاد توازن بین صنایع نفتی و صنایع اتمی از جمله سیاستهای مشخصی است که در استراتژی جدید پیش بینی شده ولی در مورد صنایع اتومبیل، افزایش کارآئی موتورهای بنزینی برای آینده نسبتاً دور مورد نظر نیست. هدفهای اصلی در تنظیم برنامه در درجه اول امنیت ملی و پس از آن توسعه اقتصادی است و مسائل محیط زیست به وضوح تحت الشعاع هدفهای دوگانه فوق قرار گرفته است. اکتشاف و بهره برداری از منابع نفت در فلات قاره که حساسیت های زیادی بخصوص در ایالت کالیفرنیا برانگیخت

جنگ خلیج فارس باعث شد پس از سالها بحث و تبادل نظر تصمیمات جدیدی در مورد آینده انرژی در آمریکا گرفته شود. در ماه فوریه گذشته دولت، استراتژی ملی انرژی را برای اظهار نظر به کنگره تقدیم نمود. در برنامه های این استراتژی کاتشاف منابع جدید نفت و احیاء و توسعه نیروگاههای اتمی در درجه اول اهمیت قرار دارد. اجزاء مهم برنامه های این استراتژی عبارتند از:

- ۱- آزاد نمودن ۱/۵ میلیون اکر از زمینهای مخصوص حیات وحش در آلاسکا جهت اکتشاف نفت.
- ۲- توسعه منابع دریائی نفت در ایالت کالیفرنیا در پایگاه
- ۳- کوتاه کردن جریان بررسی های مربوط به صدور اجازه تأسیس نیروگاههای اتمی.
- ۴- یافتن راه حل جهت مشکل زباله های

لطیفه های اسرائیلی - درباره جنگ با عراق

موشکی عراق است. میگویند در پاسخ تقاضای بوش اسحق شامیر گفته است که ما یکبار به ندای «بوش» گوش فرا دادیم و چهل سال در بیابان سرگردان شدیم (اشاره است به اینکه خداوند در میان یک بوته آتش که به انگلیسی «بوش» نامیده میشود به حضرت موسی ظاهر شد) و با اشاره به اینکه گفته میشود عراق گازهای شیمیائی خردل را به اسرائیل خواهد فرستاد مردم بهم میگفتند «هات داگهای خود را حاضر کنید- زیرا خردل در راه است».

لطیفه اسرائیلی میگوید صدام حسین یکبار پرتاب موشکهای اسکاد را به اسرائیل لغو کرد زیرا خبرگزاری سی. ان. ان با مشکلات تکنیکی روبرو شده بود و انتشار این خبر امکان پذیر نبود. اما لطیفه دیگری که اکنون در اسرائیل شایع است در مورد تقاضای جرج بوش رئیس جمهور آمریکا از اسحق شامیر نخست وزیر اسرائیل در مورد عدم عکس العمل به بمباران

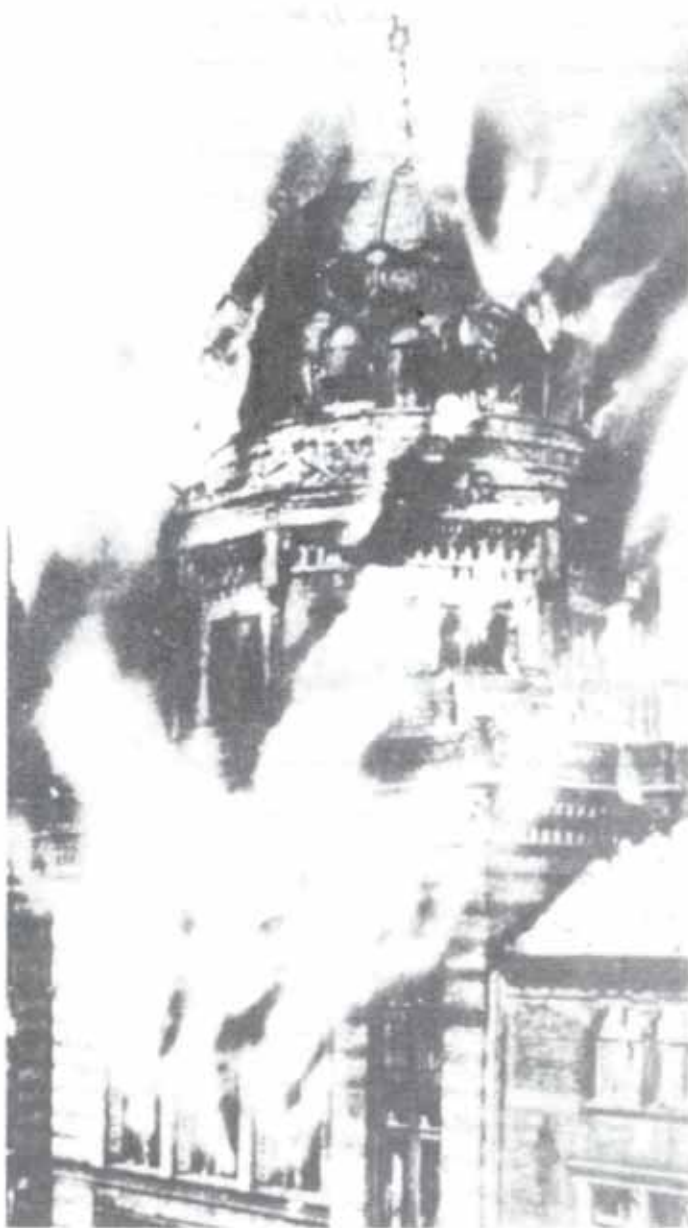
در حالیکه در طی جنگ اخیر آمریکا و کشورهای متحد آن با عراق در هفته های گذشته موشک های اسکاد عراقی و گاه و بیگاه به اسرائیل سرازیر میشد و اما مردم این کشور هنوز روحیه خود را از دست نداده و به لطیفه گویی های معمول خود پرداخته بودند. مثلاً در مورد خبرهای تلو یزیونی سی. ان. ان که مرتباً خبرهای دولت عراق را از بغداد پخش میکرد یک

داستان پرشور کنیسا!

این استوارترین نهاد اجتماعی قوم یهود

۱. معبد در تبعید

از: دکتر هوشنگ ابرامی



یکی از کنیساهای بزرگ شهر برلین، در نهم نوامبر ۱۹۳۸ بدست ناپاک نازیها به آتش کشیده میشود.

سؤال اینست: آیا با در نظر داشتن سیر تاریخی کنیسا، این نهاد جاودان را صرفاً باید مکانی برای عبادت مطلق دانست یا آنکه کنیسا ابعاد اجتماعی دیگر هم داراست.

و سؤال این: چرا دشمن در هر زمان و هر مکان خواسته است بجنگ با یهودیان برود، از روم سزاری گرفته تا روسیه تزاری، از اروپای قرون وسطی گرفته تا آلمان فاشیست و از قاهره و بغداد گرفته تا پاریس و لس آنجلس، قلب کنیسا را هدف قرار داده است؟

و سؤال این: چگونه یهودی بریده از اورشلیم قرن‌ها در پناه کنیسا زیر بار کوه مصائب گالوت دوام آورده است؟

و سؤال این: چرا در میان اینهمه ایرانی کوچیده از وطن این تنها یهودی است که با وجود کنیساهای متعدد اروپائی و امریکائی برای برپائی عبادتگاه خود در هر شهر و هر محل، اینهمه شور و التهاب و ناشکیبائی و بی تابی نشان میدهد.

و سؤال این... و سؤال این... و سؤال این...

روز اول روش هشانا، در کنیسای بنه امونا، پشت سر من دخترکی نشسته بود و مادری. دخترک بیقراری میکرد و حوصله اش سرآمده بود. مادری گفت: «صبر کن مامان جون. الان توره را درمی آورند. آنرا ببین. بیوس و از خدا بخواه که هر چه می خواهی بهت بدهد و ترا به آرزوهایت برساند.»

و توره را در آوردند... و من باز شنیدم که مادری گفت: «نه مادر جون، سگ و گربه داشتن که آرزو نشد. وقتی توی کنیسا روی توره را می بینی، قلبت به خدا نزدیک است. از او

بخواه که خودت و خانواده ات را سلامت نگه دارد، آرزو کن در مدرسه موفق باشی. در زندگی موفق باشی...»

o o o

به آمریکا آمده بودیم و در مریلند، در منطقه ای زندگی میکردیم که بیش از دوسه خانواده یهودی ایرانی نبودند. کنیسای کوچک «هارشالم» در منطقه «پوتوماک» بزرگترین مأوای ما بود و وجود ربای «کاهن» و دوستان تازه آرام دهنده دلنگرانیهایی ما، یک روز یکشنبه، ربای وعده ای دیگر را در زمین کنار کنیسا دیدیم که با افزارهای ساختمانی سخت مشغول بودند. با شور و حرارت فعالانه کار می کردند؛ زن و مرد و کوچک و بزرگ. پرسیدم چه خبر است. گفتند کلنگ بزمین زده اند می خواهند کنیسا را بزرگ کنند.

o o o

یکی از پرشورترین صحنه های فیلم کلاسیک «ویلن زن روی بام» آن قسمت است که یهودیان پس از سختی ها و شکنجه ها، راه مهاجرت در پیش می گیرند. مادر دست کودک را در دست دارد و پدر تمام دار و تدار و زندگی اش را در یک گاری دستی حمل می کند و ربای، همان ربای پیری که میگفت برای همه چیز برباخا هست، تورايش را که از کنیسايش برداشته عزیزتر از هر چیز بر سینه اش می فشرد و بسوی فردای نامعلومی می رود تا در آن کنیسای دیگری بر پا کند.

o o o

در ایام جوانی دوستی داشتم که سخت اهل مطالعه بود و هر کتابی که یاران می خریدند باید اول به او امانت می دادند. احسان طبری نورسین معروف حزب توده دانی او بود و خود او افکار تند چپی داشت. در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران شاگرد اول شد و به آمریکا اعزام گردید. چند سطر از نخستین نامه ای را که او از آمریکا بمن نوشت هرگز از یاد نمی برم. نوشته بود: «...دیروز صبح که شنبه بود از خیابان اصلی شهر رد می شدم. دیدم عده ای زن و مرد و کودک، همه آراسته و پیراسته، بدرون بنای بزرگی میروند. پرسیدم کجاست اینجا گفتند کنیسا. بیاد «در کنیسه ما» نوشته کافکای یهودی هوس کردم بدرون آن بروم. چه شکوهی و چه عالمی! من در کنیسای شما صدای خدا را شنیدم...»

o o o

آن مادری که فرزند را تعلیم میدهد در کنیسا چه کند. آن زن و مرد و کودکی که از اینسوی بدانسو میروند و عرق ریزان برای ساختن بنای جدید کنیسا در تلاشند و آن ربائی که مهمترین پاره کنیسايش را بهنگام ترک زادگاهش در بغل می فشرد جملگی میدانند، حس می کنند که کنیسا در زندگی آنها نقش عظیمی دارد و عظمت کنیسا چنانست که فضای آن حتی قلب یک

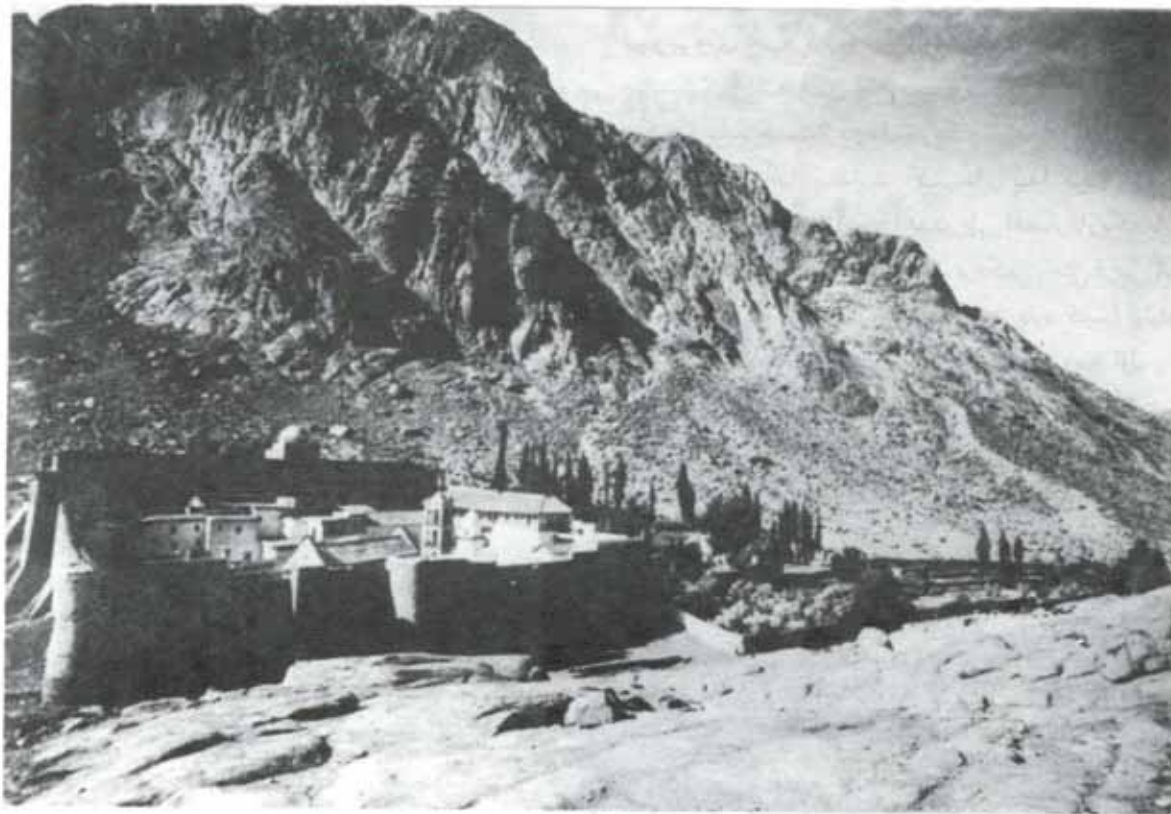
غیر یهودی چپ گرا را نیز تکان میدهد. این نقش عظیم بیمانند چیست؟ ریشه های این بنیاد مذهبی را در قوم دراز عمر یهود در کجا باید جست؟ در دل تاریک تاریخ تا کجا باید به گذشته بازگشت تا آغاز پیدایش کنیسا را پیدا کرد؟ تاریخ کنیسا، هر چند از نظر سیر تاریخی آن در طی اعصار تاریک باشد پایه و اساس و بنیاد آن ناروشن نیست. برعکس، مثل قرص آفتاب می درخشد. در بسیاری از کتبی که درباره کنیسا نوشته اند این سؤال آمده است که آیا خیمه اجتماع را، معبد اول را، و معبد دوم را می توان «کنیسا» نامید؟ و جواب عموماً اینست که با مفهومی که عامه یهودیان امروز از کنیسا دارند شاید نه، اه! عنوان ریشه بنیادی چرا.



پس از عبور نیروی متنفقین از خط زیگفرد و شکست آلمان در سال ۱۹۴۴ سربازان یهودی با حضور افسری که صیصیت بدوش دارد، در کنار خرابه های یک کنیسا به نبایش پرداخته اند.

خیمه اجتماع؛ سینای شناور

در توره صریحاً نامی از «کنیسا» برده نمیشود. عبارتی که در سفر خروج به آن بر می خوریم اهل مُعید یا خیمه اجتماع است. و خیمه اجتماع، خیمه ایست که با فرو شکوهی الهی ده فرمان را در خود جایدارد و جایگاه جماعت یهودی است. همین عنوان آسمانی، همین کلمه اجتماع، بعد ها تکلیف کنیسا را در جامعه یهودی با قاطعیت روشن می کند و در جنبه اجتماعی آن عمیقاً اثر می بخشد. سفر خروج، بر «خیمه اجتماع» تاکید دارد. نمیکوید پرستشگاه، یا عبادتگاه، یا معبد. حتی خانه خداوند را بکرات نمی آورد. نمیکوید چادر مردان، یا کاهنان، یا زنان و کودکان و یا مشایخ قوم. از چادری سخن نمیکوید که محل اجتماع است. تکیه بر اجتماع دارد.



کوه سینای که برفراز آن الواح ده فرمان به موسی عطا گردید.

جامه آنان بهنگامی که در خیمه و قربانگاه بودند مشخص گردید. بین چادر اجتماع و قربانگاه جامی بزرگ پایه دار از مس قرار داشت تا کاهنان دستها و پاهای خود را با آب آن بشویند.

در ساختن خیمه اجتماع به رهبری موسی، خود افراد اجتماع نقش اصلی را داشتند. مردها و زنها داوطلبانه، حلقه ها و زینت آلات و ظروف نقره را هدیه کردند و هرکس کتان و پشم لاجوردی و ارغوانی و قرمز داشت آورد. زنان ریسندگی کردند. هر صنعتگری که دستش توانی داشت پای پیش گذاشت. هرکس چیزی ارزشمند داشت هدیه کرد و هرکس کاری از عهده اش بر می آمد داوطلب کار شد. و هجوم داوطلبان چنان شد که بدستور موسی در میان قوم جار زدند که دیگر هیچ مرد یا زنی برای خیمه اجتماع کاری انجام ندهد.

خیمه اجتماع در یک نقطه ثابت نماند. به فرمان الهی موسی با قوم یهود باید از جوار کوه سینا حرکت می کرد و عازم سرزمینی میشد که خداوند وعده آنرا داده بود. و موسی خیمه اجتماع را دورتر از اردوگاه بر می افراشت تا هرکس ادونای را می خواست بدنبال آن رود و خیمه شاید بزرگترین قوه مغناطیس بود که پیامبر صبور پروردگار قوم خود را با آن بسوی سرزمین شهد و شیرراه می برد.

گفتگوی آفریدگار با موسی در کوه سینا پایان هم کلامی خالق و مخلوق نبود. خیمه اجتماع تاروزیکه قلب موسی در سینه

موسی، آنزمان که در برابر فرعون قد برافراشت و برای رهائی قومش قیام کرد و با فرزندان اسرائیل پای کوه سینا اردو زد هشتاد ساله بود و کوچ او در صحرا چهل سال بدرازا کشید. در کنار کوه، هر قبيله ای چادری جداگانه داشت. روزی که آفریدگار موسی را برفراز سینا فرا خواند تا لوح های سنگی را به او ارمغان دهد و پرا فرمان داد تا چادر اجتماع را بر پا کند. چادری برای توره، تورانی که متعلق به تمام فرزندان اسرائیل بود.

به فرمان الهی برای جای دادن الواح ده فرمان صندوقی از چوب اقاویا درست شد که آنرا از بیرون و درون با طلای ناب روکش کردند و بر چهار کناره سطح فوقانی آن چهار حلقه از طلا ساختند و تیرهایی از اقاویا با روکش طلا درست کردند و تیرها را از حلقه های زرین گذراندند تا بتوانند در کوچ چهل ساله آنرا به همراه خیمه اجتماع بسوی ارض موعود حمل کنند. این صندوق و محتوای آن تاج طلائی خیمه بود. اما خیمه اجزاء شکوهمند دیگر هم داشت. چراغدان آن که شعله اش با روغن زلال زیتون می سوخت از زر ناب بود. پرده های خیمه به رنگهای لاجوردی و ارغوانی و قرمز از کتان و پشم ظریف درست شده بود. تخته های «میشکان» و نیز قربانگاه خیمه از چوب اقاویا بود. خاکستردانهای قربانگاه، خون پاشها و مجمرهایش، مسین بودند. قربانگاه نیز چهار حلقه از مس داشت تا قابل حمل باشد. آهرون و پسرانش به عنوان کاهنان خیمه برگزیده شدند و نوع



مراسم نیایش موعود سوکا در کنار دیوار غربی بت هبفداهش، تنها بازمانده معبد.

بکار نرفت زیرا که با آهن سلاح جنگی می ساختند و معبد نمودار صلح بود و دوستی و یگانگی. جالب آنکه نام خود سلیمان (شلمو) به معنای صلح است. دیوارها از داخل با تخته های سرو آزاد پوشانده شد و زمین معبد با تخته های صنوبر فرش گردید. سلیمان در درون معبد محرابی ساخت تا «صندوق عهد خداوند» را در آن بگذارد. محراب دو در از چوب زیتون داشت که روی آنها با طلا پوشیده شده بود. دو ستون جلو معبد هر کدام سی و پنج ذرع بلندی داشت و بالای هرستون تاجی بزرگ قرار گرفته بود که طولش به پنج ذرع می رسید. سلیمان تمامی وسائل معبد را، شمعدانها، چراغها، جامها، مجمرها و دیگر ظروف را از طلا ساخت و قربانگاهی بزرگ در جوار معبد پیا کرد. در خلق معبد، خیمه اجتماع الگو قرار گرفت اما وسعت آن چند ده برابر بود. معبد سلیمان سه قسمت اصلی داشت و عبادت در قسمت «هخال» آن انجام می گرفت.

چون معبد مقدس، با جلال و جبروت الهی، پس از بیست سال آماده شد سلیمان، کاهنان، مشایخ اسرائیل و رؤسای خاندانها را در اورشلیم گرد آورد تا «صندوق عهد خداوند» را از شهر داود، از صیون بر آورند. کاهنان صندوق را برداشتند و بزرگان دیگر همه آلات مقدسی را که درخیمه اجتماع بود بدرون معبد حمل کردند. در «صندوق عهد خداوند» همچنان دو لوح

می تپید نقش سینای را داشت، سینای شناور بر صحرا را، و چون موسی به تنهایی پای بدرون خیمه میگذاشت ستونی از ابر فرود می آمد و جلو درگاه خیمه قرار می گرفت و ادونای با پیامبر خود سخن می گفت.

شگفتا! قومی که آنهمه شکوه سر میداد، آنهمه چون طفلی نو پا ایراد و بهانه می گرفت، گردنکشی می کرد و غر و لند: «موسی! گرسنه ایم، چرا ما را از مصر بیرون آوردی»، «موسی! تشنه ایم، چرا ما را از چنگ فرعون رها کردی»، «آهرون! موسی نیامد. نخواهد آمد. ما می خواهیم بت بسازیم» و قومی که یکدم آرام نداشت چون دستش به خیمه اجتماع رسید آرام گرفت. معقول شد. سختی های کوچ چهل ساله را بهتر پذیرا گردید. دیگر دمبدم شکوه نکرد و ایراد نگرفت. این رمز الهی خیمه، قرنبا و قرنبا در پوست و گوشت و رگ و پی او ماند: تحمل باورنا کردنی ترین دشواریها در پناه توره و جایگاهش. این جذبه و کشش آسمانی خیمه اجتماع بود که روحیه قوم را یکباره برگرداند. حالا قوم تجلی پیوند پیامبر خود را با خدای یگانه خویش در برابر چشم میدید. حالا می توانست خیمه را با تمام وجود لمس کند، قدرت الهی را باور دارد و در پناه چنین شناسائی پذیراگر سختی های بیشتر گردد. حالا دیگر تشنگی و گرسنگی که سهل بود می توانست سخت ترین شکنجه ها را هم تحمل کند و از پای در نیاید؛ جاودان بماند. بایستد؛ با ایمان و نیروی استوار سر پای بایستد؛ مثل کوه در برابر توفانهای سهمگین برجای بماند و نابود نشود.

فرزندان اسرائیل در طولانی ترین سفری که تاریخ از آن یاد می کند، در سفر چهل ساله، با ایمان به آنچه در خیمه اجتماع داشتند سر کردند و این ایمان، آنان را به جامعه ای که یک هدف و یک آرمان داشت بدل کرد، جامعه ای که همیشه چون زنجیری استوار برجای ماند ولو آنکه دست سرنوشت هر حلقه اش را در گوشه ای از دنیا پرتاب کرده باشد.

جذبه و جلال معبد مقدس

معبد مقدس در زمان پادشاهی سلیمان که از فرات تا مرز مصر سلطنت می کرد در اورشلیم، بر کوه موزیا بنا گردید و از همین روی آنرا معبد سلیمان نیز نامیده اند. داود پدر او چنین اجازه ای نیافته بود زیرا که جنگیده بود و زمین را بخون آلوده کرده بود و معبد می بایست مظهر صلح و صفا باشد.

ساختن معبد پس از برپائی خیمه اجتماع، پرشکوه ترین فصل تاریخ یهود است. به امر سلیمان پادشاه هزاران کارگر و بنا و زرگر و نقره کار و صنعتگر و هنرمند برای ساختن خانه خداوند بکار پرداختند. چوبهای سرو آزاد و صنوبر از لبنان آوردند و سنگهای بزرگ گرانبهای صاف فراهم ساختند. بهنگام ساختن معبد، نه چکش نه تبر، نه تیغه، نه تیشه و نه هیچ افزار آهنی دیگر

سنگی ده فرمان جای داشت که موسی در حوریب آنها را در آن جای داده بود. روز حمل این لوح از خیمه اجتماع به معبد روز دعا و ثنا و شور و شادی بود. کاهنان در کنار معبد گونا می نواختند و لایوان سنج و دف و برتبه و عود.

سه هزار و اندی سال پیش معبد سلیمان کانون عبادت یهودیان گردید. مهاجرت به اورشلیم بقصد زیارت، برای همگان مقدور نبود زیرا که سفر در آن روزگاران کاری بسیار سخت بود. وانگهی ترک سکونتگاه بهنگام شخم، بموقع کشت، و در زمان درو امری ساده نمی نمود. با اینهمه عشق و ایمان قومی که اینک برخاک خویش می زیست چنان بود که در اعیاد بزرگ، در ایامی چون پسخ، شاولوعوت، و سوکا مردم از چهارسوی زمین خود بسوی معبد هجوم می بردند. جملگی افراد خانواده از خرد و کلان، سوار بر خران و قاطران، به همراه هدایا و قربانیا، راههای خاکی ناهموار را طی می کردند و شادان و سرود خوانان ره بسوی معبد می بردند تا شبها و روزها در پیرامون آن بیتوته کنند و خود را با خدای خویش نزدیکتر بیابند.

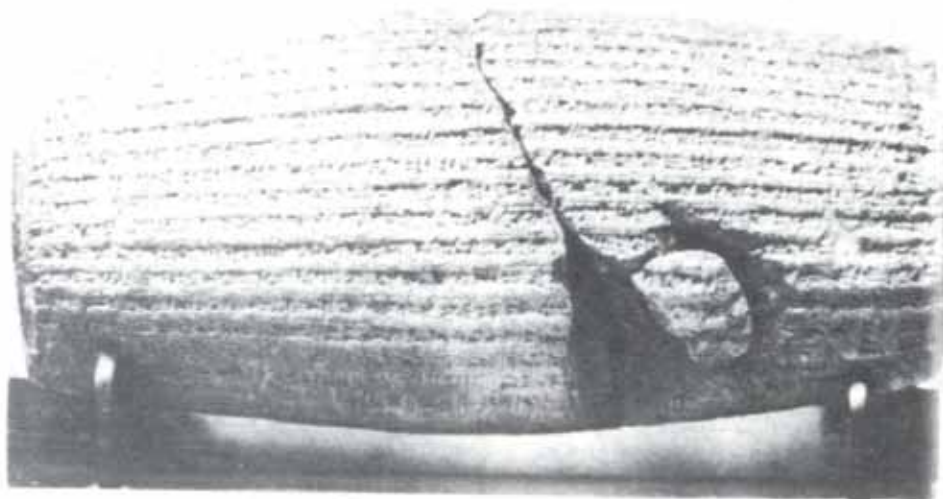
قریب سه قرن و نیم پس از پیدایش معبد مصیبتی عظیم برای قوم یهود روی داد و آن حمله بابلیان بسرکردگی نبوگد نصر به اورشلیم بود. پس از این حمله، دیگر اشاره ای به الواح سنگی موسی در میان نیست. سقوط معبد در روز نهم آو اتفاق افتاد. شهر در محاصره درآمد. پادشاه یهودیان دستگیر شد، پسرانش را پیش روی او بقتل رساندند، چشمان خودش را از حدقه درآوردند و او را به غل و زنجیر بستند و به بابل بردند. «بت همیقداش» را به آتش کشیدند و وسائل ارزشمند درون آنرا به غنیمت بردند. رئیس جلادان بابل فرمان قتل عام یهودیان را برای مهاجمان قرائت کرد. روحانیان را به فجیع ترین شکل معدوم کردند. عده بیشماری را به هلاکت رساندند و گروه بسیاری در دست دشمن به اسارت درآمدند و برای بردگی به بابل برده شدند. قومی که چند قرن پیش از آن در غرب اراضی موعود، در مصر، از اسارت

رهائی یافته بود اکنون در شرق خاک خود در بابل (عراق امروز) به اسارت درآمد. اما این یکی، بسیار تلخ تر دردناکتر از آن یکی بود. یهودیان تا امروز از وحشت آن ایام سیاه بخود می لرزند.

کنیسا، معبد در تبعید

یهودیان تبعید شده به بابل علی رغم فلاکت هول انگیزشان می شاق خود را با خدا از یاد نبردند. و اگر چنین نبود، در جامعه غالب حل میشدند و دیگر نامی از یهودیت نبود. اما عمر قوم بسر نرسید. یهودیان استوار و امیدوار، در توفان غم و در بدری به اندیشه جایگزینی معبد افتادند. معبد روح مذهب آنان بود. بدون آن زیست مذهبی برایشان ناممکن می آمد. باید راهی می یافتند تا در اسارت، ایمان یهودیت را زنده نگه دارند. اسیران یهودی می گفتند خدا همه جا هست، خدا یکی است و همه جا حضور دارد زیرا که او خالق تمامی جهانست و تنها در شهر مقدس نیست که می توان او را پرستش کرد. در اسارت هم می توان برای او ستایشگاه بنا ساخت. اما چگونه می توانستند معبدی دیگر را آنهم در دوران اسارت بوجود آورند؟ مگر میشد؟ امید تجدید بنای معبد در دلهای شکسته یهودیان لانه کرد تا آنکه سرانجام راه، یافته شد: خلق کنیسا. و کنیسا بمعنای واقعی آن، بهمان معنی و مفهومی که امروزه آنرا میشناسیم خلق شد. در خاک تبعید، در سرزمین دشمن، در بابل، کنیسا فرزند خلف گالوت زاده شد. کنیسا، این معبد در تبعید، این جایگزین خانه خدا پدید آمد. شکوه و جلال معبد در میان نبود اما تومار مقدس بود و یرتومید (نورجاودان) بود و ده یهودی که عسارا را تشکیل دهند بودند، و کنیساها کوچک بودند. کنیسانی را که امروز بنام «مینیان» میشناسیم یادگار آن دوران است. و کنیساها در چادر، در چهار دیواریهای گلین و حصیری مخفیانه و دور از چشم دشمن بنا میشدند. از نظر بنا کوچک بودند اما عظمت آنها در درون، در معنی، غوغا می کرد.

در این سالها، قوانین الهی به نوشته درآمد و تورا به شکل تومار



منشور آزادی کوروش که با خط میخی شرح فتح بابل و آزادی یهودیان را میدهد.



خرابه های یک کنیسه سنگی که در کاوشگریهای «ینگو» اسرائیل کشف شده است.

مرتب گروهی (۲) قرائت توره و (۳) تفسیر توره بسیاری از باستانشناسان و تاریخ نگاران آغاز پیدایش کنیسه در سرزمین فرزندان اسرائیل را چند دهه پس از انهدام معبد اول دانسته اند و این ایامی است که یهودیان بازگشته از بابل ترکیب کنیسه را که پدیده نیاز خود آنان بود می شناختند. برای قوم مقیم در این سرزمین ممکن نبود که دائم در اورشلیم باشد یا بیش از یکبار در سال بزیارت معبد برود. از این رو در دیگر شهرها و ده ها به ساختن کنیسه پرداختند. کنیسه های این زمان که یا بر بالای کوهها و بلندیها یا کنار آنها بود از سنگ ساخته میشد. کنیسه های سنگی این دوره در اسرائیل چون کنیسه های چوبی لهستان فصلی دلنشین در تاریخ یهود دارد که این نوشته کوتاه جایی برای شرح آنها نمی گذارد و ما فقط تصویر معروفترین کنیسه های سنگی آن دوره، یعنی کنیسه مسادا را در اینجا می آوریم. خرابه های این کنیسه و نیز قلعه مسادا یکی از نقاط مهم توریستی اسرائیل امروز است و دیدار آن بعلت صعب العبور بودن راهش برای همگان آسان نیست.

بر روی هم کنیسه که در آغاز سایه ای از گسترش معبد بشمار می آمد بتدریج جایی شناخته شده یافت. در واقع معبد دوم جایگاهی داشت که بعنوان کنیسه از آن استفاده میشد و هنگامی که مراسم قربانی انجام می گرفت کاهنان در آنجا برای جمع قربانی کنندگان دعا می خواندند. اندک اندک بر پائی کنیسه

بر پوست آهو و پوست بره نوشته شد. و باز جمع بود و توره. کاتبان (سوفریم) تومارها را کپی کردند و با هر تومار تازه، در اختفا کنیسه های تازه ای بوجود می آمد. در این کنیسه ها خود کاتبان که مردان با سواد زمان بودند، توره را بصدای بلند برای جمع می خواندند و همین جمع شدن دورهم و استماع توره مقدس که در اسارت بابل معمول گردید سنتی محکم در اداره کنیسه گذاشت که ادامه آنرا تا به امروز در همه جوامع یهودی شاهدیم. ناگفته پیداست که در این سالها فقط اسفار نخستین توره به کتابت درمی آمد و زمان وقوع کتابهای دیگر توره هنوز فرا نرسیده بود. این وجود کنیسه های کوچک بود که یهودیان در سالهای اسارت بابل باهم یکپارچه نگه میداشت.

بازسازی معبد

دیری نپائید که کوروش پادشاه پارس بابل را تسخیر کرد و با منشور آزادی معروف خود به یهودیان آزادی بخشید. گروهی از یهودیان در بابل ماندند، گروهی به اورشلیم بازگشتند و گروهی نیز به همراه سپاهیان کوروش به ایران رفتند و این آغاز سرگردانی قوم یهود بود. آنها که ماندند آزادانه کنیسه های بزرگتر ساختند و روحانیان یهودی بابل «کنست» را بوجود آوردند که چنانکه در قسمت دوم خواهیم دید بزرگترین نقش را در جنبه قانونگذاری «کنیسه» بازی کرد. بابل مرکز مطالعه و تدوین قوانین یهودی شد و از این نظر هم طراز خود اورشلیم گردید تا بدان حد که «تلمود بابل» و «تلمود اورشلیم» با همه هماهنگی جدا از هم تدوین گردید و اساس دو رشته اشکنازی و سفارادی را فراهم آورد.

اسیرانی که بعد از قریب بیست سال اسارت به صیون بازگشتند به بازسازی خانه خداوند پرداختند. داستان این بازسازی را در کتابهای عزرا و نحمیا می خوانیم.

کوروش تمام غنائمی را که بابلیان از معبد سلیمان به یغما برده بودند به رئیس یهودیان باز گرداند. بازسازی معبد آغاز شد. پایه های معبد دوم با مراسم شکوهمندی بنیان گذارده شد. در این زمان تمام شهر اورشلیم، با دروازه ها و حصارهایش به خرابه بدل شده بود. بنا در جای پیشین ساخته میشد. حجاران و نجاران بار دیگر صد صد و هزارهزار بکار پرداختند و سرانجام معبد را پیا ساختند. بسیاری از کاهنان و لاویان که خانه اولین را دیده بودند در این هنگام به آواز بلند می گریستند. دیگر سخنی از الواح سنگی در میان نبود.

کاهنان در معبد دوم همچنان نقش رهبری را به عهده داشتند. مقام کهنات ارثی بود و گرچه بعد از انهدام معبد دوم این وراثت از میان رفت اما هنوز افتخار نخست خوانی توره در کنیسه از آن کهنیم است. در معبد دوم نیز سه هدف اصلی دنبال میشد که آنها را ریشه بنیادی کنیسه دانسته اند (۱) نیایش



نصوبر هوایی کنیسی سادا و دیوارهای قلعه آن.



منظره ای از بازمانده کنیسی سادا که پرچم اسرائیل در کنار آن به اهتزاز درآمده است

یعنی همانگونه که یک یهودی را و میداشتند تا مذهب خود را تغییر دهد و مثلاً به عیسویت یا اسلام بگردد، کنیساها نیز پس از آنکه بدست دشمن می افتادند بدل به کلیسا یا مسجد میشدند. معبد مقدس دوم نیز چنان منهدم شد که جایی برای استفاده از بنای آن برای مذاهبی که بعد ها جان گرفتند نبود. اما شگفت آنکه شش قرن بعد از آن، بر زمین معبد مقدس، عُمر مسجد الاقصی را پیا داشت.

درد مرگ ناپذیر فروریختن معبد

تاریخ قوم یهود پر است از فاجعه، و چه فاجعه هائی! عظیم و هولناک و دردناک. تمامی آنچه در بیان این فجایع آمده، از کتب مقدس و دائرة المعارف «جودائیس» گرفته تا کتابهای دیگریک در هزار، یک در میلیون شرح کامل مصائب را نمی دهد. برآستی اگر در تمام طول این تاریخ چند هزارساله، هر یهودی که برآو مصیبتی مذهبی روا رفته بود، از آن روحانی سپید ریش اورشلیم در زمان حمله بابلیان که او را به روغن آلودند و در آتش سوزاندند گرفته تا آن کودک خردسالی که در تل او یو، خانه اش را موشک نامردی نادان خراب می کرد، قرار بود چون «آن فرانک» خاطرات خود، احساسات خود را در برخورد با فجایع بروی کاغذ بیاورند ادبیات فاجعه ها و مصائب یهودیان چه حجم عظیمی پیدا می کرد؟ و این مصیبت ها، وای که چقدر بیشمارند، چقدر هیولا آیند، یک یک آنها و همه آنها. اگر

رواج بیشتر گرفت. هر کجا عده ای یهودی گرد می آمدند کنیسانی بر پا می کردند. مردم هر شهر و هر کوی کنیسی خود را داشتند و این رسمی شد که تا به امروز ادامه یافته است.

نزدیک دو یست سال بعد از بازسازی معبد دوم یونانیان، شاهنشاهی پارس را شکست دادند و سرزمین کنعان بدست اسکندر مقدونی افتاد. سربازان یونانی به معبد هجوم بردند و بتهای خود را در داخل آن قرار دادند اما با مبارزه دلاورانه یهودامکابی و یارانش یهودیان معبد را باز ستاندند. جشن حنوکا یادآور این بازستانی است.

باردیگر، در نیمه دوم قرن اول میلادی اورشلیم مورد حمله دشمن واقع شد. این بار رومیان بودند که به شهر حمله کردند. جنگ بدرازا کشید. سادا آخرین قلعه پس از مدتها مقاومت سقوط کرد. سربازان رومی شهر را گرفتند و به کشت و کشتار پرداختند. سرانجام معبد دوم را با خاک یکسان کردند. فقط دیواری از آن بجای ماند. و آنروز نیز روز نهم آو بود و ششصد و پنجاه سال از سالروز انهدام معبد اول می گذشت. به همراه معبد دوم کنیساهای کوچک و بزرگ دیگر بدست رومیان از میان رفت و دیگر معبد بازسازی نشد.

در سومین و آخرین قسمت این نوشته تحت عنوان «رد پای کنیسی سرگردان» خواهیم دید که کنیساها چون خود یهودیان، در طول تاریخ تحت فشار و ارعاب از تغییر مذهب اثر می پذیرند.



نابودی تعبت نهم آور یک کنیای لهستانی اثر «لئوبولد هوز ووتیز»



و تعبت نهم آور در پناه دیوار ند به دراورشلیم.

نخواستت برد.

موسای بمقصد نرسیده ارض موعود را، از سرزمین یهودا تا دریای مدیترانه را بچشم میدید اما می بایست بحکم خداوند سر بر بالین بگذارد و پای برخاک موعود نگذارد. وجود موسی، رهبر قوم قوام نگرفته یهود در بستر مرگ، قومی که هنوز نیاز به رهبری قوی چون او داشت یک واقعه نیست. یک فاجعه است. و در غروب غم انگیز بیابان، لحظه ای که قرص بزرگ سرخ قام خورشید چون

در جنگ جهانی دوم سی درصد جامعه یهودی از میان رفت در آغاز بازگشت به سرزمین شیر و عسل این نسبت به هشتاد درصد رسید. نه بخاطر حمله بابلیان و یونانیان و رومیان بلکه بخاطر از دست رفتن ده قبیله از دوازده قبیله قوم که انگار آب شدند و در زمین فرو رفتند. گم شدند؟ زیرتوقان شن نابود شدند؟ در دریا غرق شدند؟ حدسهای علمی یا عامیانه فراوانست و در سالهای اخیر بازگشت یهودیان حبشه به اسرائیل این سؤال را پیش آورده که نکند آنان یکی از همان ده قبیله گم شده باشند.

فاجعه های قوم یهود فراوانست و یکی از تلخ ترین آنها فاجعه از دست دادن موسی، پدر مدبر قوم است. بعنوان یک یهودی، لحظه ای آخرین روز زندگی این پیامبر پیر، این پیر دهر را از ذهن بگذرانید. پس از آنهمه مرارتها، سختی ها و خون خوردنها، موسی این پسر والا، این کلیم الله که بر فراز جبل الموسی با خداوند هم سخن شده، این رهبری همتا، این بزرگترین مرد قانون در تمامی تاریخ آدمی، در نزدیک ارض موعود باید جان بسپرد. باید به مقصد نرسیده قوم رنج دیده اش را تنها بگذارد. و قوم در چهل سال آخر زندگی او چنان دل بستگی به او پیدا کرده که از دست دادنش کمر او را خواهد شکست.

مرگ موسی از دردناکترین و کشنده ترین رویداد های قوم یهود است، مرگ موسی سیمانی است سرد از سراب زندگی. چرا؟ زیرا که خداوند او را خطاب کرده و به وی گفت: موسی! من ترا تا به نزدیک ارضی که به ابراهام و اسحاق و یعقوب سوگند یاد کردم که آنرا به نسل تو بدهم آوردم اما بدرون ارض

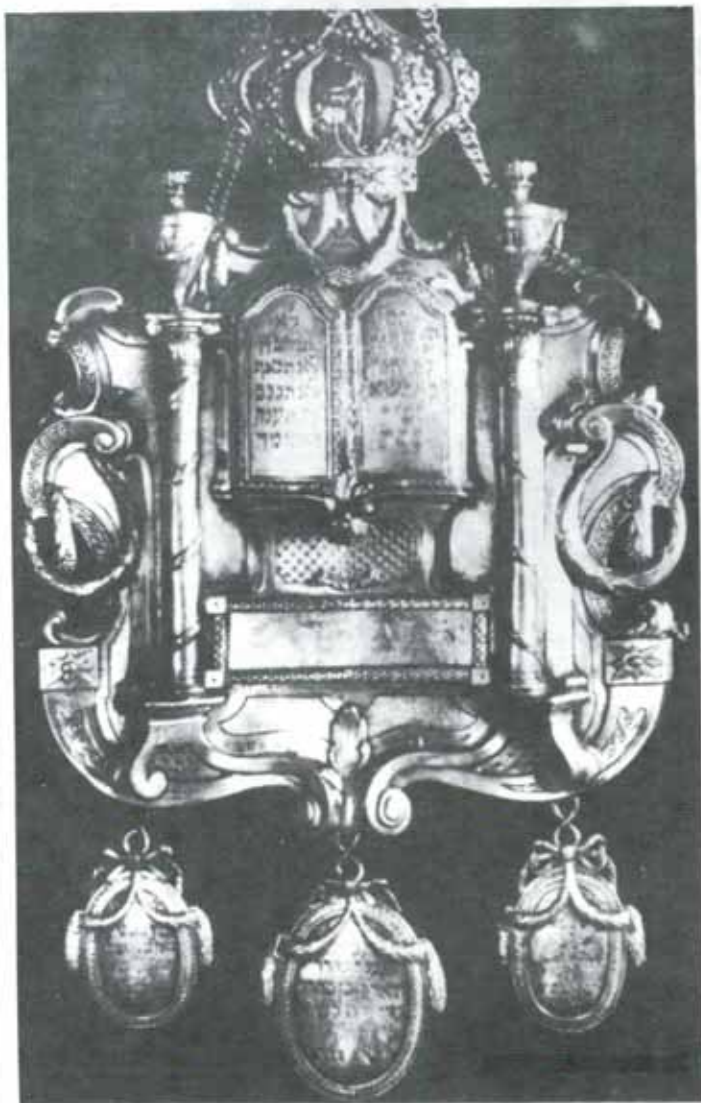
دهانه چاه خون بر سینۀ آسمان نقش بسته و از افق تا به افق وحشت می بارد، موسی باید برود. این پیامبر متقی وارسته این شبان بی نیاز از مال دنیا که حتی گله و رعمه اش از آن پدرزنش بود باید دنیا را وداع گوید. شمع زندگی این فروشاننده خشم خدا باید خاموش شود: هان خدا! این قوم را می خواهی نابود کنی؟ اگر چنین کنی مصریان چه خواهند گفت؟ آیا نخواهند گفت که آنها را از دست فرعون رهایی تا در بیابان هلاکشان کنی؟

بارالهی، این کوه خویشتن داری و مناعت و تدبیر و رهبری باید ازهم پاشد. باید برود. و چه مرگ عظیم هول آوری، کجا این قوم می تواند چنین فاجعه ای را تحمل کند. و موسی، در صد و بیست سالگی آرام و شکسته میگوید: بشنوی اسرائیل خدای ما ادوناست و ادونای یکتاست. و آنگاه قلبش از تپش باز می ایستد.

و قوم فریاد برمی آورد، شیون می کند، چون کودکی پدر از دست داده ندبه و گریه و زاری و آه و ناله و فغان می کند. نه یک روز و نه ده روز، یکماه تمام ماتم می گیرد و جامه میدرد. اما سال بعد و ده سال بعد و صد سال بعد از سالروز عزاداری رحلت موسی نه نشانی است و نه خبری. درست مثل مقبره اش: وی را در سرزمین موآ در کوه نبو ب خاک سپردند. اما تا به امروز کسی از مقبره او آگاه نیست.

چرا هر سال یادبود این فاجعه بزرگ برگزار نمیشود. چرا سالروز رحلت ابراهیم، بنیانگذار وحدانیت با عزا همراه نیست، رحلت اسحق چه، یعقوب چه، عزرا، این پیامبر و کاتب که اگر نبود به نوشته درآوردن توره صورتی دیگر می یافت چه، داود چنگ نواز و قهرمان چه، سلیمان سازنده معبد چه؟ هیچکدام، سالروز ازدست رفتن هیچکدام از پیامبران و پادشاهان یهود با غم و ماتم همراه نیست. فاجعه های قومی که در هر یک از آنان هزاران و میلیونها یهودی کشته شدند همین سرنوشت را دارند، «بدواشیم» هست ولی روز عزا نیست.

اما وقتی سخن از معبد است داستانی دیگر در میان است. مگر می توان ازدست رفتن معبدی را که هر فرد یهودی در هر کجای دنیا باشد بسوی آن سجده می کند بی غم و درد و ماتم برگزار کرد. نهم آو، روز انهدام معبد بزرگترین زمان عزاداری یهودیانست. در این روز، آن پیرزن مراکشی یهودی، آن نوجوان یهودی فرانسوی، آن مرد یهودی متجدد امریکائی، و آن زن یهودی برزیلی از خرید کفش و لباس و خانه و اثاث نودوری می جویند، به جشن و مهمانی نمیروند، از مزار نزدیکان عبادت می کنند و در محیط خانه خود سایه غم دیرین درد چند هزارساله را می بینند؛ غم انهدام معبد را.



چرا چنین است؟

زیرا که یهودی بجای آنکه انسان پرستی کند به قانون الهی ارجح میگذارد. توره را مقدس می شمارد و از دست دادن الواح سنگی است که برایش ماتمزاست، همان الواحی که در خیمه اجتماع بود و در معبد قرار گرفت، معبدی که منهدم شد. یهودی به قانون خدا. به توره تعلق خاطر دارد، توره ای که اگر امروز در خیمه اجتماع، در معبد اول، یا در معبد دوم نیست در کنیسا هست، کنیسانی که یهودی با آن پیوندی پایدار دارد.

• • •

در شماره آینده از «ابعاد چند گانه» کنیسا سخن خواهم گفت. و در آخرین پاره این مقال سیری خواهیم داشت از کنیسا در دنیا در طی قرون؛ همپای یهودی سرگردان.

دعوت همگانی

برای شرکت در مراسم دید و بازدید موعده پسخ

فدراسیون بهبودیان ایرانی طبق روال همه ساله خود مراسم دید و بازدید موعده پسخ را امسال نیز انجام میدهد. باتوجه باین که شهر لوس آنجلس بسیار وسیع بوده و فاصله ها امکان دید و بازدید دوستان و آشنایان را هنگام موعده مشکل مینماید، فدراسیون هر ساله بمنظور تسهیل این امر مراسم دید و بازدید همگانی را برگزار مینماید. تجربه ما از این گرد همائی های سالهای پیش این بوده که همکیشان عزیز ما به دیدار دوستانی نائل میآیند که شاید مدتها از آنها بی اطلاع بوده و حتی از حضور آنان در لوس آنجلس بی خبر بوده اند. تعداد افرادی که باین گرد همائی سالانه میآیند هر ساله افزایش مییابد و در آخرین دید و بازدید که از سوی فدراسیون ترتیب داده شد، بیش از چهار هزار نفر شرکت نمودند.

مراسم دید و بازدید موعده پسخ امسال در هتل بوناونتور داون تاون واقع در شماره ۴۰۴ خیابان فیگوروا از ساعت ۲ تا ۶ روزیک شنبه ۳۱ مارچ ۱۹۹۱ برگزار خواهد گردید و ورود برای کلیه همکیشان گرامی آزاد است.

Signature GRAPHICS
& MAILING

آگهی شما

از طرأمر تا چاپ و پست

2370 Westwood Blvd. Ste H Los Angeles, CA 90064
Tel: (213) 470-1151 Fax: (213) 474-7448

دکتر الف سلیم پور

دکتر پیمان سلیم پور

متخصصین بیماریهای کودکان

آسیستان پروفیسور UCLA



انسینو

16260 Ventura Blvd., Suite 210, Encino, CA 91436

(818) 907-0322

رویاں مد ROYAL MODE



نماینده رسمی
شیک ترین کت و شلوار دنیا

TED LAPIDUS

دوخت فرانسه و ایتالیا
و کفش های ایتالیائی
ROSSINI

نشانی در داوون تاون

۸۳۱ خیابان لوس آنجلس

تلفن ۹۹۰۷-۶۲۳ (۲۱۳)

از حراج سالانه ما استفاده فرمائید

بامدیریت موسی آقایی

خدمات بیمه نهائی

تلفن ۸۰۰-۸۵۸-۲۱۳



**NAHAI
INSURANCE SERVICES**

433 N. Camden Drive, Suite 810
Beverly Hills, CA 90210
TEL: (213) 858-5800
FACSIMILE: (213) 273-5981

نقاشی عهدنامه عشق

یافاساقیان هنرمند پراحساسی

که هنر کتوبانویسی یهودیان

ایرانی را از زوال و نیستی رهانیده است.



فراگیری نقاشی آکادمیک مشغول بودم. چند ماهی قبل از انقلاب ایران برای ادامه تحصیل عازم اسرائیل شدم و پس از گذراندن امتحانات ورودی دانشکده هنرهای زیبا در اورشلیم به ادامه تحصیل در این رشته پرداختم. در این دانشکده که از دانشکده های هنری شناخته شده در جهان است، با سبکهای مختلف، تکنیکهای هنری و تاریخ و فلسفه هنری کشورهای مختلف آشنا شدم.

یافا در سال دوم تحصیل در این دانشکده به عنوان شاگرد نمونه سال برگزیده میشود و در همان سال نیز با سمت استادیار در دانشکده به فعالیت مشغول میشود که تا پایان تحصیلاتش در آن

طرحهای مشرق زمین. او با همسر اسرائیلی و پسرک زیبایش در خانه ای زندگی میکند که با آثار هنری زیبایش تزئین شده، نقاشی هائی که عصاره ایست از جذبه و عشق عمیق او به زادگاهش ایران و همچنین مذهب و عرفان یهود.

با او به گفتگو می نشینم. اولین سوال اینست که از چه سنی به فراگرفتن هنر نقاشی پرداخته، میگوید: «از سیزده سالگی نزد استاد نامی پتگر و هم چنین نیما پتگر به فراگیری هنر نقاشی پرداختم، اما عشق به این هنر سالها قبل از این دوره و تا آنجا که حافظه ام یاری میکند همیشه با من همراه بوده است، عشقی که از علاقه فراوانم به طبیعت و گل و گیاه ناشی میشود. مدت چهار سال نزد این استادان به

وقتی با هنریک هنرمند آشنا میشویم سعی می کنیم با تعمق در تراوشات فکری و هنری او مشخصات جسمی و روحیش را کم و بیش در نظر مجسم سازیم. گرچه مدتها است با هنر پراحساس و زیبای یافاساقیان آشنا هستم ولی اولین بار است که از نزدیک ملاقاتش میکنم و متوجه میشوم که در تجسم او دچار خطا نشده ام. یافا با چهره گرم و زیبای شرقی خود و صورت و اندام ظریفش بی شباهت به زنهای مینیاتورهای ایرانی نیست. متواضع و محبوب است با احساسی بسیار لطیف و شاعرانه. پاکی روح و آرامش درونش مسری است و باعث میشود مصاحبش هم غرق در آرامش شده با او گذری داشته باشد به عالم عرفان و زیباییاتی نقش ها و



دانشگاه ادامه میابد. یافا در این دانشکده به اخذ درجه فوق لیسانس نائل میشود و ضمناً از طریق دانشگاه کتابی به چاپ می رساند که در حال حاضر مورد استفاده دانشجویان قرار میگیرد.

نظر استادانش و بطور کلی منتقدین هنری را درباره سبک هنریش جويا ميشوم، ميگويد: «در تمام مراحل تحصیل و کار، نقاشی هایم نمایانگر رابطه مستقیم یا غیرمستقیم من با زادگاهم بوده اند، این تنها نظر شخصی من نیست. تمامی استادان و منتقدین هنری که از کارهایم دیدن کرده اند این نظر را مورد تأیید قرار داده اند. از سال دوم تحصیل بود که به تحقیق درباره هنر ایران پرداختم، این وسیله ای بود تا روحاً به زادگاهم نزدیک شوم. فقط ترسیم اشکال زیبا مورد نظر من نبود، جنبه فلسفی تصاویر برایم اهمیت خاصی داشت. هم زمان با تحقیق درباره هنر ایران بطور کلی و هنر نقاشی ایرانی بطور اخص و فلسفه ای که همه این هنرها را با یکدیگر مرتبط میساخت به مطالعه درباره فلسفه و عرفان یهود پرداخته، مجذوب رازهای پنهان در پشت حروف عبری و کلمات و اعداد گشتم و بالاخره تلفیق دو فرهنگ ایرانی و یهودی زیر بنای سبک هنری مرا تشکیل داد. همیشه اصرار

نقاشی کتوبا برای یک زوج جوان چه نکاتی را در نظر میگیرد. با دقت و علاقمندی چنین توضیح می دهد: «قبل از اینکه به سفارش یک زوج به طرح و نقاشی کتوبا پردازم حتماً باید مدتی پای صحبتشان بنشینم. عوامل مختلف مانند جریان آشنائی و عشق آنها، نامشان، سلیقه ها و علائقشان الهام بخش من در طراحی کتوبا واقع میشود. بعد برای آنها توضیح می دهم که من چه سمبولهائی را در کارهایم بکار می برم. پس از این مرحله، طرحی را که الهام گرفته ام ابتداء روی کاغذ پیاده کرده و رنگ میکنم، اگر دلخواهشان واقع شد همین طرح و رنگ آمیزی را روی پوست می آورم. در طرح کتوبا راز نمره ها در کابالا را مورد استفاده قرار می دهم. کلّ اندازه کتوبا را مطابق

شماره های زیر تنظیم میکنم: شماره ۲۶ (نام خداوند)، ۱۳ (احوا، عشق) ۱۸ (حسی یعنی زندگی) یا ۵ (که شماره دیگریست برای نام خداوند). در طرح کتوبا تمام محاسبه های ریاضی را با استفاده از همان راز نمره ها در کابالا انجام می دهم.

عدد هفت را که کاملترین عدد در یهودیت بشمار میآید (هفت روز آفرینش)، زیاد استفاده میکنم. رنگ آمیزی ها هم

یا بهتر است بگویم طبیعتاً گرایش دارم که نشانه ای از هنر ایرانی در کارهایم محسوس باشد، این خاصیت را که عده معدودی تعصب نام داده اند، بسیاری از صاحب نظران و منتقدین هنری سرشناس اسرائیل اصالت در کارهایم دانسته عقیده دارند که چون کپی از سبکهای دیگران یا از آنچه می بینم نیست سبک منحصر بفردی محسوب میشود.»

یافا بجز نقاشی از زیباییهای طبیعت و نوشتن کتوبا که بخاطر آن شهرت یافته، مقبلا، براخاهای مختلف از جمله ایش خیل مینویسد (ایش خیل براخائی است که شب شبات هریهودی قبل از براخای شراب برای همسر پاکدامن و با کفایت خود میخواند). این نقاش پر احساس گرچه از کودکی در کلاسهای عبری شرکت کرده اما با ریشه های یهودی خود به معنای واقعی در اسرائیل آشنا میشود و بگفته خود از طریق این شناسائی عمیق خود را نیز بهتر می شناسد. یافا در کارهایش وجه مشترکی دارد و آن اینست که بیننده فقط به لذت بصری اکتفا نکرده، کنجکاو شود تا به رازهایی که در پس نقشا نهفته است پی ببرد و خود را با خدای خود و یهودیت نزدیکتر احساس کند. از او سؤال میکنم که در طراحی و

سمبولیک هستند و من در رنگ آمیزی یک کتوبا زبان رنگها در نقاشی ایرانی را بکار می بندم. بعنوان مثال رنگ زرد سمبول کودکی و نوجوانی، نارنجی و قرمز سمبول جوانی، رنگ سبز نشانه میانسالی و رنگ آبی نشانه تکامل یا کهنسالی است. اکثراً سعی می کنم که این چند رنگ را در رنگ آمیزی کتوبا استفاده کنم، با در نظر داشتن این امید که این دو جوان با هم دوران جوانی و میانسالی را طی کرده به سن تکامل برسند.

یافا کتوبا را روی کاغذ مخصوص هم نقاشی میکند ولی نقاشی کتوبا را روی پوست از آن جهت ترجیح می دهد که دوام ابدی دارد. او پوست مخصوص کتوبا را از اورشلیم وارد میکند، اول باین دلیل که پوست باید کاشر باشد دوم به این خاطر که اورشلیم قبله یهودیان عالم است و هر یهودی علاقه خاص به این شهر مذهبی دارد و در نتیجه نقاش ترجیح می دهد سند ازدواج زوج یهودی را روی پوستی نقاشی کند که متعلق به آن آب و خاک مقدس است.

کنجکاوم بدانم چه انگیزه ای او را بر آن داشته است که طراحی و نقاشی کتوبا را سوژه کارهایش قرار دهد، پاسخش پرده از احساس لطیفش برمیدارد: «طبق قانون یهود یکی از واجب ترین میتصواهای هر فرد یهودی تشکیل خانواده است. با درک اهمیت این میتصوا، برایم قابل هضم نبود که در لحظات با شکوه و فراموش نشدنی پیوند یک زوج زیر خوپا،

یک ورقه کتوبای چاپی و بسیار ساده مورد استفاده قرار گیرد. در حالیکه کتوباهای موجود در موزه اسرائیل و دیگر موزه ها نمایانگر این واقعیت هستند که یهودیان پیشین کتوبا نویسی را هنر بارزشی می دانسته اند و کتوباهای قدیمی با تصاویر، خطوط و تذهیب کاریهای بسیار زیبا تزئین شده اند. آنها با حمایت از این سنت زیبا نه فقط هنر اصلی را پشتیبانی میکردند بلکه بر عظمت و اهمیت پیوند یک زوج می افزودند. پس از اینکه کتوباهای ساده چاپی جایگزین کتوباهای زیبای قدیمی شد، این هنر و سنت رو به محو شدن می رفت. این واقعیت گه گاه به خاطر می آمد و آرام میداد. وقتی خواهرم تصمیم به ازدواج گرفت مدتها در این اندیشه بودم که هدیه ام به او در رابطه با ازدواجش باشد و ضمناً بتوانم در آن احساس و هنرم را توأمأ بگنجانم. پس از مدتها تفکر بر آن شدم که کتوبایش را خودم بنویسم و نقاشی کنم. مدت سه ماه تمام روی طرح و نقاشی آن کار کردم تا آماده شد، در چنین لحظه ای بود که تصمیم خودم را درباره آینده هنری ام گرفتم. متوجه شدم در طول اوقاتی که روی کتوبا کار کرده ام از احساس آرامش خاصی برخوردار بوده ام و از اینکه اندیشه ها و هنرم روی چنین سند پرارزشی پیاده شود غرق لذت شده ام».

«یافا» تابحال در هشت نمایشگاه هنری در اسرائیل و آمریکا، آثار خود را عرضه کرده که با استقبال فراوان روبرو

بوده اند. آشنائی علاقمندان با کار او موجب شده بجز ساکنین لوس آنجلس، زوجهای جوانی از نیویورک، کانادا و استرالیا نیز طرح و نقاشی کتوبای خود را به او سفارش دهند. یکی از کتوباهای جالبش را یک واسطه هنری (ART DEALER)

(DEALER) خریداری و به موزه اسرائیل اهداء کرده است. در حال حاضر گذشته از قبول سفارش برای نوشتن و نقاشی کتوبا، برآخای مربوط به بر میتصوا و بت میتصوا و برآخای مختلف، در مدرسه «ولی بت شالوم» هم به تدریس نقاشی و مجسمه سازی مشغول است. مشوقین اصلی یافا در این مسیر هنری ابتداء پدر و مادرش و بعد همسرش بوده اند که پیوسته امکانات و حمایت های لازم را در اختیار او قرار داده اند.

وقتی پدر و مادری مراسم ازدواج فرزندشان را تدارک می بینند، علاقمندند کسانی که در تدارک امور مختلف این شادی قبول مسئولیت میکنند انسانهایی پاک، پر احساس و خوش طینت باشند. آشنائی با زیر و بم های فکری و روحی یافا بمن اطمینان می دهد که در زمینه تدارک کتوبا، این سند پرارزش و پر مفهوم، نقاش از کلیه این خصائل معنوی برخوردار است.

این ر پرتاژ فرصت مناسبی در اختیار ما قرار داده تا خوانندگان خود را با تاریخچه هنر کتوبا نویسی و تزئین آن که از هنرهای پرتعداد یهودی است آشنا کنیم. «یهودیان ازدواج را موقعیتی می



دانستند که خداوند ایجاد میکند تا بندگانش به شادمانی مشغول شوند و خود نیز همراه آنها به شادی و شغف پردازد، درنتیجه هرگونه ابراز طرب و شادمانی نه فقط مجاز بلکه تشویق شده است. سند رسمی ازدواج نیز که در آن وظایف داماد نسبت به عروس به تفصیل آمده است، از اهمیت خاص برخوردار بوده و با تزئینهای جالبی به یک اثر زیبا و هنری مبدل میشده است.

دقیقاً روشن نیست که نوشتن کتوبا از چه زمانی آغاز شده است. زیرا ازدواج درابتداء ارتباطی با مذهب نداشت. بطوریکه در تورا آمده است ازدواج طی یک مراسم عمومی و در حضور ریش سفیدان جامعه انجام میشد، و متعاقب آن جشن و سروری بپا میشد (مانند ازدواج یعقوب). تشریفات رسمی با ورود عروس به چادر داماد پایان میگرفت و این آغاز یک زندگی مشترک بود همانطور که درباره اسحاق و ربکا آمده است. در طول زمان مشخص شد که مراسم ازدواج باید صورت قانونی تری بخود بگیرد و وظایف شوهر نسبت به همسرش روشن تر شود. با این وجود دقیقاً مشخص نیست که تاریخ آغاز نوشتن کتوبا به صورت فعلی از چه زمان بوده است. تصور می رود که تهیه سندی شبیه کتوبا اولین بار در روزگاران تبعید در بابل متداول شد. اشاره به سند ازدواجی که قطعاً شبیه کتوبا بوده است برای اولین بار در کتاب طوبیت آمده است. طی سالهای تبعید در بابل و پس از آن تنظیم کتوبا کامل تر شده، وظائف مشترک زوج نسبت به یکدیگر با وضوح بیشتر مشخص شد. رهبران مذهبی کوشیدند که در تنظیم این سند دقت فراوان بکار رود تا طلاق دادن زن برای شوهرش دشوار شده، حقوق زن حتی الامکان محفوظ باشد. اگر عروس در شهری که والدینش در آن سکونت داشتند زندگی می کرد، کتوبا را به مادرش می سپردند، اما اگر در شهر

دیگری بسر میبرد کتوبا بدست خودش سپرده میشد.

برای اهمیت کتوبا همین بس که اگر زنی کتوبای خود را گم می کرد، و یک ساعت پس از مفقود شدن این سند پیدا نمی شد مرد می بایست مجدداً برای همسرش یک کتوبا تهیه کند، زیرا وظیفه اصلی کتوبا حمایت از حقوق و موقعیت زن است. متن کتوبا مطابق سنتهای حاکم در جوامعی که یهودیان در آن می زیسته اند بوده و در نتیجه تفاوتهایی با هم داشته است.

در پیشرفت وسائلی که به مراسم عبادت قوم یهود ارتباط داشته اند یک قاعده کلی حکم فرما بوده است و آن اینکه، بمنظور جلال و تقویت رعایت فرمانهای مذهبی، ابزار و وسیله هائی که در اجرای آن فرمان بکار می رود با زیبایی و ظرافت طبع آراسته شوند. همین قاعده باعث ایجاد و پیشرفت هنر کتوبانویسی بوده است. اگرچه تاریخ دقیقی در دست نیست اما مسلم است که در روزگاران قدیم سنت تزئین کتوبا در اکثر جوامع یهودی پراکنده در جهان رواج داشته است. تزئین و نقاشی کتوباهای جوامع مختلف تحت تأثیر هنر رایج در آن جامعه خاص بوده است اما یک قاعده کلی در اکثر کتوباها ترسیم طرحی از شهر مقدس اورشلیم در قسمت بالای کتوبا بوده است. صاحب نظران بر این عقیده اند که زیباترین کتوباهای یهودیان ایرانی، به ترتیب اهمیت منعلّق بجوامع یهودی اصفهان، یزد، خوانسار، همدان، مشهد، کاشان و تهران بوده است. از مشخصات کتوباهای ایرانی، تزئین این عقدنامه ها با گلهای بسیار زیبا و رنگارنگ بوده است. جالب اینکه مردم هر شهر طرح گلھائی را که در بافت قالی های شهر خود بکار می بردند روی کتوباهای خود نیز عیناً نقاشی می کردند. یکی از کتوباهای مردم اصفهان بخاطر نقشهای جالب و استثنائی، گلها،

درختان سرو، پرندہ ها و طاووسها، دعاہای آرامی، سمبول ملی ایران یعنی شیری که آفتابی از پشت آن طلوع کرده است و آفتاب شبیه انسان نقاشی شده، از زیبایی کم نظیری برخوردار است و به موزة تل آویز متعلق دارد. در تاریخ هنر یهودیان، استفاده از علائم و سمبولهای رایج در یک مملکت توسط یهودیان آن دیار، رواج فراوان داشته است و این رسم تحت تأثیر احساسات وطن پرستی یهودیان رواج یافته است.

زیبائی و تنوع گلھائی که در طرحهای هندسی جای گرفته اند زیبایی رنگها و سلیقه ای که در تنظیم و نوشتن کتوبا بکاررفته از مشخصات بارز کتوباهای خوانسار و همدان است و در کتوباهای تهران و کاشان تذهیب کاریهای زیبایی بچشم میخورد و رنگهای طلائی و آبی پررنگ در تزئینشان زیاد بکاررفته است (این دورنگ بخصوص در تزئین کتابهای مذهبی اسلامی و قرآن بکار میرود). کتوبای مردم مشهد از اهمیت خاص برخوردار است. این جامعه که در سال ۱۸۳۹ مجبور به پذیرش مذهب اسلام شد، مخفیانه به حفظ معتقدات یهودی خود پرداخت. برای زوج های یهودی مشهد هنگام ازدواج دو کتوبا نوشته میشد، یکی سند ازدواج اسلامی به زبان عربی و برای ثبوت مسلمان بودن زوج و دیگری کتوبای یهودی که بزبان عبری و آرامی نوشته میشد و غیرقانونی بود. کتوباهای مردم مشهد نه فقط از قریحه استثنائی هنری یهودیان ایرانی نشان دارد بلکه شاهدهی است تاریخی از ظلم و ستمی که در یک کشور اسلامی بر یهودیان روا می داشتند. جالب اینکه این کتوباهای غیرقانونی که مخفیانه نوشته و طراحی میشدند از نظر تنوع رنگ و ابعاد از دیگر کتوباهای ایرانی غنی ترند.

(این اطلاعات از کتاب «کتوبا: سند ازدواج یهودی در طول اعصار» نوشته دیوید داویدو بیچ ترجمه شده است.)

Mahnaz Tabibzadeh Yashareh, M.D.

General Practice

10001 Ventura Blvd., Suite 211, Encino, Ca. 91436

(818) 789.7893

بوسیدہ آخری ندرہ پیش

بہ وزخ دلخواہ خود بر سید

دکتر مہناز طبیبزادہ

(باشا رال)



Ardie Bath Collection

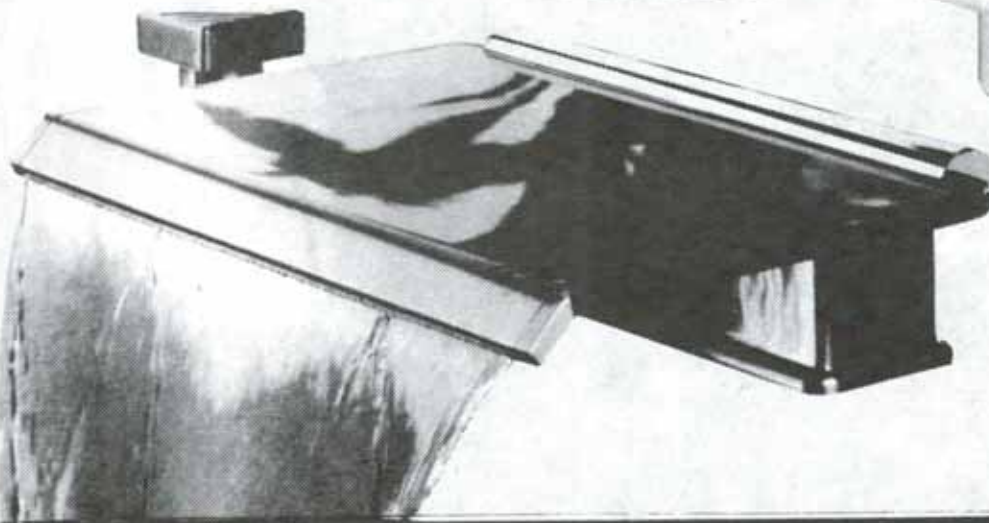
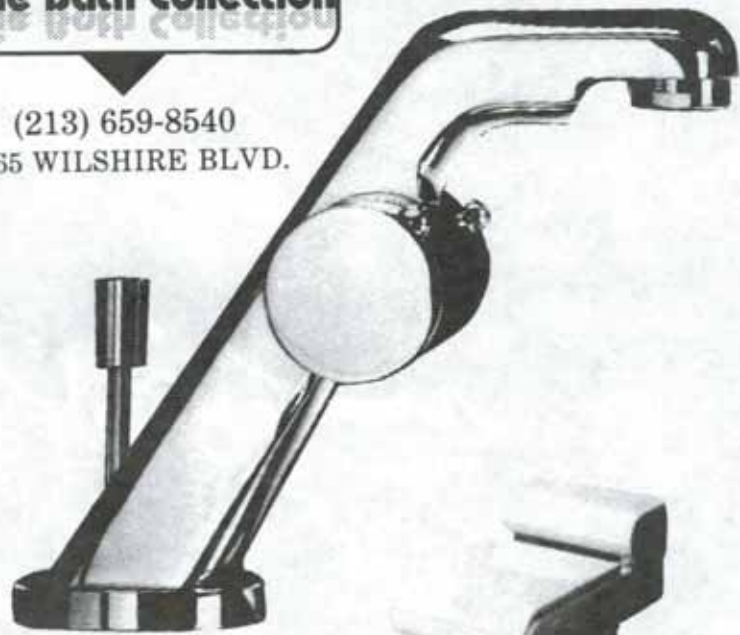


زیباترین
لوازم تزئینی:
حمام، آشپزخانه،
آینه، دستشویی، شیرهای تزئینی،
وان، جاکوزی و قفل های زینتی
با
قیمت عمده فروشی



Ardie Bath Collection

(213) 659-8540
8665 WILSHIRE BLVD.



امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return)
- مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel.: (213) 657-2600

Fax: (213) 657-8981

شرکت ساختمانی فرد

فعالترین شرکت ساختمانی ایرانی در کالیفرنیا

متخصص در طرح و اجرای ساختمان های اداری، تجاری، مسکونی، آفیس بیلدینگ، شاپینگ سنتر، آپارتمان، کاندو و...

- مدیریت و اجرای پروژه های ساختمانی
- محاسبات فنی
- هماهنگی امور طرح، تهیه نقشه و پروانه های ساختمانی
- مشاورت و تأمین وام های ساختمانی
- برآورد طرح و محاسبات اقتصادی پروژه ها

جهت مشاوره و دریافت سوابق کارهای انجام شده با آقایان تماس حاصل فرمائید.

مهندس تورج و سیاوش دقیقیان

FARD INC.

General Contractors
Developers
CA State Lic. # 396212

12304 Santa Monica Blvd., Suite 218
Los Angeles, CA 90025

(213) 820-4806

«سرزمین من چهل ساله شد»



دهساله بودم که پدرم چهل ساله شد. در این سن و سال داستانها و حکایتها داشت برای ما کوچکترها از گذشته های دور و نزدیک بگویند. چهل ساله که شد انگار در درونش اتفاقی بکر افتاده بود. میتوانستم در چشمهایش رکود و رخوت را ببینم. یکنوع آرامش بی پشتوانه و خالی و اطمینان. چهل سالگی گوئی برایش معنای تلخی بهمراه داشت. میگفت «دیگر پیر شده است»، «دیگراز او گذشته است»، «سربالائی را طی کرده و به سرعت بطرف پائین بی اختیار میدود»، «آفتاب لب بام است» میگفت «تمام

آردهایش را غریبال کرده است و الکیها را به دیوار آویخته است». میگفت، چهل سالگی فجع ترین فصل زندگیست. انسان دلش بحال آنانی که مرده اند و یا پیر شده اند نمیسوزد، حال آنانی تأثیر آورد است که به پیری یا به مرگ نزدیک شده اند. در این سن کلیه ی نیروهای مثبت انسانی صرف بالا رفتن از کوهستان سخت و سنگلاخ زندگی میشود و با دنیائی امید و آرزو به آینده، لیکن در سر پائینی قسمت اعظم آن نیرو از دست رفته و اینجاست که بشر ضمن پائین آمدن سرش به جداره های سنگی زندگی

میخورد و زخمی میشود و روبه تحلیل میرود.

این سخنان و گفتارها و تکیه کلامها که بوسیله ی بزرگترها و گذشتگان و سران قوم گفته و تکرار میشد، در ذهن دست نخورده ی کودکان به شکلی ثبت میگردد و رشد میکرد و ریشه میگرفت که پس از گذشت زمان بصورت یک قانون مسلم و اجباری جلوه گر میگشت. تنها به زعم آنکه از دهان پدر بزرگ و مادر بزرگ شنیده شده بود، نه یکبار خدا میداند چند هزار بار، سرانجام در وجود شیشه ای و زوررقی کودکان برای مدتی طولانی

پنهان میگشت و بعد بصورت یک قاعده ی رفتاری درمیآید، بدون آنکه خبر داشته باشند این حالات و احساسات از کجا آمده، چگونه آمده، و به چه نحوی آنان را وادار به دنباله روی از آن قانون کرده است. قانونی که بطرز طبیعی و درازمدت بوجود آمده، مصنوعی نیست، و نمیتوان لغوش کرد و یا از آن سرباز زد. زیرا که مانند رسوبات کف اقیانوس که طی هزاران سال ته نشین شده در اثر یک طوفان و یک جابجائی همه بر سطح دریا که همان ذهنهای شفاف کودکان است، جاری میشود.

و حال در اینجا در یک نقطه ی شمالی از کالیفرنیا، در حاشیه ی اردیبهشت ماه، بعنوان یک بازمانده از همان نسل منفی زده ی مذکور پای به چهل سالگی خواهم گذاشت و گرامیداشت این چند دهه را می بایست با «احترام» فراوان و «فائقه» بسیار بجای بیاورم. در این ماه، که ماه سرور و خنده است و بهار موجهای پرشکوه خود را در سطح پهنای شهرمان افشان کرده است، خود را می بینم مانند آدمکهای مومیائی شده در برابر کیک تولد نشسته، لبخند ناباوری گوشه لبهایم خشکیده، با پیشانی عبوس، سرم را در شانه هایم فرو برده ام و چشم برآشفته و با ترس و وحشت به چهل شمع فروزان خیره گشته ام. در آستانه ی چهل سالگی ام تحت تأثیر افکار پدر، لحظه ئی باور داشتم که کشتی ام به گل نشسته و منم مانند او آردهایم را الک کرده و غربال ها را به دیوار آویخته ام. شاید باید احساس کنم به منزلگاه نزدیک شده ام و پای بر مرز خطرناکی خواهم گذاشت. آیا براستی زین پس دیگران من را چگونه قضاوت خواهند کرد؟ آیا می بایستی تغییرات شگرفی در اطراف خود ببینم؟ تغییرات فیزیکی و روانی. شاید می بایست ضربان قلبم سریعتر و یا خونم رقیق تر گردد و شاید رنگ پوستم تغییر کند و حرارت بدنم بالا و یا پائین برود؟ بدنیا

یک احساس جدید می گشتم، احساسی که باید خشن و نامطوبع باشد. چهل ساله می شدم. سنی که برای پدر مرحله ی تلخی بود. آنچنان که همیشه مزه اش را مانند گس ترین میوه ها در دهانش احساس میکرد و خود را آفتاب لب بام میدانست و از کار افتاده. به خود میگفتم تا به امروز خیال میکردم کودک خردسالی بیش نیستم و نیاز مفرط به سینه ی گرم مادر و دستهای بخشنده و بی دریغ او دارم. تا به اکنون تصور میکردم هنوز به مرز جوانی هم نرسیده ام. پس چگونه هنوز جوانی را پشت سر نگذاشته باید خود را پسر و دردمند بدانم؟ شاید زین پس علیرغم خواست درونیم می بایست مانند یک خانم چهل ساله، متین و با ثانی قدمهای شمرده و موقرانه بردارم. شاید می بایست بزرگ واره سخن بگویم، در میهمانیها با مردم فقط سری به علامت سلام تکان دهم و با وقار و با متانت خاص چهل ساله ها در گوشه ای سیخکی بنشینم، و یا مانند چهل ساله ها در آشپزخانه آشپزی کنم و یک زندگی آبرومند و وزین برای خود دست و پا نمایم. مانند چهل سالگان لباس برتن کنم، مانند چهل سالگان خواب ببینم و مانند آنان کارد و چنگال بدست بگیرم.

لیکن با تمام این تفاسیر و توضیحات، یک علامت سؤال بزرگ و یک «اما» ی بزرگ در برابر چشمهایم رژه می رفتند. «اما» که در خود احساس موقرانه و بزرگواریه و از کار افتاده نمی دیدم. هر چه در خود سراغ داشتم شور و اشتیاق است و چشمه های جوشان و غران. دریافتم گرچه سالهای عمرم بالا رفته است و به سادگی و فوریت کودکی و جوانی پاورچین پاورچین و دزدکی از کنارم بی مهابا گذشته اند، طراوت و تازگی را به تاراج برده اند و خط های ریز و درشت روی پوستم عمیق تر گشته اند، اما هنوز روح و جانم چین و چروک برنداشته و هنوز مانند شبنم های بهاری تازه و معطر هستند.

دریافتم هیچ تأسف ندارم از آنچه کرده ام و از آنچه نکرده ام و از آنچه بر من سخت و دشوار رفته است. من همه چیز را همیشه ی خدا پذیرفته ام. دریچه ی قلب و روحم به روی زندگی باز بوده تا هر چه خواسته برایم به بار آورد با تمام خوبیها و بدیهایش.

در یک لحظه ی استثنائی چون آدمک مومیائی شده که به شمع های فروزان خیره گشته بود، از جای برخاستم با صدائی ناگهانی و بلا مقدمه خنده ای سر دادم که از دیوار خانه به خیابان رفت و از خیابان به تمام شهر پیچید. من همچون آبی که به دریا باز میگردد، خود را صمیمی و بی منت در آغوش زندگی رها ساختم تا او با آفتاب گرمش بر من بتابد و با بالهای درخشانش حافظ و نگهدار من باشد.

نگاه من هنوز می تواند انتخاب کند. تمام رنگهای شاد و زنده، سفید، سبز، زرد و قرمز به من تعلق دارند. نگاه من میتواند به دریاچه های زلال و شفاف خیره بماند و به صمیمیت چشمه هائی که از عمق زمین پیغامی مقدس دارند گوش دهد. در فاصله ی چند قدمی کوهستان سنگی و دست نخورده ایست که به آبی آسمان خیره شده. این آسمان گاه خوشحال است و گاه دلتنگ، گاه ابرهای تاریک می بارند و گاه درخشان میتابند. اما کوه همیشه آوای نشاط و تازگی دارد. کوهستانی که در دل طبیعت نفس میکشد و قلب من چه هماهنگ با او می طبد.

ما اگر به اطراف نگاه نکنیم طبیعت می رنجد. دل درختان و مزارع به درد میآید. دنیا زیباست. کاش انسانها می توانستند عمر دوباره ئی داشته باشند و حظ مضاعف ببرند.

هنگامیکه بی خیال و خوش در کنار چشمه ئی می نشینیم و به صدای آب گوش میدهیم و یا در گندمزاری به صدای شکستنده ی باد در لابلای بوته ها، زمانی که به کشاکش گلکهای وحشی در صحرا و یا صدای پرنده های کوچک و بزرگ که

سالام و یک دندان سالام و یک کلیه ی
سالام به تمامی صفرهای کوچک و بزرگ
حساب سپرده ام میارزد.

میدانم بعلمت پیرچشمی لنز عینکم
قطورترشده، اینجا و آنجا دردهائی احساس
می کنم، گاهی در سرم گاهی در روده و
معدده ام. میدانم اگر امروز هوا با لطافت
بیشتری جریان دارد و نور صمیمانه تری
در هوا جاری ایست، باید بهای این را با
روزهائی که زندگی تحمل ناپذیرتر می
شود بپردازیم. میدانم که کفه ی ترازوی
زندگی گاه تعادلش را از دست میدهد و
روزگار خوب و خوش جاییش را به
افسردگی و دلنگی و عصبانیت و یأس و
نومیدی میدهد و گاه به عکس ساعات
شادمانی و خوشحالی فزونی یافته و از
ساعات نحسی کاسته میشود.

هیچ بشری در هیچ جای دنیا نیست که
بتواند بگوید او کاملاً به خوشبختی خالص
دست یافته است. خوش زیستن در چشم
هر کس به یکسان نیست، متفاوت است.
چشمی بدنبال تلاش میروود، چشمی
بدنبال رخوت، چشمی بدنبال پول،
چشمی بدنبال کینه و عداوت و مردم
آزاری. اما آتانی به بیراهه نمیروند که
بتوانند به زندگی غلبه یافته و یکبار دیگر
نیز بر آن غلبه یابند و شاید بارها و بارها
بارها.

پیدایش این آگاهی و هوشیاری
در وجودم، و این تلاش و پیکار و مقابله با
رویدادها، مدیون چهارده تجربه ها و
چشیدن سردیها و گرمیهاست. به این
مرحله رسیدن میتوانم بگویم خود یکنوع
دوباره زائیده شدن و دوباره پای به جهان
گذاشتن است. قدر و منزلت هر آنچه را
داشته ام دوباره بازیافتیم. زندگی را با
تمام وجودم، در زبانم، در کف پاهایم
احساس می کنم. احساس می کنم که
چه تازه است زمین پر برکت، هر چه هست
خوب است.

در یک لحظه ی استثنائی یخود گفتم،



خندم. رؤیاهایم را دیگر با جلوه های
کذب و قلابی رنگ نخواهم کرد و چیزی
در سرمی پرورانم که دست یافتن به آن
غیرممکن باشد. نعمت بزرگی است
هستی. میتوانم هوای تازه به ریه هایم
بفرستم، خوراکیهای خوب بخورم، راحت
بخوابم، به کتابخانه بروم، قلم بدست
بگیرم، به سفر بروم، نرمش صبحگاهی
انجام دهم، دست و پام را حرکت دهم و
زیر نور خورشید استراحت کنم. خوشبخت
و آسوده زیستن خود نعمتی است.

درعین حالیکه انگشتان خود را روی
ماشین تحریر به رقص وا میداشتم و پس از
پایان کار نسخه ی ماشین شده اش را
خواندم، بخود گفتم خوب است دیگر لازم
نیست پی تفسیرهای دیگر برای اقیان خود
بگردم. مطلب را ساده بگویم، اگر
روزگاری دل به حساب بانکی ام سپرده
بودم و به مقدار سپرده ی آن، اکنون نیک
میدانم که یک چشم سالام و یک جگر

در آسمان بی دغدغه از این سوبه آن سو
میدوند گوش فرا میدهم، در واقع به صدای
قلب بزرگی گوش داده ام که برای تک
تک ما انسانها می طپد و آن قلب صبور
جهان است و قلب طبیعت که مانند
مادری دلسوز در گوشمان لالائی خوشبختی
می خواند.

دیگر زمستانی در قلبم نیست. هر چه
هست تابستان است و من لبخند میزنم نه با
دهان و با نگاه، با تمامی پوست بدنم، با
ذرات کوچک وجودم، زیرا سرزمین من
چهل ساله شده است با تمام تجربه ها،
زرف نگری ها و با تمام ناهمواریهایش.
زندگی بسیار و بی اندازه جان و روح مرا
محک زده است. گوشهایم را محک زده،
چشمهایم را، و هر بار یک زنبیل پراز درد و
رنج های متفاوت نصیب من کرده تا مرا به
آزمایش بگذارد. دیگر جهان بیش از این
چیزی ندارد که برایم به سوغات آورد.
دیگر خم به ابرو نمی آورم و در ته دل می

من در اینجا لنگر نخواهم انداخت. حتی اگر کشتی ام در زیباترین جزایر دنیا توقف کرده باشد، من برجای نخواهم ماند و به راه رفتن ادامه خواهم داد، زیرا هدف من مقصد و منزلگاه نیست. مقصد راهی است مقدس و طی کردنی، با تمام دشواریهایش از پی نبردها باید خود را به آن برسانیم. تقریباً میدانم که هیچ چیز را نمی توان مانع شد. گاه با طبیعت نمیتوان جنگید باید تسلیم شد. گاه تقدیر همچنان کور و چاره ناپذیر است اما میدانم که سرنوشت به سراغ کسانی میرود که به پیشوازش میروند.

چهل سالگی یک رقم دو شماره نی بیشتر نیست. جمعی از چند شماره و عدد. چگونه میتواند عامل زمان مطرح باشد. در لحظاتی بچه، کودک، خردسال و یا میانسال، حالتی از یک تاریخ درخویشتن می بینم. دقیقاً مانند طبیعت یا اقیانوس و رودخانه ها، ستارگان و کهکشانها و یا گیاهان و نباتات. برآستی دریافته بودم که زندگی بسیار کوتاه و مرگ دراز است. چگونه میتوانستم بخود بقبولانم که باید یک زن چهل ساله ی موقر منتظر به خدمت بمانم. چگونه یک جان و خرد جوان و یک روح سالم را به حکم چهل سالگی بازنشسته کنم. چگونه میتوانم تمام آن خاطره های جوانی و کودکی را از مدرسه و دبیرستان و کوچه و محله درجائی پنهان کنم و به رسم سن و سال خود را از کار افتاده نمایم.

من هنوز گاه دوست دارم در کوچه طناب بازی کنم و با رد کردن هر بار طناب بر زیرپاهایم بر قدرت عضله هایم بیافزایم. من هنوز دوست دارم با یک تکه سنگ، سنگی که با مهارت انتخابش میکردم لی لی بازی کنم. یقل دوقل، قایم موشک، عموزنجیر باف، سلیمان و ملکه صبا، و من هنوز جرزدن را می پسندم.

من هنوز شبها خواب خانم سرمد معلم درس هندسه ام را می بینم. همیشه ی خدا

خواب می بینم بر سر کلاس نشسته ام و به دلیل انزجارم از درس هندسه، هسته ی میوه لای دندانم گذاشته ام و بطرفش پرتاب میکنم. همیشه دلم میخواست آخرش بچه ها یک روز خانم سرمد را به عفره های ساعت دار میزدند.

من هنوز از بیرون کلاس صدای بی قرار خنده های همکلاسی هایم را به وضوح می شنوم. منتظر می ماندیم تا خانم سرمد درسش را تمام کند تا ما به بیرون بدویم. بیرون کلاس، شوق درانتظار ما بود. باغ درانتظار بود تا ما با گنجشگها یکباره و یکجا همصدا شویم.

من هنوز دوست دارم گلپای سرخ و گلپای محمدی را لابلای اوراق کتاب خشک کنم. و یا در کتابهایم عکس برگردانهای قشنگ بچسبانم. عکس برگردان گل، خرگوش، گربه و پروانه.

من هنوز از یاد نبرده ام که در مدرسه کلاغهای کاغذی درست میکردیم. کلاغها را هوا می کردیم، مال هر کس بالاتر میرفت شاه فرنگ بود. بیشتر اوقات کلاغ کاغذی ام به دور درخت کاج نزدیک مدرسه می پیچید و ما جعفرخان فراش مدرسه را هر چند گاه یکبار وادار میکردیم تا از درخت بالا رود و کلاغ مان را بیاورد. کلاغ کاغذی را در جوی آب رهایش می کردم. جوی با من میآمد. آب صاف و روشن از سر سنگها می پرید و جهش میکرد. آب همهمه میکرد و در گوش سنگها زمزمه سر میداد. زمزمه ای زیبا که به گوش ات کمی آهنگ غم داشت. این غم چیزی نبود جز آهنگ ملایم گذر زمان و گذر سنین جوانی و کودکی که با آب میرفت. آب کلاغ کاغذی من را با خود برد و من با آب میرفتم. آب رفت و من ماندم.

من هنوز فرشته دوست همکلاسی ام را بهمراه دارم. با فرشته در کوچه گرگم به هوا بازی میکردیم. مثل آن بود که همه جا هوا بود و همه جا باز بود. با فرشته به

زیرزمین خانه میرفتیم در زیرزمین بوی تند سرکه میآمد.

من هنوز دلم میخواهد در کنار ساحل زیر شنهای سوزان خود را تا به گردن چال کنم و از آنجا به رنگین کمانی که درانتها به افق میرسد خیره شوم. دلم میخواهد تل خاکی از شنهای داغ بسازم و بعد با لگدهای ممتد آن را درهم بریزم.

هنوز در رؤیای کودکی دلم میخواهد موهای سر خواهرم را از سر غیض بکشم و پا به فرار بگذارم و برایش شکلک درآورم. هنوز دوست دارم بهانه گیری کنم و از سر لجباجت روی زمین بنشینم و پای بر زمین بکوبم.

هنوز می خواهم با انگشتهای یخ زده از سرما گلوله های برفی درست کنم و به شیشه مردم بکوبم تا آنها بدنیاالم بدوند و فریاد بزنند «مردم آزاد». هنوز دلم میخواهد ده تومانی قرمز و بیست تومانی آبی رنگ به عیدی بگیرم و لابلای کتابم پنهانش کنم. لباس تازه ی بهاری بپوشم و خود را در حاشیه ی بهار برای موعده پسخ و عید نوروز با یکدنیا شادمانی آماده سازم. من هنوز آرزوی گرفتن مدرک بالاتری در جامعه شناسی را در سر می پرورانم، حتی اگر قرار باشد تا پنجاه سالگی بطول انجامد. من هنوز سودای عشق در سردارم. عشق به حقیقت، عشق به زندگی، به خدا. از پس تفکر بسیار دریافتم که هنوز در درون من ستاره های زیبای اشتیاق به روشنی می درخشند و اگر چه جوانی را پشت سر گذاشته ام، اما قلبم را همانطور که می طپد پشت سر نخواهم گذاشت. نه درانتظار معجزه خواهم نشست و نه باغ بهشت. میخواهم هر روز زندگی را از سر بگیرم.

دریافتم که دیگر از میانه سال بودن و از مرگ هراسی ندارم. من از آن دسته کسانی نیستم که بخواهم خود را به جهان تحمیل کنم. جهان می تواند همچنان خوشحال و سر مست رقص کنان بچرخد و من با او از سر میل خواهم چرخید.

با کمی تأخیر به فرودگاه رسیدم و دوان دوان بطرف گیشة پرواز برای نیویورک رفتم و کسی را آنجا ندیدم. همه رفته بودند! و من دلم فرو ریخت. خود را به یک مأمور کنترل رساندم و جریان را تعریف کردم و او با بی خیالی با بی سیم به قسمت کنترل خبر داد که: یکی از مسافرین تازه از خواب برخاسته! و تا چند دقیقه دیگر حاضر خواهد بود. و بعد مرا بطرف گیشة دیگری برد تا بلیط ها را کنترل کند.

دلم شور میزد و آشفتگی از قیافه ام میبارید اما مأمور کنترل با همان آرامش و بی حالی اتباع امریکای لاتین درحالیکه یک آهنگ عاشقانه هم زیر لب زمزمه میکرد مشغول زیر و رو کردن مدارک شد. طاقت نیاوردم و گفتم: «من خیلی دیرم شد!» و او با خونسردی جواب داد:

«هیچوقت برای رسیدن دیر نیست. مطمئن باش که هواپیما بدون تو پرواز نمیکند» و بعد کارت پرواز را بدستم داد و یکی از راهروها را نشان داده گفت:

«از اینطرف» و تا دورخیز مرا برای دویدن دید با خنده شیطننت آمیز گفت:

«هرگز برای رسیدن عجله نداشته باش - که لطف رسیدن به دیر رسیدن است.» و در اینجا لحن صدایش را تغییر داد و فیلسوفانه افزود: «و شاید هم به هرگز نرسیدن!»

ومن دویدم تا خود را با تو بوس در شرف حرکت برسانم و خود را بدرون آن پرتاب کردم. اما هنوز جا بجا نشده و خود را به دستگیره ای نگرفته بودم که اتوبوس راه افتاد و من و مسافر رو بروئی، که هنوز فرصت دیدنش را پیدا نکرده بودم چون دو عاشق و معشوق هجران کشیده در آغوش هم افتادیم! تلوتلو خوران خود را از آغوش او بیرون کشیدم و بسختی بر خود مسلط شدم! آنوقت شرم زده سر بالا گرفتم تا بخاطر این بی دست و پائی از او عذرخواهی کنم و

ما که چنین بیگانه و از کنار یکدیگر گذشته و بر سردو راهی از هم جدا می شویم.

روزگاری «همراه» بودیم و چشم بانتهای جاده داشتیم. راه را بر ما بستند و ما را به بیراهه کشاندند.

نگاهت را از من برگیرای همسفر، و براه خود برو!

جاده ها یکطرفه و لغزان است و انتهای راه بن بست!

بیاد داری همسفر که:
من و تو سالها پیش دست به دست هم دادیم و عهد کردیم که تا آخر راه با هم باشیم.
و چه زود، چراغ قرمز سنت ها، راه بر ما بست و هریک را براهی فرستاد؟
اینک من و تو، در نیمه راه زندگی، باز همسفریم. و باز دبری نخواهد پایید تا هریک از ما راه خود را در پیش گیرد.
اما، بیاد داشته باش ای همسفر،



از ما سردرگریان خویش برد و به خلوت خود گریخت. اما پس از اینکه طوفان فرو نشست ما باز سرراه یکدیگر سبز شدیم. سر بکنار آوردیم و با پرندۀ ها آواز عشق سر دادیم. و این تازه آغاز راه بود. و آواز ما خیلی ها را خوش نیامد. عمۀ بزرگ من زودتر از دیگران زنگ خطر را شنید و چراغ قرمز را روشن کرد.

- دختره خیلی سر به هوا شده و داره بلبلی میخونه. تا صدش اوج نگرفته باید نوکش را چید و بال و پرش رو هم قیچی کرد. و خود او دست بکار شد. و مرا که دختر بزرگ خانواده بودم و نمیتوانستم منتظر پایان تحصیلات کاوه باشم تر و فرزندخانه بخت فرستاد و روانۀ محل مأموریت شوهرم به شهرستان کرد و من دیگر کاوه را ندیدم.

•••

کمی از گذشته حرف زدیم اما خیلی زود و ناخودآگاه از میان زمان تونل به آینده زدیم و مایوسانه به جستجوی یک راه خروج مشترک پرداختیم.

- میگم: «چطوره هوایما رو بدزدیم و ببریم مثلاً آلاسکا؟» کمی فکر کرد و ادامه داد: «اما نه، تو هنوز هم سرمائی هستی درسته؟»

هوایما به زمین نشست و ما از تونل زمان که به بن بست رسیده بود به عقب برگشتیم. با دلی پراز غصه و چشمانی آماده گریستن به جمع آوری وسائل خود پرداختیم و با پاهائی لرزان و مرده براه افتادیم. بهم قول دادیم که یکدیگر را به بینیم. حتی از هم شماره تلفن هم نگرفتیم. چه فایده؟ دوست داشتن خواه و ناخواه خواستن را میآفریند و خواستن لزوم باهم بودن را. درجوار یکدیگر بودن را، همراه و همگام بودن را.

و ما راهمان از هم جدا شده. سالها پیش جدا شده بود. امروز هم در آسمانها بهم رسیدیم. و حالا در بازگشت بروی زمین، - از هم جدا شدیم و هریک براه خود رفتیم!



و اندوه به صورتش انداخت. منم دلم گرفت. و او خیلی زود صحبت را عوض کرد:

- منظورم اینستکه با گذشت سالها زیاد عوض نشدی. یعنی بهتر شدی! با یکنوع لجبازی گفتم:

- نه من بهتر نشده ام. تو چشم بصیرت پیدا کرده ای.

و او شادمانه و بی خیال خندید و صورتش چال افتاد و من باز دلم فشرده شد.

- منظورم این بود که گذشت زمان تأثیر منفی روی تو نگذاشته. تو که منومی شناسی هیچوقت نمیتونم حرف دلم را آنطور که میخوام بگم.

- از قرار توهم با گذشت زمان فرق چندانی نکرده ای.

و لحظه ای بعد در دنج ترین قسمت جمبوجت غول پیکر کنار هم نشسته بودیم و از سالهائی که باهم و بعد بتنهائی گذرانده بودیم حرف میزدیم.

•••

من و کاوه در یک خانه زندگی میکردیم و به یک مدرسه می رفتیم. و به مرور در بسیاری از چیزها شریک هم شدیم. ابتدا بیماری های دوران کودکی، بازیها و قهر و آشتی های بچه گانه- تا اینکه طوفان بلوغ پها شد و هریک

اینبار با دیدن چهره ای آشنا چنان تعادل خود را از دست دادم که اگر او به کمک نیامده بود مسلماً نقش بر زمین شده بودم. اما او مرا محکم گرفته بود. و برای اینکه حرفی زده باشد گفت:

- اینطور که پیداست تو هنوز هم عادت نکرده ای تا سر وقت خودت را بجائی برسانی و هردو با این حرف بخنده افتادیم و اینبار باز هم بی اختیار یکدیگر را در آغوش کشیدیم.

از بالای سرش، از ورای شیشه اتوبوس چشم به بیرون دوختم. میلان زیر فشاریبه صبحگاهی غم زده و ساکت و مغموم بنظر میآمد. درست مثل آدمی که نومیدانه بخود می پیچد تا سردرد دل باز کند اما بغض راه گلویش را بسته است. بخود فشار آوردم: چند سال بود که کاوه را ندیده بودم: - خیلی سال از آنروزها گذشته.

مثل همیشه فکرم را خوانده بود. سرپائین انداختم و گفتم:

- آره متاسفانه سال و ماه مثل اتوبوس منتظر من نشدند و رفتند.

سرش را نزدیکتر آورد و نگاه گرم و مهربانش را توی صورتم پاشید.

- اما تو سالهای عمر را هم مثل دوستان قدیم قال گذاشتی!

سختش بوی گذشته میداد و هاله ای از غم



نصرت مختار زاده (آیزک)

مشاور مورد اعتماد شما در امور املاک

Senior Commercial Investment Consultant

متخصص در خرید و فروش:

املاک تجاری و معاوضه های مالیاتی 1031 - آپارتمان بیلدینگ - مسکونی

در مناطق لوس آنجلس، بورلی هیلز و حومه بورلی هیلز

The Prudential
California Realty



(Beverly Center Branch)

8128 West 3rd. St. Los Angeles, CA 90069

(213) 653-9970 Ext. 226 (Isaac)

داروخانه هیس

دکتر آشر اسحق پور

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تر از ویلشر بلوار

HEPPS PHARMACY

233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(1/2 Block South of Wilshire)
(213) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

ازامریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 806
Los Angeles, CA 90024

(213) 824-0049

بدرانی بانعیس وف فلی

دکتر پرویز پیرنظر

۱۰۹۲۱ ویلشر بلوار - نس خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۸۰۶

(۲۱۳) ۸۲۴-۰۰۴۹



کیترینگ کاشر بهادر

انتخاب صحیح

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم تر سازید.

بهادر کیترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه با سرویس برتر و کیفیت بهتر همیشه آماده است از میهمانان عزیز شما پذیرائی

6027 1/4 Reseda Blvd.
Tarzana, CA 91356

کند

تلفن (۸۱۸) ۶۰۹-۷۱۳۵

(۸۱۸) ۸۸۷-۴۴۹۰

تلفن

برای اطلاع با ما تماس حاصل فرمائید

موريس مطلوبيان CPA

عضو انجمن حسابداران رسمی آمریکا و کالیفرنیا

انجام کلیه امور حسابداری

- تهیه و تنظیم اظهار نامه مالیاتی (Tax Return) اشخاص و شرکت ها
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statment) جهت استفاده بانک و سایر موسسات اعتباری
- مشاوره در مورد خرید و فروش املاک و شرکتها، اخذ وام و برنامه ریزی مالیاتی
- مشاوره در امور کامپیوتری کردن سیستم های حسابداری و Property Management
- مشاوره در مورد تنظیم Trust و تقسیم سرمایه بین افراد خانواده (Estate Planning)

(213) 477-2235

11755 Wilshire Blvd., 9th Floor
Los Angeles, CA 90025

آقا و خانم میم از «سینورسی تیزن» های محترم و آبرودار شهر ما هستند. روز برای آنها از طلوع آفتاب شروع میشود. قاعدتاً هردو باید بگیرند تا لنگ ظهر بخوابند چون دارند با اصطلاح دوره «ریتایرمنت» را طی می کنند. اما اینطور نیست. هیچ اینطور نیست. برعکس هرروز مثل بچه مدرسه هائی که امتحان داشته باشند و دلشان شور بزند، هنوز آفتاب لحاف شب را از سرش پس نزده، آنها چشمپاشان باز میشود و کمی در رختخواب میلولند تا بجای ورزش صبحگاهی، خون را در رگهایشان بحرکت درآورند و بتوانند از تختخواب پائین بیایند.

آقا و خانم میم در یک کاندوی اجاره ای در طبقه چهارم زندگی می کنند. خانه شان، ببخشید آپارتمان اجاره ایشان در سانتامونیکا است. تا پارسال ساکن تارزانان بودند ولی مینو کوچکترین فرزندشان آنها را به محلی آورد که نزدیکتر به آنها باشد تا بتواند بهتر به مامان و پدر برسد. خود مینو با شوهر و بچه هایش در وست وود، خیابان «وترن» زندگی می کنند.

آپارتمان آقا و خانم میم مشرف به خیابان «اوهایو» است. بالکنی دارد که عرض آن چیزی در حدود نیم ذرع است. بسختی میشود در آن صندلی گذاشت و نشست و بیرون را تماشا کرد. تازه بیرون چه دارد. جز خیابان و ساختمان و ماشینهای متحرک یا پارک شده. از آن بالا، آدمها را نمیشود دید. اصلاً نمیشود دید. انگار که شهر آدم ندارد یا از آدم خالی اش کرده اند. آدمها را ریخته اند توی دریا. دریا هم پیدایش نیست. باتمام این احوال، همین بالکن باضافه برنامه های فارسی تلویزیون و رادیوی ایرانی داخل اطاق و سانلی هستند که خانم و آقای میم را به طبیعت، به دنیا و مافیها، به گذشته، به زندگی، به برنج باسمانی و میل ایستالیائی، به آهنگ نیلوفر پوران و حبیبم اگر خوابه مرضیه، به وکیل تصادفات و

کارگاه تعمیرات، به دفتر کار خانم و آقای وام، به کنسرت شهره و شهرام و به تئاتر ارحام صدر و فیلم گوگوش می برد. و اگر اینها نبودند، اگر بالکن نبود، اگر پنجره بسته بود، اگر تلویزیون اینهمه برنامه نداشت و اگر رادیو آهنگهای دلکش و الهه و بنان و فاخته ای را پخش نمی کرد وای که زندگی برای آنها چقدر تار و کسل و خسته کننده میشد. آنوقت میشد گفت که آنها زندانیانی هستند که محکومند تا آخر عمر در سلول خود بمانند و بپوسند.

تصویری بی رنگ و حال

از

۲۴ ساعت زندگی آقا و خانم میم

نوشته: هوشنگ ابرامی

آفتاب دارد یواش یواش خودی نشان میدهد. اینرا میشود از لای پنجره های کرکره ای دریافت. نوری کم رنگ، مرده و قاطبی با مه از بیرون نمایانست. باید سحرخیز بود تا کامروا شد. آقای میم در خواب و بیداری ساعت را نگاه می کند- درست نمی بیند. عینکش را میگذارد. ده دقیقه بساعت ۶ مانده است. خانم میگوید «بلند میشوی که چه؟ اداره ات دیر شده. بخواب حالا» آقا عینکش را از چشم برمیدارد و حرفی نمیزند.

ساعت ۶ صبح

آقای میم کنار تخت نشسته است. دو دستش را روی تشک ستون کرده و شانه هایش کمی بالا زده و پشتش قوز کرده. چهار شوید مویش پریشان است و زیر چشمپاش پف کرده. دستی به سرش می

کشد و لیوان کوتاهی را که تمام شب دندانهای مصنوعی او در آب آن یله داده است بر میدارد و آرام آرام بسوی دستشویی میرود.

خانم میم ملافه و جابالشتی ها و روتختی را کنار میگذارد و با ملافه و جابالشتی ها و روتختی خوش طرح تمیز اطو شده ای که از گنجه می آورد عوض می کند- بعد با دقت و وسواس رختخواب را مرتب می کند. از چپ براست میرود. از راست به چپ و از پائین، تخت را نگاه می کند. دست می کشد. خیلی دقت می کند که دوطرف تخت متوازن باشد؛ پاک و صاف باشد و چین و چروک نداشته باشد. امروز سه شنبه است. سه شنبه ها برای آنها روز بزرگی است روز مقدسی است. روزیست که مینو و کامی باید بیایند.

ساعت ۷ صبح

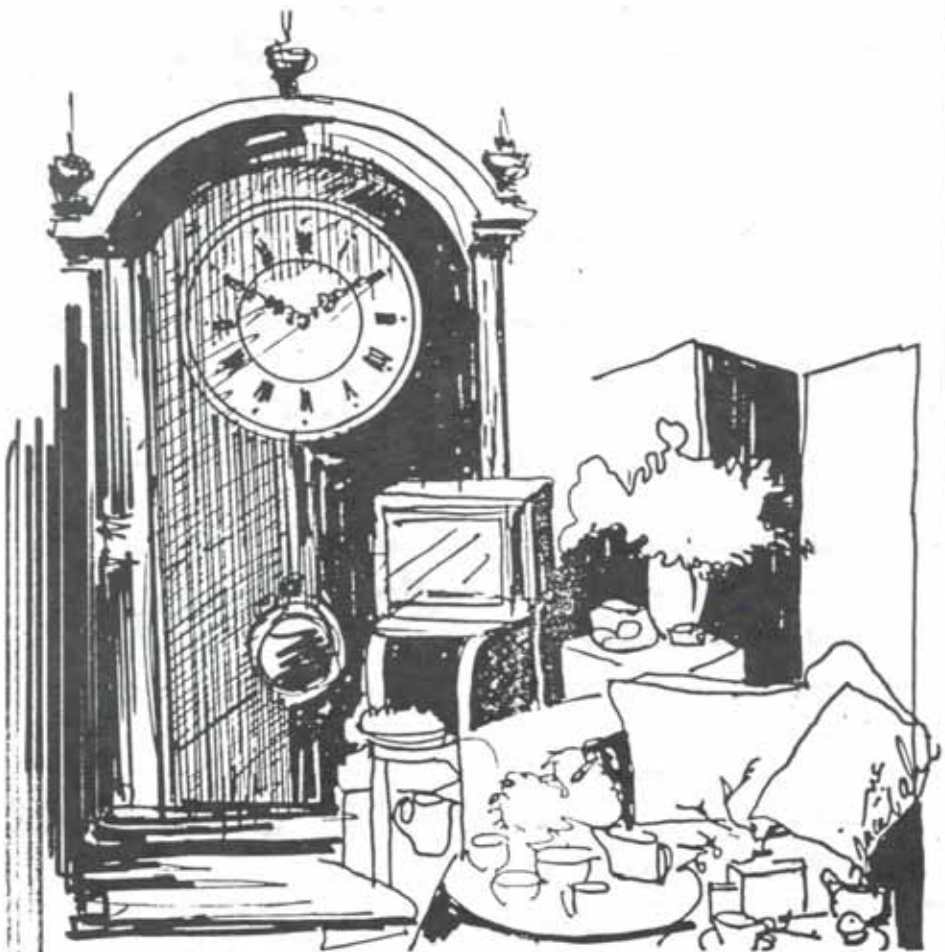
صبحانه روی میز چیده شده است. میز صبحانه در اطاق است چون آشپزخانه جای میز و صندلی ندارد. پنیر و حلواورده و مربا و کره و نان بیتا. پنیر و حلواورده بهمان شکل دست نخورده دیروز و پریروزند. خانم میم پشت میز نشسته است. استکان چای را پیش می کشد و قرص قرمز رنگ را از کف دستش برمیدارد و روی زبان میگذارد. آقای میم رو بروی تلویزیون چهارچشمی محور برنامه ایرانی هاست. می خواهد بداند وضع خاورمیانه چه شد. جنگ تمام میشود یا نه؟ رضاشاه دوم به ایران بر می گردد یا نه؟ خانم میم از او می پرسد آیا شربت سینه اش را خورده است یا نه؟ و آقای میم میگوید: «صبر کن یه دقه ببینم» و تلویزیون دارد نرخ بورس سهام را پخش می کند.

ساعت ۸ صبح

خانم و آقای میم جایشان را عوض می کنند.

ساعت ۹ صبح

آقای میم قیچی بدست به بالکن میرود. در بالکن سه تا گلدان دارد. اسم



و به بالکن میرود. گلدان زرده را از سمت چپ بر میدارد و سمت راست میگذارد. گلدان سفیده را از سمت راست بر میدارد و وسط بالکن میگذارد و گلدان قرمزه را بر میدارد و سمت چپ میگذارد. باز با برگها و رزمیرود. خاکهای گلدانها را نوازش میکند. صافشان میکند. آنها را می جوید مبادا سنگی، خاشاکی، چیز هرزه مضرری یا آشغالی بر آنها باشد و اگر باشد آرام با دو انگشت بر میدارد و روی کف دست میگذارد تا در آشغالدانی بیاندازد.

خانم میم میوه خوری را پر از میوه روی میز اطاق گذاشته و هی میوه ها را جابجا میکند. چون میداند که کامی خیار را بیشتر از سیب دوست دارد سعی میکند خیارها را روی سیبها بچیند.

ساعت ۱۱ صبح

آقای میم با قیچی و آب پاش به بالکن میرود. ابزار کار را بر زمین میگذارد و به جای گلدانها خیره میشود. آنکه باید آفتاب بیشتر بخورد سایه رویش افتاده. پس جایشان را باید عوض کند. عوض می کند. از راست به چپ، اول گلدان قرمزه را میگذارد، بعد گلدان زرده را و آخر گلدان سفیده را. اینبار آب برخاک گلدانها نمی ریزد. با آب، برگها را یکی یکی میشوید. گرد و غبار را از آنها با شست و انگشت نشانه میزداید. فوتشان میکنند. بعد کف دست چپش را فنجان میکنند، بر آن آب میریزد، انگشتان دست راست را در آن خیس میکند و بالای برگها می گیرد. و تلنگری می زند و حس میکند که بر باغ پر گل و ریحانش باران مصنوعی ایجاد کرده است.

پایش را که داخل اطاق می گذارد خانم سرش جیغ می کشد: «باز که این آفتابه را بردی توی بالکن!» آقای میم خودش را بکوجه علی چپ میزند و بعد از یک لحظه می پرسد: «پسی داریم برای کامی؟»

برگها را امتحان میکند و یک برگ مریض زرد موربانه خورده را با ظرافت و نزاکت از ته قیچی می کند.

خانم میم با شوق و علاقه مشغول نظافت اطاق است. آقای میم سرش را از پنجره بالکن تومی کند و می پرسد: «گفتی کامی هم میاد؟» خانم میگوید: «پس می خوام نیاد. آره که میاد دورش بگردم الهی» و عکس کامی را از روی تلویزیون بر میدارد و با دست پاک می کند و می بوسد و سرچایش میگذارد.

ساعت ۱۰ صبح

خانم میم در آشپزخانه است. آقای میم آب پاش کوچک را از دستشویی بر میدارد

گلهای هیچکدام از آنها را نمیداند. نه شمعدانی است نه شب بو و نه یاس و نه سنبل. گلدانها را خودش اسم گذاری کرده؛ بهمان رنگ گلهايشان: گلدان سفیده، گلدان قرمزه و گلدان زرده هر سه تا گلدان تقریباً یک اندازه اند. فقط گلدان سفیده شاخه های بلندتری دارد. آقای میم گلدان قرمزه را از سمت چپ بالکن بر میدارد و وسط بالکن میگذارد، گلدان سفیده را از وسط بر میدارد و سمت راست میگذارد و گلدان زرده را از سمت راست بر میدارد و سمت چپ بالکن میگذارد. بعد شروع میکند باغبانی کردن. با دقت، با وسواس، با حوصله ای عجیب یکی یکی

موقع ناهار است. آقای میم می پرسد: «نگفت مینو چه ساعتی میاید؟» خانم میم میگوید: «تا کامی را از کودکستان برداره و خرید کنه نزدیک ساعت چهارمیشه» آقای میم یادش میاید که سه هفته پیش وقتی کامی آمد مادرش گفت «گراند پا را کیس کن» و اولیش را جلو بابایزرگ گرفت و بعد رفت رو بروی تلویزیون نشست؛ مثل مجسمه و همینطور تماشا کرد و تماشا کرد. چیپس خورد و پیسی بالا زد و مادرش مفسر فکر و احساس او شد. خانم میم کپسول شماره ۲ را می خورد و آقای میم قرص بزرگه را.

ساعت ۱ بعد از ظهر

آقای میم روی کاناپه دراز کشیده و در خواب ناز است. خانم میم روی تخت خوابش برده. رادیوی ایرانی روشن است.

ساعت ۲ بعد از ظهر

مثل ساعت ۱ بعد از ظهر

ساعت ۳ بعد از ظهر

مثل ساعت ۲ بعد از ظهر

ساعت ۴ بعد از ظهر

خانم میم میز جلو میل را در نهایت سلیقه چیده است. با دستمالی نم میوه ها را پاک کرده اما هنوز مشکوک است که موزهایی را که لکه سیاه دارند بالای میوه های دیگر بگذارد یا در ظرفی دیگر و یا اصلاً آنها را بردارد تا کامی خیارها را بهتر ببیند. گزهای اصفهان را در یک بشقاب چیده است. ظرف دیگر را پر از پسته کرده. ظرف کوچک ماست خوری را کنار کاسه چیپس گذاشته و دوتا بشقاب پیشدستی را با کارد و چنگال مهمانها کنار آنها. علاوه بر اینها چون میدانند کامی «آلبالو» را دوست دارد قسمت دست نخورده ناهار ظهر را در دیگ روی گاز حاضر و آماده دارد تا همینکه آمد برایش گرم کند.

آقای میم قیچی را بر میدارد و به بالکن میرود. اینبار فقط جای گلدان سفیده و

گلدان قرمزه را عوض میکند و گلدان زرده را میگذارد همان وسط بالکن بماند.

خانم میم با یک مشت خرده نان پیش آقای میم میرود و مشتش را در بالکن باز می کند. آقای میم میگوید: «باز می خوی صدای مینه جره را در بیاری؟» خانم میم میگوید: «مینه جره خیلی بیجا کرده. کیبوترها گرسنه اند» آقای میم میگوید: «کیبوترها را بمن و توجه؟ سر و صدای همسایه ها در میاید» خانم میم میگوید: «همسایه ها بیخود کردن. برن پیش سگ و گربه هاشان. کیبوترهای آزاد هم غذای خوان» هردو از بالکن پائین را نگاه می کنند. چشمشان بدنبال مینو و کامی است.

ساعت ۵ بعد از ظهر

در میزنند. آقا و خانم میم سراسیمه سمت در میروند. خودش است. مینو است. مینو یک بسته پاکت بزرگ در دست دارد. مادر را می بوسد و پاکت را در آشپزخانه میگذارد. آقای میم لیخند بلب دارد اما نگرانست. می پرسد: «پس کامی کو» مینو می گوید: «تولد دوستش بود بردمش جشن تولد» خانم میم با حسرت می پرسد: «نیاوردیش» مینو میگوید: «نه مامان نشد. هفته دیگه اینشالا» خانم میم میگوید: «بیا بنشین» مینو که سوو پیچ ماشین را در دست دارد میگوید: «نه مامان. ماشین را بدجانی پارک کردم. توش می کشند» آقای میم می پرسد «چی ش می کنن؟» خانم میم میگوید: «می برنندش» آقای میم مضطربانه می پرسد: «کامی را» خانم میم میگوید: «نه ماشین را. چرا گوش ات سنگین شده» آقای میم می پرسد «مگر کامی توی ماشین نیست» خانم میم با عصبانیت و صدای بلند می پرسد: «چرا گیج شدی؟ چرا حواس پرتی گرفتی» آقای میم به آرامی و ناامیدانه می پرسد: «پس کامی نمیاید؟» خانم میم به مینو می گوید: «بیا بنشین. یک چیزی بخور. لبی تر کن» مینو یک

چیپس بر میدارد با بی میلی گاز کوچکی میزند و میگوید: «باید بروم. دیر شده. باید کامی را بردارم و بروم شام درست کنم» آقای میم به خانم میگوید: «نامه هارا نشانش بده. مال بیمه. مال تکس. مال اجاره. مال ساعت و تلویزیونی که برده ایم» مینو کلیدها را با بی تابی در دست می چرخاند و همینطور که ایستاده میگوید: «چیزی نیست. همه اش جانک است. آشغال است. نگه دارید دفعه دیگه که آمدم سر صبری نگاه می کنم.»

ساعت ۶ بعد از ظهر

رادیو ایرانی بازاست. صدای دلکش آقا و خانم میم را از جا کنده و به ایران برده است. هیچکدام حرفی نمیزنند. ماتشان برده است. تلفن زنگ میزند. آقای میم گوشی را بر میدارد و بی اراده میگوید: «امیرجان توشی» و بعد گوشی را بدست خانم میدهد: «بیا بین کیه» خانم میم می پرسد «امیره؟» آقای میم میگوید: «نه. نمیدانم چی میگه» خانم میم میگوید: «یس؟... نو، نو نات وانت... تنک یو... آی نو. نو. گودبای» و گوشی را ترق به زمین میگذارد. آقای میم می پرسد: «کی بود؟» خانم میم میگوید: «چه میدانم. وصیت مرگ می کرد. از ام سی آی بود.» آقای میم می پرسد: «اف بی آی؟» خانم میم میگوید: «یادت باشد ایندفعه مینو آمد برای خرید سمعک باهاش قرار بگذاریم.»

ساعت ۷ شب

خانم میم قرص گلی رنگ و آقای میم قرص کوچیکه را می خورند و هر کدام یک لیوان آب بدرقه اش.

ساعت ۸ شب

وقت شام است و هنگام صرف باقیمانده ناهار ظهر. هردو به رادیو گوش میدهند. هیچ حرفی، هیچ کلامی بین آنها رد و بدل نمیشود. فقط وقتی خانم میم می خواهد میز را تمیز کند می پرسد: «دیگه

نمی خوری؟» و آقای میم میگوید: «نه» و خانم ته مانده غذا را در بشقابی میگذارد و نگه میدارد و آقای میم میداند که فردا آن چهار کیبوتر چای خوراک خوبی خواهند داشت.

ساعت ۹ شب

هر دو خاموش و ساکت جلوتلو یزیون نشسته اند و تماشای آگهی هائی را که هیچ ربطی با زندگی آنها ندارد تحمل می کنند تا شاید دو دقیقه فیلم ارحام صدر، یا گوگوش و یا فردین را ببینند. چرت میزنند. خانم میگوید: «پاشو برو بخواب» و آقای میم میگوید: «من خوابم نمیاد. تو برو بخواب» و هر دو سرشان روی سینه هاشان سنگینی میکند.

ساعت ۱۰ شب

آقای میم در یک طرف تخت خوابیده و خانم میم در طرف دیگر. هر دو پشت بهم کرده اند.

ساعت ۱۱ شب

مثل ساعت ۱۰ شب

ساعت ۱۲ شب

مثل ساعت ۱۱ شب

ساعت ۱ بعد از نیمه شب

آقای میم خروپف می کشد. خانم میم دست بشانه او میگذارد و میگوید: «سرت را درست بگذار» آقای میم خواب سنگینی دارد. خانم میم بالش را زیر سر او جابجا میکند. صدای خروپف قطع می شود.

ساعت ۲ بعد از نیمه شب

آقای میم بلند میشود به دستشویی میرود.

ساعت ۳ بامداد

صدای خروپف آقای میم، خانم میم را باز از خواب بیدار می کند. خانم میم میگوید: «درست بخواب! سرت را درست بگذار» این بار آقای میم بلند میشود می

نشینند اما قبل از اینکه بالش زیر سرش را مرتب کند باز به دستشویی میرود.

ساعت ۴ بامداد

مثل ساعت ۳ بامداد

ساعت ۵ بامداد

خانم میم عطسه می کند و بعد به سرفه می افتد. آقای میم دارد خروپف می کشد.

ساعت ۶ بامداد

آقای میم کنار تخت نشسته است. دو دستش را روی تشک ستون کرده. شانه هایش کمی بالا آمده و پشتش قوز کرده. چارتا شوید مویش پریشان است. زیر چشمهایش پف کرده. دستی بر سرش می کشد و نجواکنان از خودش می پرسد: «تا سه شنبه چند روز مانده؟» خانم میم بی اراده میگوید «شش روز!» و بعد «چرا خودت را اینقدر عذاب میدهی. به این زودی پامیشی که چه؟ اداره ات دیر شده؟!»

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام فرارسیدن موعده پسخ و عید نوروز را بکلیه همکیشان و هموطنان عزیز شادباش میگوید و سالی سرشار از تندرستی برای همگان آرزو میکند.

14937 VENTURA BLVD.
SUITE 206
SHERMAN OAKS, CA 91403

(818) 906-3666
(213) 470-6938
FAX: (818) 783-4312

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران خبره امریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant
12100 Wilshire Blvd., Suite 635
Los Angeles, CA 90025
(213) 447-5500

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد بیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

درمان چاقی

بوسیله پیشرفته ترین سیستم های کامپیوتری و تغذیه آزمایش شده در مرکز تغذیه دانشگاه هاروارد

برای دریافت برشور و اطلاعات مربوطه با نشانی زیر با ما مکاتبه فرمائید.

Endocrine and Weight Control Clinic

9401 Wilshire Blvd., #735

Beverly Hills, CA 90212

Kamran Saidara, D.D.S.

دکتر کامران سعید آرا

فارغ التحصیل از دانشکده دندانپزشکی USC

دندانپزشک

- Cosmetic Bonding & Bleaching
- Crowns & Bridges (Porcelain & Gold)
- Root Canal Therapy
- Periodontal Therapy and maintenance
- Children's dentistry
- Insurance & dental plans accepted

- دندانپزشکی زیبایی
- ساخت روکشهای چینی و طلا
- درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)
- درمان بیماریهای لثه
- پروتزهای ثابت و متحرک
- دندانپزشکی کودکان
- قبول بیمه های دندانپزشکی
- ملاقات با تعیین وقت قبلی

برای مشاوره رایگان با شماره تلفن زیر تماس حاصل فرمائید.

16542 Ventura Boulevard, Suite 504 Encino, California 91436

(818) 986-3598

دکتر لیدیا حکیمزاده

دندانپزشک

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت روکشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91436

(818) 784-2414

قبول بیمه های دندانپزشکی

فدراسیون یهودیان ایرانی

با پشتکار گروهی از دل بستگان به مردم

در خدمت مردم ماست.

با ما همکاری کنید.



موسسه عینک سازی
اپتیکال کلینیک
OPTICAL
CLINIC



افتتاح این موسسه با مدیریت سوسن نفاس فارغ التحصیل آمریکن بورڈ کالیفرنیا با همکاری اپتومتریست پرویز نفاس فارغ التحصیل ازدانشگاه اپتومتری پاریس را اعلام می نماید در این مرکز که مجهز به مدرن ترین سیستم لابراتوار بوده می توانید دقیق ترین عینک های طبی و شیک ترین عینک های آفتابی اید آل خود را که گلچین کلکسیون های اروپائی می باشد با مناسب ترین قیمت تهیه فرمائید.

آدرس: ۹۰۳۳ ویلشر بلوارد (تقاطع دوهمینی) طبقه چهارم شماره ۴۰۵ با پارکینگ رایگان
 تلفن ۲۸۶۸-۲۷۸ (۲۱۳)

ژیلادیرهامی « دانش »

فوق لیسانس رشته معماری و معماری داخلی

آرژانتینا : CAL STATE UNIVERSITY NORTHRIDGE, CA

آماده همکاری و قبول سفارش در رشته های:

معماری و طراحی داخلی
معماری و طراحی

تلفن های ۸۵۲۲-۳۴۶۰۸۱۱ و ۲۷۴۴-۲۷۸۴ (۴۱۸)

16661 Ventura Boulevard, Suite 214, Encino, California 91436

واژه‌های یهودی ایرانی

ناشناخته است و کلمات عادی که تنها تفاوت گویش با فارسی معمولی دارند مورد نظر نیست. در این شماره سپاسگزار آقای ابراهام گبای از کانادا هستیم برای واژه‌های کاشان، آقای دکتر شکراله برآوریان برای واژه‌های اصفهان و خانم فرنگیس حلوصیم برای واژه‌های همدان.

همانطور که انتظار میرفت، واژه‌های جمع آوری شده زیر عنوان فوق مورد توجه تعداد زیادی از خوانندگان ما قرار گرفته و نامه‌های متعددی در این خصوص بدست ما رسیده است.

لازم میدانیم توجه خوانندگان گرامی شوفار را باین نکته معطوف داریم که قصد ما جمع آوری واژه‌های ناب و

اصفهان

جن و مره	زن و مرد	گلیز	زردآب	بشان	بروم
و یخویی	بی خوابی	دیم	صورت	کیه	خانه
حطانقل	قلم دوش	کزه	خانه	دلنگ	بلند
وزا	چدا	ازری	دیروز	داران مران	دارم میمیرم
وچه	بچه	ابی شو	دیشب	هزه	دیروز
بزار	برادر	اِزَنه	جمعه	کاشان	کوچک
خوخ	خواهر	باخاجه	پدر بزرگ	و بیجیکی	گلدان
ماز	مادر	جه جه	مادر بزرگ	طاقارک	رعدو برق
بوا	پدر	خارسو	مادرشوهر	آسمون قرنبه	فوس و قرح
مدبق	مطبخ	جیر	پائین	قشتو	پائین
جیره خولی	غذائیکه زیر آتش و خاکستر	و یشه	گرسته	جر	کوزه بزرگ
اُونگون	مدفون میکنند تا بپزد.	هم ریش	باجناق	و یشه	گرسنه
سرت	آو یزان	بوسوره	پدر زن	باخاسیره	پدرشوهر
سرکلوته	نردبان	آیمی	همدان	خُسی	مادرشوهر
غِلا	سر بند	جن	آدم	یاده	جاری
اوجیم	کلاغ	دُت	زن	داسی	خانم خانه
	دل بهمخوردگی		دختر		

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

9090 Burton Way
Beverly Hills, CA 90211

(213) 859 9196

10767 Riverside Dr.
North Hollywood, CA 91602

(818) 980-8881

ما و شما



• بشنوا ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.

• در این صفحه تنها به نظرات و نامه هائی اشاره می شود که نام نویسنده (و یا گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و یا پاسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شورای نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از چاپ مطالبی که با خط مشی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) و آدرس ما پشت مجله چاپ شده است □

آقای دکتر العازار هلولو با در مقاله ای تحت عنوان «ازماست که برماست» می نویسند:

تورات مقدس ما همه حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است؟ نوشته ایشان مربوط است به اختلاف نظر بین زنان و مردان جامعه ما و اینطور اظهار نظر کرده اند که: «ما چنانچه در امری تخصص نداریم نباید به اظهار نظر پردازیم. مثلاً گاهی خانم ها برای توجیه برتری مقام خود، مردان را بیاد ناسزا میگیرند و گاهی هم مردها خانم ها را مقصر میدانند. حال آنکه اگر طرفین احترام یکدیگر را حفظ کنند، این مسائل طبعاً از بین میرود. سپس ایشان از گفته های حضرت سلیمان یاری گرفته نوشته خود را چنین ادامه میدهند: «زن پاک سرشت زبان به دانائی می گشاید و

آموزش به مهربانی میدهد. همسر خود را شهرة در بارها کرده میان دولتمردان می نشاند.»

آقای ابی نوعم شبتائی از اسرائیل مثل همیشه محبت فرموده برای ما مطلبی زیر عنوان «فرقه های مختلف دین یهود» فرستاده اند. با سپاس فراوان از این خواننده عزیز با توجه اینکه قبلاً همکار ما دکتر هوشنگ ابرامی مطلب مبسوطی در این باره نوشته اند از چاپ این نوشته معذوریم و از ایشان میخواهیم که باز هم نوشته های خود را برای ما بفرستند.

آقای اسماعیل اسحاقیان از اسرائیل می نویسند: «سرمایه انسان روشنفکر همانا افکار اوست و چنانچه آنها بفروشد، دیگر مطرح نیست و حرفی برای گفتن ندارد. انسان روشنفکر خود فروش نیست، چرا که برای انسان بودن به پول و مادیات نیازی نیست.» از این خواننده عزیز سپاسگزاریم.

آقای دکتر ایرج پوراتبیان طی مقاله ای نقطه نظرهای خود را در مورد مطالبی که در نشریه ای دیگر منتشر می شود ابراز داشته اند. همانطور که قبلاً نیز به آگاهی خوانندگان خود رسانده ایم، ما مواضع قشریون مزبور را در گذشته مورد تحلیل قرار داده و در مورد آن به توده مردم خود آگاهی لازم داده ایم. معذرتاً نقطه نظرها و برداشتهای ایشان را در مورد سایر موارد مندرج در نامه مزبور، ذیلاً برای خوانندگان خود نقل می کنیم باین تاکید مجدد که نظریات مزبور الزاماً مورد قبول یا رد ما نمی باشد:

یهودیت از زمان حضرت موسی رسماً طبق قوانین مخصوصی بوجود آمد. این مجموعه قوانین بطور بسیار واضح بوسیله حضرت موسی از طرف خداوند به قوم اسرائیل داده شده است. در اینجا از یاد نبریم که یهودیت فقط این نیست که توسط حضرت موسی به قوم بنی اسرائیل عرضه شده باشد بلکه یهودیت یک «ملیت» هم هست که افراد آن میتوانند به مرام و مذهب

یهود اعتقاد داشته باشند. در همان زمان خروج از مصر همراه قوم بنی اسرائیل تعداد زیادی مصری ها با قوم یهود از مصر خارج شدند که از این عده خیلی ها یهودی شدند و بعضی دیگر (همراه برخی از قوم یهود خارج شده از مصر) همان طور باصطلاح «لامذهب» باقی ماندند.

مذهب و بستگی بآن نه تنها هادی بشر در زندگی است بلکه غذایی برای ارضای روح و روان بشر است. انسان بعد از تأمین احتیاجات بدنی (از قبیل خواب و خوراک) جهت زنده ماندن و زندگی کردن احتیاج به غذای روح دارد- یعنی مذهب و ارکان و اعتقادات آن از نظر و فهم هر فردی بطور مخصوصی تعبیر و تفسیر میشود و هر چه هم یک فرد برخی از دستورات آن مذهب را نادیده گرفته باشد باز با قلبی مملو از عشق خود را میتواند وابسته بآن مذهب بداند و اجتماع نمیتواند او را از آن مذهب طرد کند. و اگر ما باین طرد کردن ها ادامه بدهیم بزودی باصطلاح «علی میماند و حوض او». آیا بهتر از این مبارزه ها (رفورمها با مذهبیون - مذهبیون با میانه روها و...) نیست که در جستجوی دشمن حقیقی یهودیت باشیم نوع حربه او را بشناسیم و با او جنگ و مبارزه کنیم؟ آیا ما عمداً اختیار غیرمطوب را از خود دور میکنیم و چشم و گوش خود را می بندیم و باصطلاح «مثل کبک سر خود را در برف فرو می کنیم» و حقایق را نادیده گرفته انکار می کنیم؟ آیا اینطور نیست که «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند؟»

از نظر گروهی اعمال و رفتار قابل قبول آنهاست هستند که اجداد ما قبول می داشتند و طبق آنها رفتار میکردند- اما آیا آنچه که پدران و اجداد ما قبول میداشتند ما امروزه قبول داریم؟ آیا ما هنوز برده داری را قبول داریم؟ آیا ما هنوز تعدد زوجات را قبول داریم؟ آیا اجتماع امروز ما آنها را قبول دارد؟ آیا اینطور نیست که تعریف «اصول و رفتار اجتماع»

در هر زمانی می‌تواند فرق بکند؟ آیا رسوم اجتماعی و دینی با مقتضیات زمان باید مغایرت داشته باشد؟ به عقیده من رسومی که باعث زیان و صدمه به اجتماع (یهودی) ما میشوند باید فراموش بشوند هر چند که چندین سال و چندین نسل هم محترم شمرده میشدند. مثل برده داری و تعدد زوجات که در قدیم نه تنها موجب و مورد انتقاد نبود بلکه نشانه شخص هم بود. اخیراً آماری را مطالعه می‌کردم که براساس آن اگر شرایط زمان و مکان و زندگی به همین منوال پیش برود تا ۴۵ سال دیگر خود بخود فردی یهودی دیگر در امریکا وجود نخواهد داشت (و دیگر احتیاجی هم نیست که مذهبیون با میانه روها و با رفرمیها بجنگند و یا بالعکس). البته این ادعای شخصی من نیست بلکه همانطور که ذکر شد نتیجه آماری است که در امریکا گرفته شده است و علت آن سه عامل ذکر شده است:

۱- ازدواجهای خارج از مذهب (یهود) که عملاً بعللی که همه ما بآن وارد هستیم این ازدواجها منجر به خروج فرد یهودی (چه پسر و یا دختر) از دین یهود میشود و او به مذهب زوج یا زوجه خود که با آغوش باز

او را میپذیرد می‌گردد. فراموش نکنیم که گرویدن به مذهب یهود را غیرممکن میدانیم و یا آنرا با هزار و یک شرط و شروط تقریباً غیرممکن ربط می‌دهیم.

۲- افرادی که در سنین مختلف (خصوصاً جوانان کم اطلاع) طعمه مبلغین گروه‌ها و مذاهب دیگر میشوند- فقط افرادی که به حربه‌های مبلغین و زبان چرب و نرم آنها و وعده‌های آنها آشنائی ندارد اهمیت این امر را نادیده و غیر مهم میدانند.

۳- حد متوسط تعداد فرزندی که از پدر و مادران یهودی بدنیا می‌آیند ۲/۳ فرزند برای هر خانواده است حال آنکه برای بقای یهودیان مقیم آمریکا میبایستی هر خانواده بطور متوسط اقل ۲/۵ فرزند داشته باشد تا نسل یهودی در امریکا پابرجا بماند.

با در نظر گرفتن تمام خطراتی که برای جامعه یهودی (چه آمریکائی و چه خارج از آمریکا) وجود دارد آیا وقت آن نرسیده است که از این جنگ‌های داخلی دست برداریم و خود را مجهز و آماده برای مبارزه حقیقی بکنیم؟ لطفاً این تصور را بکنید که اگر هر فرد یهودی را بخاطر اجرا نکردن یکی از قوانین یهودیت بخواهیم طرد کنیم آیا هنوز عسارائی برای گفتن مدح «او»

باقی میماند؟ آیا ما همگی به پدر و مادر خودمان احترام گذاشته و می‌گذاریم؟ آیا شبات را نگه داشته و میداریم؟ آیا هیچ کدام به مال و زن و بچه دیگری حسادت نکردیم؟ اعمال بشر نتیجه افکار و خواسته‌های او است مذهب و اجتماع فقط میتواند راهنمایی برای او باشند.

خداوند گناه را ناپسند میداند ولی شخص گناهکار را طرد نکرده است (و اگر طرد میکرد و در پیچه امید را روی بندگان خود می‌بست آنموقع امید از همه ما گرفته میشد).

فراموش نکنیم که آغوش‌های باز برای پذیرفتن یهودی طرد شده زیاد وجود دارد چه کاشر و چه غیر کاشر. مواظب باشیم و هوشیار.

خانم شمسی حکمت که از خدمتگزاران صاحب نام جامعه یهودیان ایران بوده و یکی از بنیان گزاران و فعالان سازمان بانوان یهودی ایرانی میباشند، طی نامه محبت آمیزی دست اندرکاران شوفار را مورد مهر و تأیید قرار داده اند. با سپاس فراوان از خانم حکمت ما نیز برای ایشان در فعالیت‌های صادقانه اجتماعیشان آرزوی موفقیت مینمائیم.

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

337 S. BEVERLY DR. #207
BEVERLY HILLS, CA 90212

افتتاح مطب جدید در منطقه انسنینو

15720 Ventura Blvd., Suite 606
Encino, CA 91436

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

تلفن ۲۴ ساعته: ۳۵۰۲-۲۸۰ (۲۱۳)

اخبار فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای وابسته

مدرسه نصح اسرائیل

• برنامه کارناوال پوریم در روز یکشنبه سوم مارچ در محل مجتمع نصح برگزار گردید. در این برنامه که متجاوز از یک هزار نفر از افراد جامعه شرکت کرده بودند برنامه ها و سرگرمی های متنوع و جالبی عرضه شد که با استقبال فراوان شرکت کنندگان، مخصوصاً کودکان و نوجوانان روبرو شد. این برنامه با همت اعضای انجمن خانه و مدرسه تهیه گردیده بود.

• انجمن خانه و مدرسه وابسته به مدرسه نصح اسرائیل مراسم حنوکای امسال را در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۰ در محل کنیسی نصح اسرائیل با حضور حدود چهارصد نفر از اولیاء دانش آموزان و دستداران مدرسه برگزار کرد. در این برنامه کلاسهای مختلف به اجرای سرودها و نمایش پرداختند که مورد استقبال زیاد قرار گرفت. «ماشیا» هنرمند محبوب افتخاراً در این برنامه شرکت کرد و برنامه بسیار جالبی ارائه کرد.

* کلاس های «فرهنگ یهودیت» مخصوص پدر و مادرهای جوان

برای اشخاصی که مایل به فراگیری و تعمق در مورد مفاهیم و اصول یهودیت هستند، کلاس هایی که به صورت غیر رسمی (بحث آزاد) و سؤال و جواب برگزار خواهد شد در دست تهیه هستند. این کلاس ها با همکاری راوید شوفیط خواهند بود و به علت محدودیت جا خواهشمند است هر چه زودتر با دفتر مدرسه برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام تماس برقرار نمایند.

— برای استفاده از برنامه های مدرسه نصح و یا ثبت نام فرزندان خود در برنامه های «مهذب کودک» در کودکان و یا کلاس های بعد از ظهر مدرسه می توانید همه روزه در ساعات اداری با دفتر مدرسه تماس بگیرید.

• هیأت مدیره جدید مدرسه که فعالیت های خود را از آغاز سال تحصیلی جدید شروع کرده است از همگی افرادی که به آینده و سرنوشت جوانان و نوجوانان جامعه علاقمند هستند و حاضر به همکاری و همفکری در این مورد می باشند دعوت می نماید که برای اطلاع از نحوه و چگونگی فعالیت های هیأت مدیره و اهداف آن با دفتر مدرسه تماس بگیرند.

• نشانی مدرسه ۱۵۳۷ خیابان فرانکلین در سانتامونیکا و شماره تلفن آن ۲۲۱۸-۴۵۳ (۲۱۳) میباشد.

بنیاد مگبیت

بنیاد مگبیت دومین ضیافت سالانه خود را بمناسبت استقرار چهارصد هزار مهاجر یهودی در اسرائیل و بزرگداشت چهل و سومین استقلال این کشور برگزار مینماید. تاریخ برگزاری این ضیافت ۱۳ آوریل ۱۹۹۱ در هتل سنچری پلازا- اینترنشنال بال روم است. بنیاد مگبیت که با تمام توان بدنیاال اهداف والای انسانی خود مشغول فعالیت است از کلیه همکیشان علاقه مند به مشارکت در این امر خیر میخواهد تا برای شرکت در ضیافت مزبور با تلفن دفتر بنیاد ۱۱۱۴-۲۲۳ (۲۱۳) تماس حاصل فرمایند.

فدراسیون یهودیان ایرانی

• پیرو نظرخواهی عمومی و اظهار نظر کتبی اکثریت افراد جامعه مبنی بر موافقت با تشکیل یک صندوق مرکزی برای یهودیان ایرانی کالیفرنیا جنوبی و بمنظور جوابگویی به احتیاجات روزافزون اجتماعی و برآوردن نیازهای اضطراری، بنام خدا و با کمک همه افراد تشکیل صندوق مذکور را اعلام میدارد و به استحضار کلیه خواهران و برادران همکیش میرساند که صندوق مرکزی با افتتاح حسابجاری بانکی بنام

IRANIAN JEWISH FEDERATION

IRANIAN JEWISH FUND

نزد صفربانک کالیفرنیا فعالیت خود را آغاز نموده و افراد و سازمانها میتوانند کمکهای نقدی خود را تحت این نام به حساب صندوق مرکزی واریز نموده و از مزایای معافیت های مالیاتی نیز برخوردار گردند. هیئت امنای موقت این صندوق در حال حاضر تعیین گردیده از کلیه علاقمندان به شرکت در این امر اجتماعی تقاضا دارد با دفتر فدراسیون به شماره

۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

تماس حاصل فرمایند.

• مراسم دید و بازدید همگانی موعده پسخ طبق سنت همه ساله، امسال نیز در هتل بوناونچور داون تاون روز یکشنبه ۳۱ مارچ ۱۹۹۱ از ساعت ۳ تا شش بعد از ظهر برگزار خواهد شد.



پیوند های زناشویی

مهران دماوندی	سمیرا کامجو
پرویز شمیرانی	ملکا ناتان
حمید ربانی	سپهلا حقیقی
آلفرد حکیم	دنیس خلیلی
بهنام دادبین	ژاکلین رهبر پور
بهزاد راد پرور	نگین رامش نی
فرامرز صدق	الیزا نوحیان
پوراد پناهی	گیتا ربانی
فریبرز لاهیجانی	الهام گنولا
نعمان وثوقی نیا	افسانه بابازاده
جمشید دانایی	روزیتاسینائی راد
نورثیل کهن	یائل ایتبول
فرید قرونوش	شهبلا صداقت فر
شهریار حی	هیلدا حکیمی
دانیال تهرانی	ژانت پورسلیمی
خلیل حکیمیان	مینوشبانه
موسی ناعیم	لورا روها
فرهاد سعدیان	مهناز حکاکها
دکتر پرویز کهن اف	روزیتا امونا
منوچهر لویان	رؤیا امین
مردخای نجات حشیم	اوریت بارازانی
شهریار شالم	ربکارهیان
حمید کیانی	شهره ربانی فرد
کوروش مداحی	نازی پورمرادی
دکتر فریبرز ژوزف شالم	ریتا همایون جو
فرهاد سلیمانی	افسانه اصیل
منوچهر پورموسی	شهره ربانی
فرهاد ربانی	لیدا عسگری نام
بهروز حاسید	کارولین اخوان
یوسف شیریان	شیوا سلیم

صورت ریز دارائی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۰

۲۸۰,۰۰۰/۰۰	— بهای قطعه زمین شماره یک به مساحت یک ایکر:
۲۰۸,۰۰۰/۰۰	— بهای قطعه زمین شماره ۲ به مساحت نیم ایکر:
۱۷۵,۰۰۰/۰۰	— بهای قطعه زمین شماره ۳ به مساحت نیم ایکر:
۱۹۵,۰۰۰/۰۰	— بهای قطعه زمین شماره ۴ به مساحت نیم ایکر:
۲,۳۵۸,۲۵۸/۴۰	— هزینه کل ساختمانها تا امروز:
	— موجودی کوپن های رالف، وانز، لاکى و هیوز:
۲۳,۰۵۰/۰۰	(اعم از کوپن های موجود و کوپن های در گردش):
۲۳۲,۵۱۴/۸۸	— موجودی در بانک ها:

۹۹۳,۶۱۹/۳۱	— بدهی کل:
۲,۴۷۸,۲۰۳/۹۷	— دارائی خالص مجتمع:

۳,۴۷۱,۸۲۳/۲۸	۳,۴۷۱,۸۲۳/۲۸	بالانس
--------------	--------------	--------

صورت ریز موجودی در بانکها

— بانک لنومی سی.دی.
— بانک لنومی چکینگ (حساب جاری):
— صفرا بانک:
— حساب سیوینگز در بانک «داونی»
— در حساب صندوق ملی در صفرا بانک

۲۳۲,۵۱۴/۸۸	جمع
------------	-----

درآمد حاصل از فعالیتهای کمیته بانوان

— موجودی صندوق کمیته بانوان در اول آگوست ۱۹۸۸:
— درآمد حاصل از فعالیت های گوناگون کمیته بانوان
از آگوست ۱۹۸۸ تا پایان دسامبر ۱۹۹۰ (شامل
درآمد از محل فروش کوپن های فروشگاه های مختلف، تورها و
گردش های دسته جمعی، بازار و غیره

۱۳۶,۹۲۲/۵۷	— پرداختی به بانکها بابت قسمتی
	از اصل بدهی ساختمان
۲۰۰,۰۰۰/۰۰	— موجودی کوپن های مختلف (اعم
	از موجود یا در گردش)
۲۳,۰۵۰/۰۰	— موجودی صندوق کمیته بانوان
۴۶,۷۱۰/۸۳	

۲۶۹,۷۶۰/۸۳	۲۶۹,۷۶۰/۸۳	بالانس
------------	------------	--------

مجتمع فرهنگی ارتص

مجتمع فرهنگی ارتص گزارش سالانه خود را منتشر و دردسترس عموم گذاشت - ازجمله مطالب مندرج در این گزارش، بیلان مالی مجتمع ازاول آگوست ۱۹۸۸ تا پایان دسامبر ۱۹۹۰ میباشد که جزئیات آن بشرح زیر میباشد.

صورت ریز در آمد

— موجودی نقدی در بانکها در

۲۹ جولای ۱۹۸۸

— کل درآمد از جشن ها و

کابودها و هدایا

— مخارج طبق ریز حساب

موجود در دفاتر

— موجودی در بانکها در ۳۱

دسامبر ۱۹۹۰

— موجودی ومطالبات کوپن های رالف و

واتر ولاکی و هیوز کمیته بانوان

۱۸۱,۹۳۸/۹۶

۱,۶۷۹,۹۹۳/۷۴

۱,۶۰۶,۳۶۷/۸۲

۲۳۲,۵۱۴/۸۸

۲۳,۰۵۰/۰۰

مجتمع فرهنگی ارتص سال گذشته تصمیم گرفت برای سه دانشجوی ایرانی الاصل دانشگاه «برایلان» که خدمت خود را انجام داده باشند و برای ادامه تحصیل در دانشگاه احتیاج به کمک مالی داشته باشند، بورس تحصیلی جمعاً بمبلغ ۱۰,۵۰۰ دلار دراختیار دانشگاه مذکور بگذارد. این تصمیم درابتدای سال تحصیلی جاری بمورد اجرا گزارده شد و اینک دانشگاه ضمن ارسال نامه ای مبنی برتشکر ازاین اقدام نועدوستانه و فرهنگی مجتمع فرهنگی ارتص، نام و مشخصات سه دانشجویی را که پس از رسیدگی های لازم برای استفاده بورس های مذکور انتخاب شده اند برای اطلاع مجتمع فرستاده که ازاین سه دانشجوییک دوشیزه و دو دانشجوی دیگر پسر هستند.

مجتمع فرهنگی ارتص امیدواراست بتواند با بهره گیری از کمکهای بیشتر خواهران و برادران عزیز که همواره مجتمع و خدمتگزاران آنرا مورد لطف و عنایت خود قرار داده اند هر سال به تعداد اینگونه بورس های تحصیلی بیفزاید.

کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص

پیرو سالها فعالیت درخشان و پرثمر کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص این کمیته روز پنجشنبه نهم مارچ ۱۹۹۱ همزمان با روز مادر آغاز هفتمین سال فعالیت خود را درمحل تالار مجتمع فرهنگی ارتص جشن میگيرد. طی این جشن، از یکایک اعضای زحمتکش و فعال کمیته بانوان بشرح زیر تجلیل بعمل خواهد آمد:

خانم پرو بندخت، اسحقیان
خانم سارا، بودائی
خانم فرخ، بینافرد
خانم شریا، بنفشه
خانم ناهید، پورادی
خانم منیره، پورنظریان
خانم شهبان، پیکر

۱,۸۶۱,۹۳۲/۷۰ ۱,۸۶۱,۹۳۲/۷۰

بالانس

توضیح: موجودی در بانکها در پایان دسامبر ۱۹۹۰ به: سنگ فرش سرسرا + درب بزرگ ورودی، تسمه کارهای ساختمانی بنای جدید شرقی و تزئینات و تجهیزات مربوط به آن تخصیص داده شده است.

صورت ریز مخارج

— پرداختی اقساط ماهانه به بانکها بابت اصل وفرع وام:

۴۴۰,۴۱۷/۷۰

— باز پرداخت قسمتی ازاصل وام:

۲۸۹,۰۰۰/۰۰

— هزینه های مربوط به امور مذهبی:

۱۵,۸۱۱/۶۰

— هزینه های آب و برق و گاز:

۶۷,۲۹۶/۹۵

— تلفن:

۱۰,۵۸۲/۱۵

— هزینه های سکوریتی وآلارم:

۳۴,۶۸۹/۸۸

— حقوق معلمین و کارمند:

۶۸,۳۳۰/۷۴

— خرید کتاب های درسی، سیدور و لوازم مذهبی:

۲۷,۹۳۴/۵۰

— هزینه های چاپ و تکثیر اوراق:

۵,۳۵۲/۶۵

— هزینه های پست:

۴,۵۱۱/۴۶

خانم عزیزه، خیرخواه
 خانم ثریا، حقنظرزاده
 خانم راضیه، دخانیان
 خانم فروزنده، رحیمی نگار
 خانم ملیحه، زاخویر
 خانم مریم، کدروی
 خانم پروین، مطلوبیان
 خانم بهیه، مهدیان
 خانم پری، ضرابی
 خانم معطره، کهن زاده
 خانم ماری، پاکروان
 خانم ملوک، حنوکائی
 خانم استر، پاکروان
 خانم ملکا، آصف

ساختمان فرعی مجتمع فرهنگی ارتص
 با نهایت خوشوقتی باستحضار عموم همکیشان عزیزو ارجمند میرساند که ساختمان فرعی دو طبقه مجتمع فرهنگی وصل به ساختمان اصلی، شامل یک صحنه و هال بزرگ و دو اطاق دفتر در طبقه بالا و یک کتابخانه بزرگ و مجهز و اطاقهای کامپیوتر و سکرتری و نیز انبار در طبقه پائین، جمعاً بمساحت ۳۴۰۰ فوت مربع به اتمام رسیده و در طی موعده پسخ سال جاری طی مراسمی رسماً مورد بهره برداری قرارخواهد گرفت. در اینجا لازم میدانند از کلیه افراد خیرخواه و نیکوکاری که مجتمع را در تحقق این پروژه جدید نیز بشحوی از انحاء یاری نموده اند سپاسگزاری نماید.

برهیتصوا و بت میتصوا

دانیل سمبلیان آرمین امانوئل
 مایکل جلدوت امیر حلوی
 هومن عمرانیان شروین پورات
 ادوارد احدوت دانی برلاوی
 دیوید حکمت جاه سام مقیمی
 امید ترکیان هومن اخوان
 رامونا کدخدازاده بورلی شیرازی
 سحر معنوی نگین بروخیم
 شبنم اسحقیان

— هزینه های برگزاری جشنها و ایام متبرکه:
 — هزینه های گورستان و ایدن مموریال:
 — هزینه های نظافت و تعمیرات داخلی:
 — هزینه های بیمه و مالیات
 — پرداخت هدایا و «دونیشن» به سایر
 سازمان های داخلی و ارتص:
 — هزینه های ساختمان جدید شرقی:

۵۸,۹۴۲/۴۶
 ۱۵۵,۸۰۲/۲۰
 ۶۵,۵۴۴/۹۹
 ۳۴,۱۸۴/۷۲
 ۱۲۰,۵۲۴/۶۵
 ۲۰۷,۴۴۱/۱۷

جمع

۱,۶۰۶,۳۶۷/۸۲

مخارج کل ساختمان

تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۰ طبق ریز صورت حساب های موجود در دفاتر

— توسط مجتمع فرهنگی طبق ریز چک های موجود پرداختی به پیمانکاران رسمی و خرید وسایل ساختمان، تجهیزات آشپزخانه و غیره (مربوط به بنای بزرگ اصلی)

۶۰۷,۲۸۸/۷۱

— پرداختی به پیمانکاران توسط بانک

۱,۳۴۳,۵۲۸/۶۶

«یونیتی سیوینگ» (مربوط به بنای بزرگ اصلی)

— پرداختی به «یونیتی سیوینگز» قبل از جولای ۱۹۸۶ بابت مخارج اضافه بروام تصویری جهت ساختمان بنای بزرگ اصلی (رجوع شود به بیان منتشره در آگوست ۱۹۸۶):

۲۰۰,۰۰۰/۰۰

— جمع هزینه های انجام شده تا پایان دسامبر ۱۹۹۰ جهت بنای جدید دو طبقه شرقی شامل کتابخانه، هخال، صحنه، اطاق های دفتر، اطاق کامپیوتر و انبار:

۲۰۷,۴۴۱/۱۹

جمع کل مخارج ساختمانها

۲,۳۵۸,۲۵۸/۴۰

بدهی کل

— تنه بدهی مجتمع فرهنگی

۱۹,۵۵۹/۱۷

بابت خرید خانه مسکونی جنب مجتمع فرهنگی:

۹۷۴,۰۶۰/۱۴

— تنه بدهی به «یونیتی سیوینگز» در اول ژانویه ۱۹۹۱:

۹۹۳,۶۱۹/۳۱

جمع کل بدهی ها

فرام ایتالی

نمایشگاه مبلمان ابلولیان

FROM ITALY

ابلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلبه لوازم اطاق خواب، انواع میز و صندلی ناهار خوری، بوفه مدرن و استیل وارد کننده مستقیم مبیل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را درجای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود

موعده یم شالم

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و

بهترین هارا ارزانتر بخرید



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004

(213) 466-6911

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت

LAW OFFICES OF
KOOROSH BANAYAN



دفتر حقوقی

کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

|(213) 629-0200|

315 West 9th Street, Suite 701, Los Angeles, CA 90015 داپ تون

Design Saeed Bladat

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

ADDRESS CORRECTION
REQUESTED

SHOFAR
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048